بسم الله الرحمن الرحیم

دانش ذکر

(جلد یکم)

محمدرضا نکونام

Mahbubi - Nekunam . IR اختصاصی سایت عشق مردم به نشانی:

دانش ذکــر / جلد یکم

◆محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ـ
عنوان و نام پدیدآور: دانش ذکر(جلد یکم) / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات صبح فردا، چاپ اول: ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۲۶۳ ص (۲ جلد).
شابک دوره: ۳ ـ ۰۸ ـ ۷۷۳۲ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
شابک ج ۱: ۹ ـ ۰۶ ـ ۷۷۳۲ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه
موضوع: ذکر.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۲ د ۸ ن / BP ۲۶۶
رده‌بندی دیویی: ۷۷ / ۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۶۹۱۳۵۲

ناشر: صبح فردا
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت دوره: ۳۸۰۰۰۰ ریال
تهران ـ اسلام‌شهر ـ نسیم‌شهر ـ وجیه‌آباد
دوازده‌متری جواهرزاده ـ پلاک ۳۶
کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲ ۹۰ ۱۵ ۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN : 978 - 600 - 7732 - 06 - 9
شابک دوره: 978 - 600 - 7732 - 08 - 3

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

سیستم ذکر ۱۴
موضوع دانش ذکر ۱۷
غایت ذکر ۱۸
موقعیت ذکرهای علم‌آور و آگاهی‌بخش ۲۲
رزق ذکر ۲۳
قلمروی ذکردرمانی ۳۱
آسیب‌های خوددکری ۳۹
مخاطب خاص ذکردرمانی ۴۱
ذکر و همراه داشتن تلاش و فعالیت ۴۱
مدیریت تمامی کردار ۴۴
میدان تزاحم ناسوت ۴۶
آفت‌های دوری از ذکر ۵۲
منابع ذکر ۶۷
حاکمیت سقیفه‌نشینیان و پیرایه‌سازی یهودیان ۷۷

فصل یکم: ساحت قدسی ذکر

معناشناسی ذکر ۸۹
مقابلات ذکر: غفلت و نسیان ۹۲
محتوا و معنای ذکر ۹۴
صعوبت گذر از ذکر لفظی ۹۹
ذکر قلبی ۱۰۸
ذکرهای قساوتی ۱۳۸
تبدیل ذکر قساوتی به اعراض از ذکر ۱۴۱
ذکر اخباری و انشایی ۱۵۴
وصف و اثر ذکر ۱۶۷
حالات مؤثر بر ذکر ۱۷۱
صفت زمانیِ ذکر ۱۷۴
صفت مکانی ذکر ۱۷۵
مراحل ذکر مستجاب ۱۷۷
الف) ذکر زبانی ۱۷۷
ب) ذکر نعمت ۱۷۹
ج) ذکر پیشامد مصیبت ۱۸۱
د) ذکر بازدارنده از معصیت ۱۸۲
ه) ذکر مستمر ۱۸۳
ذکرهای تعقلی (لُبّی) و عبرت‌آموز ۱۸۷
تنوع ذکر ۱۹۶
ذکرهای حقی و خَلقی ۲۰۶
ذکرهای ابتدایی ۲۱۶

دکرهای کمالی ۲۱۷
دکرهای عنایی ۲۱۹
دکرهای آثاری ۲۲۱
دکرهای زمانی ۲۲۱
دکرهای مخصوص ستایش، سپاس و مدح ۲۲۲
آثار دکر ۲۲۳
سنجش آثار دکر انشایی ۲۳۱
اختلال نیروهای شیطانی در دکر ۲۳۳
دخالت وهم و خیال در دکر مبتدیان ۲۳۵
آزمایش استجابت دکر ۲۳۶
ملازم دکر ۲۴۰
تفاوت دکر با دعا ۲۴۲

* * *

پیش‌گفتار

دانش ذکر، از علوم معنوی و غیبی است که دارای زمینه‌های ربوبی می‌باشد. آگاهی بر این علم، نیازمند کمالات فراوانی است. این دانش، بدون درک باطن و اشراف بر غرایب معنوی، بـه دست نـمی‌آید. دانش ذکر، همانند دانش تفأل و استخاره، از علوم موهبتی و عنایی، و از آثار معنوی اولیای الهی و برخاسته از ولایت آنان می‌باشد. این علم، تاکنون دانشی و منقّح نگردیده و تنها سینه به سینه به شایستگان رسیده است. البته گزاره‌هایی از این علم در قرآن کریم، روایات و برخی از کـتاب‌های بزرگان معنوی، بر سبک و سیاق زمینه‌های ولایی و مغیبات الهی و همراه با نظمی ابتدایی و قواعدی جزیی آمده است.

دانش ذکر، یکی از اقسام علوم معنوی و از مدرن‌ترین دانش‌های مبتنی بر روان‌شناسی می‌باشد. این علمِ تمام باطنی، مبتنی بر واردات قلبی و فیوضات و الطاف خاص الهی و عنایات ویژه‌ی خداست که در دل برخی از افراد برگزیده ظاهر می‌شود. دانش ذکر برای بهره بردن از اذکار، وصول به معنویات و سیر کمالی، کارآمد است.

دانش ذکر، در ایجاد معنویت و طهارت روح، به ساختار باطن انسان می‌پردازد و در روش حرکت درونی او دخالت می‌کند و صفات و حالاتی را در او پدید می‌آورد تا زمینه‌ی سیر و سلوک او و وصول معنوی وی به پدیده‌های فراطبیعی و قدسی ـ به‌ویژه وصول به حق‌تعالی ـ را هموار سازد.

ما روند شکل‌گیری سیر و سلوک باطنی را در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» آوردیم. البته بحث‌های آن کتاب، به اقتضای حال مخاطبانی بود که داشتیم؛ هرچند حوادث زمانیِ پیشامد نیز در نحوه‌ی طراحی و بیان آن دخالت داشت. اگر کسی اصول گفته‌شده در آن کتاب را رعایت نموده و در پرتو رزق حلال و خوراکی‌های مناسب و ریاضت‌هایی که وفق نفس در آن است، به قدرت توجه و تمکین رسیده باشد، به موقعیت استفاده از اذکار این کتاب، نایل آمده است و شرایط دریافت ذکر و مجوز آن را بر پایه‌ی مطالب آن کتاب دارد و می‌تواند به استادی کارآزموده برای گرفتن نسخه‌ی ذکر خود مراجعه کند. بر این پایه، کتاب حاضر نمی‌خواهد به ترسیم فضای باطنی مورد نیاز برای مداومت بر ذکر بپردازد؛ بلکه موضوع اصلی آن، بحث از ساحت قدسی ذکر و شرایط ذکر مستجاب و تبیین سبک اختصاصی ما در ختم ذکر و نیز بحث از اذکاری است که در شریعت، بر مداومت و توجه به آن، توصیه شده است و از اذکار سلوکی می‌باشد. البته در برخی موارد، به صورت جانبی به تنقیح موضوعاتی پرداخته‌ایم که در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» نیامده، یا از شرایط اساسی تأثیر ذکر بوده که در این‌جا نیاز به طرح دوباره‌ی آن به صورت مستقل و با تفصیل بیش‌تر بوده است.

این کتاب به آموزش نظری دانش ذکر می‌پردازد که ممکن است به دوره‌ای چندساله پایان پذیرد؛ اما عملیاتی‌نمودن گزاره‌های کتاب حاضر، نیاز به تمرین‌های مداوم زیر نظر استاد کارآزموده دارد؛ به گونه‌ای که گاه عملیاتی نمودنِ تنها یک گزاره‌ی آن، به چندسال زمان نیاز دارد.

گفتیم دانش ذکر دارای اصول و قواعد فراوانی است که تاکنون دانشی و مدوّن نگردیده است و کتاب حاضر، برای نخستین بار، این مهم را محقق ساخته و از اصول و قواعدی سخن گفته است که در کتاب‌های دیگر، با انسجامی که در این کتاب می‌باشد، یافت نمی‌شود؛ ضمن آن‌که از مطالبی پرده برمی‌دارد که پیش‌تر به صورت سینه به سینه نقل می‌شده و در اثر فترت زمان، بخشی از آن، حتی به صورت نقل سینه به سینه نیز از دست رفته است؛ بر این‌پایه، بخشی از گزاره‌های آن، تازگی و طراوت خاص خود را دارد و جانی تازه به این دانشِ فراموش‌شده و اسیر در انواع پیرایه‌ها می‌دمد.

باید توجه داشت **گرچه** دانش ذکر، از موهبت‌های خاص خداوند به اولیای خویش است، **اما** چنین نیست که تنها ولایت‌مداران از آن بهره ببرند. ذکر، از دانش‌هایی است که با نظام طبیعی آفرینش در ارتباط است. ذکر می‌تواند سلوک معنوی و قرب به پدیده‌های غیبی بیاورد یا سبب انعکاس صحیح نفْس در عالم طبیعت برای تأثیرگذاری و تصرف در آن شود. بر این اساس، هر کسی که قواعد آن را بشناسد و قواعد این دانش را به‌درستی رعایت نماید، می‌تواند از آن بهره ببرد؛ خواه مسلمان باشد یا کافر، کتابی یا غیر کتابی. برای استفاده از دانش ذکر، تفاوتی ندارد که

ذکرپرداز، عالَم را پدیده‌ای بداند بدون آفریدگار یکتا، یا آن را آفریده‌ی حق‌تعالی بشمارد؛ چرا که قواعد نظام آفرینش در هر دو حالت و بدون تأثیرپذیری از عقیده، یکسان است. بنابراین نباید در این بحث، به مغالطه‌ی بسیار رایجِ خلط میان حقیقت با عقیده دچار آمد. کسی که قواعد دانش ذکر را رعایت می‌کند همانند کسی است که فنون کُشتی را می‌داند و با اجرای مناسب یک فن بر حریف، وی را مغلوب می‌سازد؛ فارغ از این‌که کشتی‌گیر چه عقیده‌ای داشته باشد.

ذکر از دانش‌هایی است که انعکاسات طبیعی و مرتبط به هم در آفرینش را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و مؤلفه‌های فرمول‌های علمی آن، که کتاب حاضر سعی در ایزوله و کناریک نمودن آن دارد، تابع دین‌مداری نیست. البته فرهنگ تشیع، قواعد علمی این دانش را به‌گونه‌ای پیشرفته در متون روایی خود دارد؛ اما چیرگی ظاهرگرایانِ صوری‌محور، از ارایه‌ی طبیعت علمی این بحث‌ها ناتوان بوده است.

دانش ذکر، به ذکرپرداز توانایی تصرفی خاص در طبیعت یا تمکین و تمکنی ویژه یا تغییر موضع و جابه‌جایی در برابر جذر و مدهای غیبی را می‌دهد؛ بدون این‌که عقیده در امکان سه قدرت گفته‌شده دخالت نماید.

این قاعده در تعویذات، طلسمات، جفرها، رمل و اسطرلاب نیز جریان دارد.

به هر روی، ذکر می‌تواند به ذکرپرداز این قدرت را بدهد که در طبیعت تصرف داشته باشد یا پدیده‌هایی را جابه‌جا کند و یا با اتصال نفس خود به غیب عالم، کسب علم، آگاهی و خبر نماید.

ذکر، حکم مددکار یا مَرکب سواری را دارد؛ آن هم مددکاری که بخش عمده‌ای از کار را انجام می‌دهد و آن را تسهیل می‌کند. استفاده از ذکر، حکم استفاده از خودروی سواری یا هواپیما برای نقل و انتقال را دارد که گوینده، خود را به‌راحتی در مقصد و مقصود می‌یابد. کسی که ذکر ندارد، در حکم فردی پیاده است که تمامی فشارهای طیّ طریق، آن هم در زمانی دراز، بر پاهای وی وارد می‌شود.

دانش ذکر برای توانمندسازی ذکرپرداز بر احاطه به پدیده‌های هستی دارای کد و گراهایی است که می‌تواند قفل ورود به عوالم غیبی و پیوند با قدرت و شتاب آن‌ها را بگشاید و درهای ویژه‌ی نفوذ و تصرف در هر یک از پدیده‌ها را بگشاید. قفل هر یک از پدیده‌ها با ذکری خاص باز می‌شود و چنین نیست که با هر کلیدِ ذکری، بتوان قفل پدیده‌ای را گشود. البته با گشودن قفل یک پدیده، می‌توان با ذکرهای خاص و از طریق همان پدیده به گشودن قفل دیگر پدیده‌ها موفق آمد که این کار، تنها در توان اولیای جمعیِ حق‌تعالی می‌باشد و آنان هستند که تخصص این کار را دارند. هر ذکرْ، کلیدی است برای گشودن قفلی. متخصص ذکردرمانی، توان آن را دارد که برای هر قفلی، کلیدی بیابد و ذکر ویژه‌ی آن را بیاورد یا اختراع کند. در این میان، ذکرهای ارتقایی که فرد را از ناسوت به عوالم ربوبی بر می‌دهند و عروج معنوی را رقم می‌زنند، حایز اهمیت است. تخصص در این گونه ذکرها سخت‌تر به دست می‌آید و کارشناس آن باید خود فردی راه‌رفته و آشنای به مسیر باشد. برخی از ذکرها ـ همانند ذکر اعظم ـ نیز حکم شاه‌کلید را دارند، که می‌توان هر قفلی را با آن گشود؛ اما چنین نیست که

هرکسی بتواند با این ذکر، به گشودن قفل‌ها بپردازد؛ بلکه این شاه‌کلید که گویی همانند یک تکه سیم است، نیازمند آشنایی به تکنیک استفاده از آن می‌باشد و داشتن سیر مخصوص باطنی، یکی از شرایط بهره‌بردن از آن است.

سیستم ذکر

«ذکـر» دارای نـظام، چـینش، قـاعده و دانش است. ذکـر، دانشـی سیستماتیک و نظام‌مند است. ما در این کتاب، با چینش منظم قاعده‌ها، اصول و گزاره‌های این دانش، سیستم و سبک اختصاصی خود را در داشتن ذکر مستجاب بیان می‌داریم.

باب اذکار ـ به‌ویژه در زمینه‌ی سیر و سلوکِ مبتنی بر ذکر ـ تاکنون بر پایه‌ی تجربه‌های شخصی افرادی که فاقد تخصص لازم بوده‌اند، انـجام می‌گرفته یا نوشته‌هایی خلق می‌شده است؛ امـا نـه ایـن تـجربه‌ها و نـه نوشته‌های موجود، در پی کشف سیستم ذکر و تعامل سیستماتیک با این دانش نبوده است. ذکر، سیستم و نظمی به مراتب پیچیده‌تر از دانش‌های تجربی دارد و بیش‌تر کسانی که در این باب چیزی گـفته یـا نـوشته‌انـد، ساده‌انگارانه و با رویکردی سطحی‌اندیش با این گزاره‌های بسیار پیچیده و دارای صفات فراوان، مواجه شده‌اند و دقت لازم و ژرف بر داشته‌ها و داده‌های آن نداشته‌اند. خلط مباحث و اذکار، نداشتن ترتیب و چینش صحیح و توجه نکردن به صفت هر ذکر، فراگیرترین معضل این مراجعان مـی‌باشد؛ زیـرا آنـان از ذکـرها بـا تـخصص و کـارآزمـودگی لازم، بـهره نمی‌بردند. کتاب حاضر، بر این مهم اهتمام داشته و بر آن بوده است تا

گزاره‌های رایج اذکار را از اختلاط نجات داده و به آن چیدمانی منظم دهد و آن را به علمی مدرن تبدیل نماید؛ به‌گونه‌ای که مدعی است تبیین سیستم‌های ذکر و بیان دقیقِ مهم‌ترین تقسیمات آن، و نیز آوردن هر گزاره در جای خود و توضیح اوصاف هر ذکر و آثار آن، در نوشته‌ای دیگر یافت نمی‌شود؛ هرچند سنگ‌اندازی‌های فراوانی، برخی از فصل‌ها و بخش‌های این کتاب را از آن گرفت و آن را به کتاب فعلی تبدیل نمود.

ما قصد آن داشتیم کتابی ارایه دهیم تا هر کسی بتواند خصوصیات ذکر متناسب با خود یا خواسته‌ای را که دارد، بیابد و با ویزیت شخصی نزد استادِ کارآزموده، به ذکر لازم خود دست یابد؛ اما بر آن توفیق نیافتیم و مانع‌تراشی‌ها و تنگ‌نظری‌ها سبب شد دانش ذکر، همانند دیگر دانش‌های باب ولایت ـ مانند تعبیر، تفسیر باطنی قرآن‌کریم (فرقان)، دانش تأویل، دانش استخاره، تفأل و اسماءالحسنی ـ مهجور و ناشناخته باقی بماند.

البته این روزها علوم انسانی، دیگر نظریه‌پرداز و متخصصی برای خود سراغ ندارد و مدعیان این علوم، تنها اطلاعاتی عمومی در اختیار دارند و اهل این علوم و کاربلدِ آن نیستند. علوم انسانی قرن‌هاست که از فقدان دانشمندان باصفا و نابغه‌هایی چون ابن‌سینا رنج می‌برد و نبود ذهن‌های قوی با دل‌هایی صافی، پردازش این علوم را از حیث ارایه‌ی منطقی و نیز محتوای تخصصی، محنت‌زده ساخته و سطحی‌اندیشیِ ذهن‌های غیرخلاق و ساده‌انگاری تقلیدی، گزاره‌های آن را به پیرایه‌های وهمی آلوده کرده است.

بزرگ‌ترین آفت دانش‌های انسانی، نظام‌مند نبودن اندیشه‌های حاکم بر آن است، که این خود به سبب متخصص نبودن اربابان مدعی علم و حاکمان بر این حوزه می‌باشد که علم آنان از آگاهی‌های عمومی و سطحی فراتر نمی‌رود و دل‌های آنان چیزی جز هوس‌های نفسانی و گاه طبیعی و نیز تقلید از غربیان یا گذشتگان نمی‌شناسد. گزاره‌های دانش ذکر چنان دقیق و حساب‌شده می‌باشد که تنها ذهن‌های نابغه با نفس صافی و توان حدس بالا، قدرت پردازش سیستماتیک آن را دارند و حتی ذهن‌های هوشمند با ضریب هوشی بالا نیز از عهده‌ی ویرایش آن برنمی‌آیند.

ما در این کتاب، برای نخستین بار، «ذکر» را به صورت علمی ارایه می‌دهیم و مدعی هستیم بیش‌ترین تناسب گزاره‌های آن را رعایت کرده‌ایم. در این کتاب، میان انواع ذکرها به دقت تفکیک شده و ذکرهای محبان و محبوبان مشخص گردیده و تناسب‌ها و صفات ویژه‌ی هر ذکر به دقت، نازک‌اندیشی شده است تا افراد هر ذکر، مشخص گردند.

در این کتاب، ذکر در سه ناحیه، مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است: **نخست** آن‌که مهم‌ترین ذکرهای سلوکی را آورده‌ایم که سنخ توجه به حق‌تعالی را لحاظ دارد و بر سه قسم فعلی، وصفی و ذاتی می‌باشد. تنوع ذکرها بسیار فراوان است. **دوم**، از ناحیه‌ی ذاکر که یا ذکرپردازی کامل و واصل است، یا متوسط و یا مبتدی و نیز یا صوری است و یا حقیقی و خصوصیات و حالات پیشامد برای هر یک را توضیح داده‌ایم. **سوم**، بحث از متعلقات ذکر و ذاکر و مذکور است که اوصاف زمانی، مکانی و حالات ذکر و نیز اقسام آن را خاطرنشان می‌گردد و ما این جهت بحث را به تفصیل

آورده‌ایم. اما ذکر دارای جهت **چهارمی** نیز می‌باشد و آن، مذکورِ ذکر است که حق‌تعالی می‌باشد و مراتب معرفت از حق‌تعالی در آن بحث می‌شود که چون بیش‌تر کتاب‌های عرفانی ما متکفل بحث از آن می‌باشد؛ چنان‌که در کتاب «***خداانکاری و اصول الحاد***» استارت این بحث را زده‌ایم و از آن‌جا که کتابی مستقل به نام «***حق‌تعالی***» داریم، این جهت را فروگذاشته‌ایم.

موضوع دانش ذکر

علوم یا حقیقی است و یا اعتباری. علوم حقیقی، مانند فلسفه و ریاضی، نیازمند موضوع طبیعی است؛ اما علوم اعتباری ـ همانند فقه ـ نیاز به موضوع خاص ندارد و مهم در آن، حفظ وحدت غرض می‌باشد. موضوع دانش ذکر، که علمی حقیقی است، انجام خواسته‌های خیرخواهانه (طلب خیر) یا دفع شرور (بلیّات) بر پایه‌ی قدرت‌های ماورایی، به‌ویژه حق‌تعالی می‌باشد. زمینه‌ی اِعمال این موضوع، بسیار متنوع و گسترده است و هر چیزی را شامل می‌شود که بتواند متعلق قدرت پروردگار قرار گیرد و امری محال و نشدنی نباشد. به تعبیر دیگر، موضوع دانش ذکر، قدرت پروردگار است.

این دانش، راه‌های وصول به این قدرت باطنی و غیبی و طریق طلب از حق‌تعالی را می‌شناساند و غرض در آن، همین حیث می‌باشد. ذکرپرداز در باطن خود از طریق ذکری که دارد، سعه‌ی وجودی‌ای پدید می‌آورد که توانایی تصرف در طبیعت و زمینه‌های جابه‌جایی پدیده‌ها یا خبرگیری از دیگران را به دست می‌آورد و قدرت اطلاعات و عملیات می‌یابد؛ آن‌هم

در تمامی شؤون؛ قدرتی که هیچ چیزی توان بازدارندگی در برابر آن را ندارد و اطلاق آن، قیدی را برنمی‌تابد؛ مگر آن‌که چیزی به خودی خود محال عقلی باشد، که به صورت تخصصی از بحث دایره‌ی قدرت خداوند خارج است.

با ذکر می‌توان هم به جلب خیرات و برکات نایل آمد و هم از نزول بلایا، مکافات و شرور پیشگیری کرد. پیشگیری آن نیز مقید به طریقی مخصوص نمی‌باشد و از هر چیزی می‌توان برای رفع بلا وارد شد و دروازه‌ای برای تصرف در پدیده‌ای خاص گشود. بر این‌پایه، باید گفت خداوند اگر بخواهد به کسی خیر برساند، می‌تواند آن را از طریق هر پدیده‌ای و از هر طریقی به وی برساند. این بدان معناست که نمی‌شود به پدیده‌ها بی‌اعتنا بود؛ زیرا بی‌اعتنایی به پدیده‌ای همان و محروم شدن از خیری که ممکن است خداوند بخواهد آن را از طریق آن پدیده به فرد برساند، همان.

به هر روی، با دانش ذکردرمانی می‌توان هر ممکنی را پدید آورد و در این حیطه، «نشد» و «نمی‌شود» معنا ندارد. با ذکر می‌توان برای دشمنان خدا بلا نازل کرد و خیری را از آنان بازداشت، یا از دوستان خدا دفع بلا نمود یا خیر و برکتی را به آنان رساند.

غایت ذکر

«ذکردرمانی» به درمان امراض و بیماری‌های جسمانی و روحی پرداخته و به رفع کاستی‌ها و نواقص، با تمرکز بر اتصال به قدرت بی‌پایان الهی، توجه دارد. این اتصال، با آوردن طریق خاصی از ذکر به منظور

همراه شدن با سرعت پدیده‌های غیبی و شتاب حق‌تعالی صورت می‌گیرد. شناخت چگونگی این همراهی و اتصال، و بهره‌مندی از این قدرت بی‌پایان، امری تخصصی است و نمی‌شود کسی کتاب ذکری را بردارد و خودسرانه با انتخاب ذکری که با خواسته‌ی وی اندک هماهنگی دارد، به مطلوب خویش نایل آید.

کسی که در ذکرپردازی توانمند است، می‌تواند دست بر ناحیه‌ی درد بگذارد و با خواندن ذکری، بگوید: «به اذن خدا، آرام بگیر» و درد از آن ناحیه به‌کلی دور شود و عضو بیمار، شفا و بهبودی یابد. این قدرت، ظهورِ حق‌تعالی و امری تجربی و اثبات‌پذیر می‌باشد.

دانش ذکردرمانی، عهده‌دار تربیت ذکرپرداز است تا وی را به موقعیتی برساند که بتواند به خداییِ خدا تمثل یابد و به خدایی خدا تکیه کند و از خدایی خدا استمداد بگیرد و هزینه کند. چنین موقعیت گسترده‌ای، برای ذکرپردازی محقق می‌شود که دلی بزرگ و فراخ داشته باشد و تنگ‌نظر، محدود، بسته و قبضی نباشد؛ کسی که به بسط مطلق رسیده باشد؛ بسطی که ظرافت‌های آن را در کتاب «***تپش کفر و ایمان***» آورده‌ایم.

ذکرپرداز موفق کسی است که نظرتنگ، ترسو، بزدل، بخیل، مُمسِک و محدود نباشد. فردی که باید به عظمت و بزرگی بنشیند و چیزی برای وی شگفتی نیاورد و سرد و گرم زندگی برای او یکسان باشد. کسی که این توان را دارد که از خداوند، خود او را بطلبد با همه‌ی بزرگی، عظمت و نامحدودی که دارد؛ کسی که می‌تواند از خود رفع قید و تعین کند و به اطلاق و بی‌اسم و رسمی وارد شود؛ کسی که غصه‌ی کفش و کلاه و آقایی و پرستیژ خود را ندارد؛ کسی که از خواستن‌های بزرگ نمی‌ترسد.

ذکرپرداز موفق، کسی است که بزرگ‌ترین‌ها را بخواهد و از این‌که باعظمت‌ترین را طلب کند، ابایی نداشته باشد. در ذکر، کسی زودتر موفق می‌شود که بتواند بزرگ‌ترین خواسته را به میان آورد. کسی که از خدا بزرگ‌ها را می‌خواهد، رغبت خداوند برای استجابتِ آن را بیش‌تر می‌سازد. او به بنده‌ای که بسیار وسیع می‌اندیشد و خود را به کوچک‌ها محدود نمی‌سازد، افتخار می‌کند. تفاوت ذکر با دیگر امور ناسوتی، این است که امور مادی هرچه کوچک‌تر باشند، آسان‌تر به دست می‌آیند؛ به عکس ذکر، که بزرگ‌تر را سریع‌تر اجابت می‌کنند.

ذکرپرداز موفق به کسی می‌گویند که بتواند خود را با آن بلندی‌ها و بزرگی‌ها تست کند. کسی که اگر راهی به ده ندارد، سراغ خانه‌ی کدخدا را بگیرد. در ذکر، باید خود خدا را خداست که حتی خواستنِ نبوت انبایی، ولایت و خلافت هم کم است. در ذکر، بزرگ را خواستن، زودتر برآورده می‌شود. ذکرپرداز وقتی با خدا مواجه می‌شود، با او از خداییِ وی سخن می‌گوید، نه از بندگی خویش یا از غیر. در ذکر نباید به کم‌تر از خدا دل بست، که هرچه باشد، کوتاه است. کسی که خدا را می‌خواهد، در واقع همه‌چیز را خواسته است. سجاده‌ی ذکر، نه سفره‌ی غذاست، نه کافه‌ی انواع فودها. خواستنِ هرچه که غیر از خداست، کوچک است. سلامتی بدن، کار دنیاست و بدن با مرگ، فانی می‌شود و موضوعی برای سلامت آن نیز نمی‌ماند و سلامتیِ خواسته‌شده نیز از دست می‌رود. آن‌چه فناناپذیر است، خداست؛ همان‌طور که مشکل‌گشای همه چیز هم خداست.

در وادی ذکر، ذکرپردازی را ارتقا می‌دهند که بالاترین کلاس را بخواهد و از این بند به آن بلنداها رود؛ کسی که کلاس کار خود را پایین نیاورد؛ اما آن که نمک غذای خود را بخواهد، دیدی کوچک دارد و بنده‌ای معمولی است که نمی‌تواند نمک خویش را بیاید؛ وگرنه آن را نمی‌خواست.

به هر روی، هر چیزی را می‌شود با ذکر پدید آورد و چیزی نیست که بتوان گفت این امر، مربوط به ذکر نیست و نمی‌شود آن را از خداوند خواست. ذکر در برآوردن نیازها اطلاق دارد و حتی زمان و مکان نیز نمی‌تواند آن را محدود کند. ذکر، امری دایمی می‌باشد که در هر فرصتی و در هر حالی قابل استفاده است؛ مگر آن‌که در ذکرهای لفظی انعکاس به خلاف داشته باشد و قساوتی و ضیقی گردد. ذکر با آن‌که در هر حالی حسن است، اما اگر در حال گناه گفته شود، معصیت بر ذکر غلبه می‌کند و آن را قساوتی می‌سازد. این قساوت‌زایی برای قدرت تخریبیِ معصیت است، نه برای ذکر.

البته ذکر اگر قلبی گردد و فعلی باشد، ارزشی می‌یابد که هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند. محاسبه‌ی ارزش چنین ذکری از حیطه‌ی خَلق، حتی آفریده‌های برتری هم‌چون فرشتگان خارج است. این نوع ذکر با توان عشق و به گونه‌ی فعلی انجام می‌گیرد. مراد از فعلیت ذکر، این است که دارای حقیقتی قربی، وصلی، اتحادی و وحدتی با نفس حق‌تعالی می‌باشد که پدیده‌هایی هم‌چون فرشتگان مقرب نیز نمی‌توانند راه آن را بپیمایند و ذکر، آنان را در پشت سر می‌گذارد. ذکر، چنین سرمایه‌ی عظیمی است که در چنین موقعیتی وصف کثیر را می‌یابد.

موقعیت ذکرهای علم‌آور و آگاهی‌بخش

ذکردرمانی، افزون بر دارا بودن قدرت‌های عملیاتی از طریق باطن، توان خبرگیری از مغیبات را نیز دارد و قدرت اطلاعات را در کنار توان عملیات دارد. برای نمونه، اگر کسی جواهر ارزشمند خود را گم کند و سرنوشت آن را نداند، از طریق ذکر می‌تواند جای آن را بیابد و بداند که آیا می‌تواند به آن دسترسی یابد یا خیر. این قسم، صرف آگاهی و علم است. هم‌چنین از طریق ذکر، می‌تواند آن را هرچند در اعماق دریاها یا مجرای فاضلاب‌ها باشد، به نزد خود آورد. به هر روی، تمامی اذکار، یکی از این دو امر ـ تحصیل علم یا ایجاد قدرت نسبت به شیئی خاص ـ را پی می‌گیرد.

با ذکر می‌توان به برخی علوم مانند خواندن ذهن دیگران، دست یافت؛ همان‌طور که با ذکر می‌توان شفا داد، دشمنی را منکوب نمود، جنی را تسخیر کرد و طلسم ساخت.

ذکر اگر برای کسب آگاهی و علم باشد، می‌تواند ذکرپرداز را به مرحله‌ای برساند که دارای علم مشیتی و ارادی شود. ذکرپرداز با گفتن ذکر، استجماع و اراده می‌کند تا حقیقت چیزی را آگاه شود و همان اراده، به دل وی علم و آگاهی می‌آورد. عکس این مطلب نیز صادق است و چنین کسی با قدرت ارادی خویش می‌تواند خود را از تمامی حوادث ناسوت برکنار نماید. کمّل اولیای خدا سر در جیب غیب فرومی‌برند و به ملکوت آسمان‌ها ورود می‌یابند. آنان خود را از پیمایش‌های ارضی دور می‌کنند تا بر پنهانی‌های مردم و اندرون خانه‌ی آنان آگاه نشوند. ذکر با آن‌که به حقیقت، قدرت اطلاع از پنهانی‌ها را به فرد می‌دهد، اما ذکرپرداز باید در صفایی مستغرق باشد که خود را از حالت مگسان دور دارد و

نشست و بر خاست‌های ارضی و زمینی نداشته باشد؛ بلکه صفای دل وی، او را به آسمان‌ها و به حق‌تعالی پیوند زند. چنین کسی به جایی می‌رسد که می‌تواند هیچ چیزی را در زمین نبیند و از باطن کسی آگاه نشود و دیده‌ی وی نبیند و گوش وی نشنود. او با آنکه توانمندی نشستن بر تارک اعلی را دارد، دارای این توانایی نیز هست که حتی زیر پای خود را نبیند.

رزق ذکر

رزق انسان‌ها بر دو گروه عمده می‌باشد: **یکی** رزقی که باید آن را با کسب و تلاش به دست آورد و در پی آن رفت، تا به آن رسید و **دیگر** رزقی که به خودی خود و بدون هیچ تلاشی به صاحب خود می‌رسد. هم‌چنین رزق یا ظاهری است یا نفسی، معنوی و تجردی. ذکر نیز داخل در رزق آدمی می‌باشد و احکام گفته‌شده برای رزق، برای ذکر نیز ثابت است. برخی برای تحصیل رزق معنوی باید تلاش داشته باشند و ذکر خود را بیابند و آن را بیاورند؛ و برخی ذکر موهبتی دارند که ذکر به آنان القا می‌شود. همان‌طور که برای رزق‌های اکتسابی باید زحمت کشید و کار و تلاش و کوشش داشت تا به آن رسید، برای رزق معنویِ ذکر نیز چنین می‌باشد و اگر کسی تلاش لازم در این زمینه را نداشته باشد، به غفلت مبتلا می‌شود. همان‌طور که حیات مادی و ظاهری بدون رزق امکان‌پذیر نیست، زندگی بدون ذکر نیز دوام ندارد. بسیاری از بیماری‌ها یا مبتلا شدن به برخی معصیت‌ها یا بلایا، بر اثر غفلت از مصرف نکردن رزق ذکر درست و غفلت از حق‌تعالی می‌باشد.

همان‌طور که اگر کسی از رزق‌های خوراکی مانند گوشت استفاده نداشته باشد، به کاستی‌هایی در بدن خود مبتلا می‌شود که به وی اجازه نمی‌دهد استجماع پیدا کند و حافظه‌ی وی ضعیف می‌شود و توان استخراج و استنباط مطالب در او کاهش می‌یابد و در کردار خود نمی‌تواند قدرتمند عمل کند، بهره نبردن از رزق ذکر اکتسابی ـ که متوقف بر تلاش می‌باشد ـ نیز قدرت استجماع فرد و تمرکز نیرو برای انجام کارها را تضعیف می‌کند و فردِ بریده از ذکر، نمی‌تواند کارهای خود را محکم بیاورد.

در فرد غافل، برخی از قوای نفسانی رشد نمی‌کند و قوّت نمی‌گیرد و در حال ضعف باقی می‌ماند، بلکه به حالت رکود و تعطیلی کشیده می‌شود؛ در نتیجه در صحنه‌ی تزاحمات گسترده‌ی ناسوتی، به سبب ضعف‌های باطنی‌ای که دارد، نمی‌تواند از خود، دفع بلایا و مشکلات کند یا توان پیشگیری از بیماری‌ها را داشته باشد. این ابتلاءات با غفلت ملازم است، نه این‌که خداوند به صورت مستقیم وی را به پی‌آمدهای غفلت خود مبتلا کرده باشد. در واقع، این طبیعت هوشمند است که فرد غافل، از حق‌تعالی را مکافات می‌کند و وی را به جزای ناسپاسی (غفلت) خود می‌رساند. کم‌ترین آفت فرد غافل این است که به‌راحتی به معصیت تن می‌دهد. از سویی، معصیت ـ که به ایجاد فساد در طبیعت می‌انجامد ـ مکافات دارد؛ مکافاتی که به صورت سیستماتیک و بر اساس نظام هوشمند طبیعت بر وی وارد می‌شود؛ نه آن‌که خداوند در این امر جزیی، دخالت بدون سبب داشته باشد؛ هرچند خداوند می‌تواند بدون سبب و واسطه، در هر پدیده‌ای مؤثر باشد.

ذکر، رزق و خوراک نفس انسان است که اگر به‌درستی از آن استفاده نشود، محرومیت و فقر ذکر، وی را به بلایایی مبتلا می‌سازد. همان‌طور که اگر حیوانی را بدون ذکر خدا ذبح کنند، مردار نجس و حرام می‌شود، آدمی نیز بدون ذکر خداوند، نجس و حرام می‌شود. بر این‌پایه، باید گفت خاصیت ثواب اخروی داشتن ذکر، یکی از پایین‌ترین اثرات آن می‌باشد؛ درحالی‌که مهم‌ترین آثار ذکر، در همین دنیا انعکاس دارد. بدن و جان مؤمن و کافر به ذکر نیاز دارد و استفاده نکردن از آن، عوارض کمبود و فقر ذکر را در روح و جان و بدن به‌جا می‌گذارد.

استفاده از ذکر، سلول‌های مغز را تقویت نموده و کارآمدی آن را بالا می‌برد. انسان بدون ذکر، باطنی مردار، ضعیف و ناقص دارد. وقت‌گذاشتن برای ذکر، به توان آدمی می‌افزاید و استفاده از وقت‌ها را برکت می‌بخشد. داشتن وقتی برای ذکر، وقت‌ساز است، نه وقت‌سوز. ذکر با توجه به تأثیری که در سلامتی دارد و بلایایی که از انسان دفع می‌کند و برکتی که به عمر می‌بخشد، استفاده‌ی مناسب از وقت می‌باشد. کسی که ذکر ندارد، با توجه به قطع ارتباطی که با باطن خود و باطن عالم دارد و باطن خود را مردار ساخته است، ظاهر خود را نیز فسیل، پوک، سست و عقب‌مانده می‌سازد و از رشد سالم و شتاب در زندگی باز می‌ماند. نفْس و روح، اگر ذکر و شگردهای آن را نداشته باشد، به آدمی پیاده می‌ماند که کار چندانی از او برنمی‌آید؛ اما کسی که رزق ذکر را استفاده می‌کند، در مسیر کمال، شتاب و سرعت می‌گیرد و کارها برای او وفق می‌شود و بر انجام آن‌ها توفیق می‌یابد. ذکر، مثل ورزش و مانند غذاست. کسی که ذکر

ندارد، نه قدرت استجماع دارد و نه توان اراده. چنین کسی نمی‌تواند به اراده بخوابد و با اراده و اقتدار و به دور از ضعف، خستگی و کسالت برخیزد.

تا بدین‌جا گزاره‌ای که گفتیم این بود که ذکر، رزق معنوی انسان است. هم‌چنین در گزاره‌ای دیگر گفتیم همان‌طور که برای رزق اکتسابی باید کوشش و زحمت داشت، برای ذکر نیز باید تلاش داشت. نخستین تلاش نیز آگاهی‌یافتن از دانش ذکر است تا تلاش‌ها و کوشش‌ها آگاهانه و در مسیر طبیعی خود انجام گیرد. کسی که از رزق ذکر خود استفاده می‌کند، آثارش آن را در روح خود می‌یابد که کم‌ترین آن، قوّت نفس و اعتماد محکم و عقلانی آن می‌باشد.

ذکر اکتسابی، از امور ارادی است و ذکر موهبتی از امور عنایی؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ. وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾[1].

تا هر که خواهد، از آن یاد کند. ولی تا خدا نخواهد (از آن) یاد نکنند. اوست سزاوار ترس و سزاوار آمرزش.

در ذکر موهبتی و عنایی، خداوند ذکری را به باطن انسان القا می‌کند. خداوند برخی را تحت تربیت خاص خود می‌گیرد و ذکر آنان را به صورت مستقیم توسط خود یا به واسطه‌ی مربی معنوی به وی تلقین می‌کند تا باطن فرد برگزیده، آن را به صورت ذکر قلبی بیاورد. از اسمای حضرت

۱- مدثر / ۵۵ ـ ۵۶.

زهرا علیها السلام «مذکّره» می‌باشد. آن‌حضرت صاحب ذکر و در مقامی برتر از اسما و صفات حقی می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[1].

و از خدا پروا کنید، و خدا (بدین گونه) به شما آموزش می‌دهد، و خدا به هر چیزی داناست.

با مداومت بر ذکر اکتسابی، می‌توان به قرب الهی رسید و از حق‌تعالی، بدون واسطه‌ی معلم خَلقی، تعلیم دید و عالم شد.

ذکر، آثار متفاوتی دارد که ایجاد تنش باطنی، یکی از مهم‌ترین آن‌هاست. ذکر باید سبب توجه باطن و پیوند قلبی با حق‌تعالی و نیروهای قدسی ماورایی شود؛ چنان‌که در آیه‌ی شریفه‌ی زیر آمده است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾[2].

مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود، دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.

ذکر، خوراک معنوی و تغذیه‌ی روان و جان انسان است و همان‌طور که بدن نیاز به غذا دارد و آن را مصرف می‌کند، باطن آدمی از ذکر مصرف غذایی دارد. باید توجه داشت که «غذا» اصطلاح خاص دانش تغذیه است و به آن‌چه که در سفره چیده شده یا در دهان گذاشته می‌شود، اطلاق نمی‌گردد؛ بلکه غذا بدل مایتحلل است که بدن یا نفس به صورت

۱-بقره / ۲۸۲.
۲- انفال / ۲.

دایمی مشغول تغذیه از آن است. غذایی که همانند تنفس، حیات نفْس را در مزاج، جاری می‌سازد. حیات انسان به نفْس است و نـفْس بـه نـفَس کشیدن با مزاج در ارتباط است و زنده می‌باشد. ذکر، خوراک لازم برای حیات معنوی و نیز حیات مادی انسان است؛ خوراکی که هم تنوع بسیار فراوانی دارد و هم در تمامی ابعاد زندگی نقش سازنده دارد؛ ولی انسان به غفلتی سنگین افتاده است؛ به‌گونه‌ای که از دانش ذکر و ذکردرمانی به‌کلی دور افتاده است و گزاره‌های آن را به صورت علمی و روشمند در اختیار ندارد. ذکر بسان تغذیه و به اندازه‌ی تنفس، آن هم به صورت دایمی، لازم است و همان‌طور که مزاج با اندک کمبود غذایی، زندگی از دست می‌نهد و پژمرده می‌شود، غفلت از ذکر نیز عوارض و مشکلات فراوانی را سبب می‌شود.

ذکر می‌تواند طول عمر را افزایش دهد یا آن را بکاهد، بلایی را دفع کند یا مصیبتی را نازل آورد. کم‌نیست حوادث مهمی که به تناسب داشتن ذکر یا غفلت از آن، رقم می‌خورد و قلم بر آن می‌رود. ذکر برای انسـان‌های پرکار، بیش از افراد بیکار لازم است تا در تراکم کاری خود آفت نبینند و عقب نمانند و به سستی، کاهلی و رکود نگرایند. نداشتن ذکر، زودمرگی و پیری زودرس و بیماری و سستی و ضعف می‌آورد.

ذکر، غذای روح انسان و باطن او می‌باشد. انسان، پدیده‌ای ارتزاقی است که دارای رزق می‌باشد و رازق پدیده‌ها او را به عشق، رزق می‌دهد. این پدیده‌ی مرزوقی، رزق خود را از بدل مـایتحلل مـی‌گیرد و مـصرف می‌کند تا زنده بماند. اگر کسی رزق خود را استفاده نکند، با تمام‌شدن بدل

مایتحلل ـ که در هریک از انسان‌ها زمان ویژه‌ای دارد و از هم متفاوت می‌باشد ـ می‌میرد. نفس انسانی در تعامل با رزق، همانند خاک می‌ماند که آب را به خود می‌گیرد. رزق‌هایی که در سلول‌ها به صورت بدل مایتحلل تعبیه شده است، مدت زمانی او را زنده نگاه می‌دارد. این امر، قوی‌تر و بالاتر از نشخوار شتر می‌باشد. انسان می‌تواند با یک وعده‌ی غذایی، رزق یک یا چند هفته‌ی خود را ذخیره‌سازی کند؛ به گونه‌ای که در این مدت، نیاز به مصرف غذا نداشته باشد. انسان، **هم** نیاز به غذای بدن دارد و **هم** غذای باطن، و ذکر غذای نفس و جان آدمی می‌باشد. همان‌طور که بدن بدون آب زنده نمی‌ماند، حیات معنوی انسان نیز درگرو ذکر ـ با اقسام متفاوت و هیأت‌های گوناگونی که دارد ـ می‌باشد. کسی که ذکر ندارد، باطن وی مبتلا به حرمان، سستی، پستی، غفلت و نابودی معنوی می‌شود. حیات نفسی معنوی و حیات طیبه‌ی انسان، از ذکر رزق می‌گیرد و بدون آن، مرداری بیش نیست؛ اما مرده‌ای که در ظاهر، می‌جنبد و حرکت دارد. سلول‌های معنوی انسان، بدون ذکر از بین می‌رود.

خداوند بر بندگان منّت گذاشته است که هیأت‌های مختلف ذکر، مانند نماز و عبادات واجب را از او خواسته و به وی مستحبات و نوافل فراوانی را آموزش داده است. تمامی این امور، حیات طیبه و معنوی انسان را تأمین می‌کنند. این رزقِ ذکر است که به نفس آدمی جلا و صفا می‌دهد و آن را از سبوعیت و ددمنشی و هاری حفظ می‌کند و زنگ کدورت و نکبت را از آن می‌زداید.

هیأت‌های گوناگون ذکر و تنوع آن نیز حایز اهمیت است. کسی که تنها از یک نوع خوراک استفاده می‌کند، چون نیازهای خوراکی لازم برای مغز

را تأمین نمی‌کند، بخشی از سلول‌های مغزی وی آسیب می‌بیند؛ همین‌طور است در امور معنوی که اگر نیازهای حیات باطنی آدمی با ذکرهای متنوع فراهم نشود، بخشی از حس‌های باطنی او آسیب می‌بیند و به حرمان دچار می‌شود.

کسی که از غذای باطنیِ ذکر استفاده نمی‌کند ـ در حالی‌که خداوند این خوراکی لازم را با تنوع فراوان به بنده‌ی خود پیشکش نموده است ـ به کفران نعمت دچار شده است؛ بر این‌پایه در پایان این آیه‌ی شریفه، که بر ذکر توصیه دارد، آمده است: ﴿وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ [1].

پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.

پی‌آمد کفران نعمت ذکر، این است که فردِ رویگردان از ذکر ـ که یا به صورت کلی ذکر نمی‌گوید و یا آن را کم و به اهمال می‌آورد ـ ابتلا پیدا خواهد کرد.

در ساختار عرفان عملی، کسی نمی‌تواند بدون ذکر، به «همت» برسد. سیستم عرفان عملی به گونه‌ای است که بدون سوخت ذکر، از ناسوت بر نمی‌شود و اوج نمی‌گیرد. این ذکر است که به فرد قدرت می‌دهد تا بتواند با عوالم دیگر ارتباط برقرار کند یا از عوالم دیگر جدا شود و به ناسوت و بدن خویش بازگردد.

۱- بقره / ۱۵۲.

به هر روی، ارتزاق جان آدمی با ذکر است؛ ذکر و رزقی که به باطن انسان صفا و خلوص می‌بخشد. مهم‌ترین خاصیت ذکر، این است که صفای انسانی و معنوی را درون آدمی ایجاد می‌کند. صفا ساختار خاصی دارد که با نسخه‌های ذکردرمانی ظهور می‌یابد. صفا، عامل جلب توفیق و عنایت خاص خداوند می‌باشد.

قلمروی ذکردرمانی

در دانش ذکر، حیث درمانی و آثاریِ اذکار و جهت توان‌بخشی و تأثیر آن‌ها بر سلامت روح و روان افراد و نقش دارویی آن با تشریح تناسب‌های مورد نیاز، اعتبار می‌گردد، نه جهت ثواب‌های اخروی اذکار، که در برخی متون دینی گزارش شده است. از این‌رو، کتاب حاضر به تبیین مأثوراتی که دربردارنده‌ی پاداش اخرویِ گفتن ذکر می‌باشد، نمی‌پردازد؛ بلکه اوصاف و آثار ذکر را تشریح می‌کند.

برای نمونه، گفته می‌شود ذکر صلوات، صفاآور است و نفاق را برطرف می‌کند. این کتاب، سیستم نفاق‌زایی صلوات را توضیح می‌دهد و بیان می‌دارد چگونه است که اگر کسی گفتن صلوات را ترک کند، بیمار می‌شود. هم‌چنین در گفتن این ذکر، باید مهندسی تغذیه داشت و غذاهای متناسب با ختومات صلوات را ـ که بسیار تنوع‌پذیر است ـ مورد شناسایی قرار داد. هم‌چنین از ترکیب اذکار می‌گوید و ترکیب‌های سازگار و ناسازگار را معرفی می‌کند.

برخی از اذکار، دارای صفت تفکیک زمانی است؛ هرچند به دقایقی

باشد. بعضی از اذکار نیز در صورت ترکیب، قدرت بیش‌تری تولید می‌کنند. اذکاری نیز داری صفت وحدت می‌باشد و باید به صورت «فرد» گفته شود. برخی نیز از اذکار سیری می‌باشد که لازم است در حال حرکت آورده شود. اذکاری نیز در خلوت باید گفته شود. بعضی اذکار نیز مجلسی می‌باشد و باید در جلسه‌ای عمومی گفته شود تا خاصیت دارویی و درمانی آن ظاهر شود. به هر روی، باید پذیرفت ذکر با پیچیدگی‌هایی که دارد، دانشی تخصصی و نیازمند ویزیت شخصی می‌باشد.

ذکر، خوراک دل آدمی و داروی دردهای اوست که می‌تواند به وی، توجهات معنوی دهد. ذکر، ماده‌ی محترقه برای استارت باطن و حرکت برای فتح بلندی‌های فراطبیعت و نیز درهم‌شکستن انواع تعینات است. ذکر، فاعل و کنشگرِ حرکت برای یافت عنایت ویژه و قرب به ربوبیات و راه‌انداز باطن انسان می‌باشد. هدف از ذکر، یا اموری متوسط است ـ مانند جلب منافعی چون تحصیلِ صفای باطن و صافی شدن درون و توان دست انداختن در باطن خود و کاینات ـ و یا برای هدف‌های عالی، مانند جلب عنایت برای موهبت الهیِ قرب خداوند و حضور در پیشگاه حضرتش و رؤیت و مکاشفه‌ی خاص و یا برای دفع موانع و دور ساختن آفات، مضار و آسیب‌های ظاهری و باطنی، هم‌چون دور شدن از گناه یا ناهنجاری اخلاقی و قلبی هم‌چون کبر و غرور و انواع بیماری‌های ظاهری و باطنی و جسمانی و روحی روانی از خود یا دیگران می‌باشد.

با توجه به مطلب گفته شده، به دست می‌آید «ذکردرمانی»، گستره‌ای وسیع دارد و قلمروی آن، از مُلک تا عوالم ربوبی و لاهوت است و مقید به

عالَمی خاص و برخی امور محدود نیست؛ بلکه تنها قیدی که لازم دارد، رعایت تناسب ذکر با موضوع آن می‌باشد. برای نمونه، کسی که نوعی زمینه‌ی شرک در باطن خود دارد، نباید از اذکار بلندمرتبه‌ای چون تهلیل استفاده کند؛ بلکه لازم است از ذکرهای پایین بهره ببرد. هم‌چنین کسی که حسود می‌باشد یا عجول است یا نظرتنگی و شحّ و خست نفس دارد، باید از ذکرِ متناسب با این صفات و خلق و خوها مصرف کند و دارای ذکر خاص باشد؛ هرچند می‌تواند از ذکرهای عام تا اندازه‌ای مصرف داشته باشد؛ ولی مهم این است که ذکر خاص و متناسب با خود را ـ که دارو و درمان درد وی است ـ استفاده کند.

«ذکردرمانی» **هم** می‌تواند جزیی‌ترین دردها مانند انواع سردردها را ـ که تنوع آن در پزشکی امروز به بیش از صد مورد می‌رسد ـ درمان کند و **هم** بیماری‌های خاصی مانند برخی از سرطان‌ها (که برای پزشکی امروز هنوز غیر قابل درمان و علاج‌ناپذیر است) و **هم** بیماری‌های روانی، مانند سادیسم، ضعف اعصاب و انواع جنونی که جزو بیماری‌های رایج عصر حاضر می‌باشد.

ذکر در درمان مشکلات باطنی ـ اعم از باطنیِ داخلی که آثار آن نهفته و مخفی است، و باطنیِ خارجی که اثر آن بیرونی و قابل مشاهده است ـ کارآمد می‌باشد. هم‌چنین در «ذکردرمانی» تفاوتی ندارد که آسیب‌های ظاهری، دارای منشأیی متصل باشد (مانند انواع بیماری‌های جسمانی) یا منشأ آن، امری انفصالی و بیرونی باشد؛ مانند آزار شیاطین جنی و خبائث ماورایی هم‌چون بختک‌های نامریی.

افزون بر این، قلمرو «ذکردرمانی» در بهبود امراض باطنی نیز گسترده و نامحدود است و تمامی قلمروهای سه‌گانه‌ی «نفس»، «قلب و دل» و «روح» را در بر می‌گیرد. برای نمونه، ذکر می‌تواند دل را آینه‌ای شفاف، صافی و دارای جلا و روشنی سازد تا با حصول این امورِ مُعِدّ و زمینه‌ساز، موهبت «قرب الهی» و هم‌نشینی با حق‌تعالی به آن اعطا شود.

هم‌چنین با «ذکردرمانی» می‌توان در مکانیسم ضریب هوشی افراد ورود یافت و آن را به طرف افزونی یا کاهش، تغییر داد. ذکر برای ورود به سیستم‌های نهادِ طبیعت و عوالم برتر نیز کارآمد است. با ذکر می‌توان به عالم اجنّه وارد شد یا به زیارت ملایکه رفت یا صاحب تمکین شد و «موکِّل» و «مدبِّر» باطنی و ایادی معنوی پیدا کرد و از قدرت برخی پدیده‌های ماورایی خاص برخوردار شد. با ذکر می‌توان سپاهی عظیم از نیروهای معنوی داشت و به کارپردازی در باطن عالم پرداخت. ذکر، این توان را به ذکرپرداز می‌دهد تا به نهیب‌های نفس اماره، پاسخ مناسب دهد. ذکر می‌تواند این قدرت را به آدمی دهد تا محاصره‌ی شیاطین را درهم شکند و هجوم گسترده‌ی شیاطینی را دفع کند که تمامی مسیرهای باطنی وی را محاصره کرده‌اند تا بشارت یا واردی غیبی نیابد یا به فضایی قدسی و پاک بر نشود. ذکر می‌تواند تسلط چیره‌ی شیاطین را ـ که همانند خون در مویرگ‌ها، در باطن آدمی نفوذ وسوسه‌گر دارند ـ هم‌چون اسید ذوب سازد و آنان را از بین ببرد یا دور سازد و فراری دهد. اولیای الهی و صاحبان تمکین، نزدیکی و دوری جبهه‌ی شیاطین و صفوف متراکم آنان و مزاحمت‌ها و شیطنت‌های آنان را متوجه می‌شوند و برای دفع حمله‌ها و ضد حمله‌های آنان از ذکرِ مناسب بهره می‌برند.

ذکر می‌تواند سنگین کند یا سبک سازد، برکت آورد یا گاه به ذکرپرداز ضربه‌ای بزند و خود را با وی درگیر سازد؛ حتی پیش می‌آید که وی را می‌بندد؛ همان‌طور که با ذکر خود می‌توان این تأثیرات را در دیگران نیز ایجاد کرد.

اولیای خدا به‌گونه‌ای از ذکر استفاده می‌کنند که ناگهان کسی در مواجهه با آنان جا می‌خورد، یا از آنان می‌ترسد، یا برخی را با ذکر تنبیه می‌کنند و به او ضربه‌ای می‌زنند. انبیای الهی علیهم‌السلام، هرچند یک لاقبا بودند، اما با سلاح ذکر به میان قوم خود می‌آمدند؛ نه به پشتوانه‌ی داشتن پادگان‌های نظامی و چکمه‌پوشان مطیع و سرسپرده. آنان واحد بودند و کارایی هزاران متخصص و صدها پادگان و سپاه و لشکر را داشتند. آنان برخی بدخواهان را با ذکر می‌زدند و بعضی را می‌بستند و پدیده‌ها یا صاحبان قدرت را جابه‌جا می‌کردند. تمامی انبیای الهی علیهم‌السلام قدرتی عمل می‌کردند؛ زیرا پشتوانه‌ی معجزه و ذکر را داشتند. کسی که با قدرت تمام و محکم سخن می‌گوید، به‌حتم قدرت دارد؛ وگرنه فاقد شیء، نمی‌تواند آن را به کردار و گفتار خود و به دیگران منتقل کند. نمایش قدرت ظاهر را سلیمان نبی داشته است؛ ولی دیگر انبیا به پشتوانه‌ی اقتدار معنوی خود، بیش از وی در میان مردم خود نفوذ داشتند و تأثیر آنان در جلب مردم و مورد احترام آنان بودن، بیش از سلیمان بوده است.

دین نیز هیچ گاه با سپاه و چکمه در میان مردم نفوذ نمی‌کند، بلکه اقتدار معنوی اولیای الهی علیهم‌السلام موجب اقبال مردم به دین و علاقه‌ی آنان به امور معنوی می‌شود. این قدرتِ متصل است که قدرت حقیقی و مورد

احترام و اقبال می‌باشد، نه قدرت منفصل و متکی به سپاهیان و ارتشیان. قدرت، آن توانی است که در باطن آدمی است؛ وگرنه هم زور بازو از بین می‌رود و هم اعتبارهای مالی را می‌توان بی‌اعتبار کرد؛ چنان‌چه تمامی اسکناس‌های چاپ رژیم پهلوی بی‌اعتبار گردید. قدرتی که در باطن پیامبران و اولیای حق‌تعالی می‌باشد، قدرتی تسخیرناپذیر است و نمی‌شود آن را پایین کشید یا بی‌اعتبار نمود؛ چنان‌چه حضرت ابر اهیم علیه‌السلام را در آتش هم انداختند، اما به اتکای قدرت حقی که در باطن خود داشت، نتوانستند او را پایین بیاورند و ضعیف و ذلیل سازند. حضرت یونس علیه‌السلام در دل نهنگ رفت، اما پایین نیامد و غزل ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾[1] سر داد. عصای موسی اژدها شد، ولی ندای ﴿لَا تَخَفْ﴾ شنید:

﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾[2]؛

ـ و عصایت را بیفکن؛ پس چون آن را هم‌چون ماری دید که می‌جنبد، پشت گردانید و به عقب بازنگشت. ای موسی! مترس، که فرستادگان، پیش من نمی‌ترسند.

هیچ‌یک از انبیای الهی علیهم‌السلام دست خالی به میان قوم خویش نمی‌رفتند و خالی دیدن دست آنان، از ساده‌انگاری است. انبیای الهی اگر می‌خواستند با سپاه و لشکر، به تسخیر اقوام بپردازند، همه‌ی مردم آنان را یک «شاه» می‌دانستند و کسی نسبت به رهنمودهای آنان سخن‌پذیری نداشت. مردم به اعتبار قدرت الهیِ باطنی انبیا، آنان را دوست داشتند و

۱ـ انبیاء / ۸۷.
۲ـ نمل / ۱۰.

آنان را احترام می‌کردند. نمونه‌ی آنان در عصر ما، حضرت امام‌خمینی‌رحمه‌الله می‌باشد که مردم چون دیدند او به واقع خود هست و دارای قدرت و نفوذ باطنی و قلبی می‌باشد، ایشان را پذیرفتند و حتی نظامیان وابسته به رژیم شاهنشاهی نیز مقهور قدرت باطنی ایشان شدند و با وی همراه گشتند. حضرت امام‌رحمه‌الله از اولیای محبوبی می‌باشد که بخش عمده‌ای از قدرت خود را به سبب ذکرهای باطنی خویش داشت؛ قدرتی که می‌تواند صاحبان قدرت را جابه‌جا کند و خصم را پس و پیش و دور و نزدیک سازد؛ آن هم در اتاقی ساده با یک عبای معمولی.

انبیاعلیهم‌السلام با ذکرهایی که داشتند، دارای قدرت نفوذ و توان کارآمدی بودند و از این رو بود که آنان را به سحر و جادو و نیز جنون متهم می‌کردند. «جادو» و «جنون» در قرآن کریم بسیار فراوان آمده و استفاده از آن، خصیصه‌ی مورد داشته است. ما از جنون، در کتابی مستقل سخن گفته‌ایم؛ از این رو، توضیح نوع جنونی را که به پیامبران نسبت می‌دادند، به آن کتاب حواله می‌دهیم.

انبیای الهی‌علیهم‌السلام به صورت غالبی و عمومی، قدرت منفصل و سپاه و لشکر نداشتند و به تنهایی برای هدایت یک امت برمی‌خاستند و در این راه با گردن‌کشان و زورگویان و معاندان درگیر می‌شدند. گاه برخی از آنان با یک قوم مخالف مواجه می‌گشتند؛ اما همانند حضرت نوح، نزدیک به هزار سال عمر می‌کند و جان وی به سلامت می‌ماند. همین امروز نیز اگر کسی ادعای هدایت بشر را داشته باشد، بدون پشتوانه‌ی قدرت متصل باطنی ـ که بخشی از آن برآمده از ذکر می‌باشد ـ سالم و زنده نمی‌ماند. البته ذکرهای اولیای خدا، دارای تعلیم الهی و امری موهبتی می‌باشد. مگر

می‌شود خاصیت ذکر یک ولیّ الهی کم‌تر از یک پاره آجر یا یک قرص گچیِ سیانور باشد که اگر کسی را هدف ذکر قرار دهد، وی را از پا درنیاورد؛ اما اولیای خدا هیچ گاه با قدرت باطن به جنگ مردم عادی و انسان‌های معمولی نمی‌روند؛ ولی بدخواهانی دنیاطلب را که به قدرت‌های باطل و شیطانی، مثل سحر و جادو مجهز هستند، کنترل می‌کردند. امروزه جادوگری و سحر، در برخی از کشورهای غربی بسیار رواج دارد و خرید و فروش و مبادله‌ی اذکار و اوراد آن در میان جادوگران، امری با ارزشِ بالا می‌باشد.

درکشور ما، اگر ذکردرمانی بخواهد علمی شود و رونق درست یابد، باید برای آن، مراکز ویژه‌ی ذکردرمانی تأسیس کرد؛ مراکزی که درمانگران آن از افراد بسیار زبده انتخاب شده باشند؛ آنان که شرایط ذکر مستجاب را دارند. متأسفانه صاحبان درفش‌ها، شمشیرها، چکمه‌ها، زرها، تزویرها و زاری‌ها، ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را از حاکمیت جامعه‌ی مسلمین برکنار کردند؛ وگرنه اگر آن حضرات علیهم‌السلام شاکله‌ی جامعه را مدیریت می‌کردند، امروزه دانش ذکردرمانی و مراکز عظیم آن، در میان مسلمانان امری نهادینه‌شده و پررونق بود و به بهانه‌ی ترویج خرافات، با آن مخالفت نمی‌شد.

باید توجه داشت اصطلاحی درمانی در این کتاب، قلمرو گفته شده را دربر می‌گیرد و معطوف به بیمارهای شناخته‌شده‌ی معمول نمی‌باشد که دانش پزشکی یا روان‌شناسان و روان‌پزشکان در درمان آن می‌کوشند؛ بلکه درمان در این کتاب، معنایی بسیار گسترده دارد و قلمرویی به وسعت خلق تا خدا دارد.

آسیب‌های خودذکری

ذکر، هم دارای آثار خارجی است و هم ثمرات باطنی دارد. برخی ذکرها درست است که باطن را تصفیه می‌کند، اما بلاخیز است و هرگونه اشتغال خودسرانه به آن، خطرزاست و کم‌ترین افراط و تفریط در آن، می‌تواند آسیب‌های جبران‌ناپذیری داشته باشد. داشتن برخی ذکرها، حتی مشکلات ناموسی و زمینه‌ی تجاوز به همسر یا دیگر وابستگان و گاه مرگ یکی از آنان را پیش می‌آورد. داشتن برخی خودذکری‌ها سبب گرفتن جان عزیزی می‌شود، اما نه با آلت قتاله! بلکه با ذکری که در نهاد فرد نشسته یا بر زبان وی آمده است. برخی ذکرها نیز به سبب نداشتن تناسب، هیچ خاصیت و نتیجه‌ای ندارد.

به هر روی، گزاره‌ی بسیار مهم این مقدمه، این است که ذکر را باید از صاحبان ذکر گرفت و در این مسأله‌ی بسیار مهم، نباید کم‌ترین اهمال و مسامحه‌ای داشت و نیز «به هر دستی نباید داد دست». گاه یک تجویز نادرست، می‌تواند یک زندگی را بسوزاند و فردی را برای همیشه از مسیر سلامت و سعادت خود باز دارد و ابد او را تاریک نماید. ما در این کتاب، خواص، احکام و آثار و پی‌آمدهای مثبت و منفی شناخته‌شده‌ترین ذکرها را می‌آوریم. البته «ذکردرمانی» نیاز به دانش «اسماءالحسنی» نیز دارد و این امر، بر پیچیدگی این دانش می‌افزاید. ما در کتابی که به منظور تبیین معنا و آثار درمانی اسمای الهی نگاشته‌ایم و تاکنون به بیش از ده‌جلد رسیده است، آثار ذکرقراردادنِ هریک از اسمای الهی را آورده‌ایم؛ هرچند

چیزی از مطالبی را که در آن کتاب گسترده آمده است، در این‌جا نمی‌آوریم و در این کتاب، به ذکرهای رایج بر اساس تجربه‌ی خود می‌پردازیم.

بنابراین آثار گفته‌شده برای هریک از ذکرها، دارای پشتوانه‌ی تجربه‌ی شخصی و بر اساس دانش‌های موهبتی محبوبی است که وصف آن را در کتاب‌های دیگر مانند کتاب «**محبوبان و محبان**» گفته‌ایم. البته با جست‌وجو در منابع نقلی، می‌توان برای برخی از گزاره‌های یادشده در این کتاب، مستند روایی یافت؛ چنان‌چه به تناسب بحث، به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم داشت.

به هر روی، منبع تحقیق در دانش ذکر، **هم** مدارک شرعی است و **هم** تجربه‌های شخصی صاحبان ذکر؛ به‌ویژه عارفان محبوبی. باید توجه داشت گزاره‌های این دانش، بسیار گسترده و دارای زمینه‌های متفاوتی می‌باشد که استقصا و احصای آن، در توان گزاره‌های اکتسابی نمی‌باشد؛ چنان‌چه ما در این کتاب، تنها به یادکرد از مهم‌ترین و شایع‌ترین اذکار بسنده کرده‌ایم؛ وگرنه این دانش موهبتی، بسیار گسترده‌تر از آن است که در این کتاب آمده است.

به «ذکردرمانی» باید نگاه تخصصی داشت، نه نگاه عام؛ هرچند برخی از ذکرهای عام، مانند صلوات، خوراک عمومی جان و باطن آدمی می‌باشند. اگر از ذکرهای عام ـ حتی برای یک روز ـ استفاده نشود، پژمردگی و کِرختی باطن و خستگی نهاد، کم‌ترین عارضی است که به فرد می‌رسد. وقتی می‌گوییم ذکرْ داروست، به این معناست که شفای خداوند می‌تواند

از طریق داروهای شناخته‌شده‌ی گیاهی یا شیمیایی باشد و یا از باب ذکر و مددطلبی از نیروهای غیبی و دارو، به آن‌چه دانش پزشکی امروز می‌گوید، منحصر نیست.

مخاطب خاص ذکردرمانی

پی‌آمد آسیب‌های خودذکری، باید به این نکته توجه داشت: **گرچه** ذکر، گزاره‌های عامی دارد که برای تمامی مردم، کاربردی است، **اما** برخی از گزاره‌های آن ویژه‌ی افرادی خاص است. ما در فقه می‌گفتیم احکام شرعی، بر اساس مرتبه‌ی ظهوری و نمودی مکلّف، تشریع می‌شود و برای هر گروه خاص، به‌تبع مرتبه‌ای که دارند، حکمی اختصاصی می‌باشد. بار تکلیفی افراد والا ـ مانند عباد الرحمان ـ سنگین‌تر از بار تکلیفی عموم افراد جامعه است که در پی رزق و روزی خود تلاشی ناسوتی دارند و اهتمام چندانی به فراتر از آن ندارند. ما این گزاره را در مجموعه‌ی هفت جلدی «***فقه غنا و موسیقی***» به تفصیل و مستند به آیات قرآن کریم توضیح داده‌ایم. در دانش ذکر و ذکردرمانی نیز چنین است و برخی از گزاره‌هایی که ما در این کتاب می‌آوریم، به هیچ وجه عمومی نیست؛ بلکه دارای خطاب خاص به برخی از مؤمنان و صاحبان معرفتِ ویژه می‌باشد و اولیای حق نیز که هریک تکلیف و حکم ویژه‌ی خود را می‌دانند و بر اساس آن، کار می‌کنند. رتبه‌بندی افراد در دانش ذکر، بسیار مهم است و نباید از آن غافل بود.

ذکر و همراه داشتن تلاش و فعالیت

باید «ذکردرمانی» را فرایندی پیچیده با کلافی از موقعیت‌ها و شرایط

گوناگون دانست؛ شرایطی که ما آن را در فصلی مستقل آورده‌ایم. بر این پایه، چنین نیست که ذکردرمانی، تنها برآمده از حرف زبانی و گفتار کلامی باشد. «ذکر» در پشت جبهه‌ی کلامی خود، هم قرارگرفتن در موقعیت خاص باطنی و هم برخی از شرایط بیرونی ـ مانند انفاق و داشتن کار ـ را می‌طلبد؛ بنابراین داشتن تلاش خاص و هدفمند، از شرایط تأثیر ذکر است. با دقت بر این گزاره، دانسته می‌شود ذکردرمانی، افراد را به بیکاری و داشتن امیدها و توقعات نابه‌جا و دل خوش‌داشتن به برخی آرزوها سوق نمی‌دهد؛ بلکه گیاه ذکر در بستری می‌روید که تلاش‌های خاص، آن هم با عنایت استادکارآزموده و تجویزهای خاص وی، هم در زمینه‌ی ذکر و هم در زمینه‌ی دیگر اشتغالات و کار و تلاش هدفمند، صورت پذیرد. برخی ذکرها در صورتی تأثیرگذار می‌گردد که فرد بتواند انفاق مالی داشته باشد و با ایثار بخشی از مال خود، گوشه‌ای از نیازهای خانواده‌ای آبرومند را برآورده سازد و داشتن چنین ذکری، داشتن مال را می‌طلبد و داشتن مال، نیازمند داشتن تلاش و کار و فعالیت است. ارزش انفاق مال نیز با توجه به خواسته‌ی مورد نظر سنجیده می‌شود و دارای جدول خاص محاسباتی است که در دست استادکارآزموده می‌باشد و چنین نیست که بتوان با انفاقی اندک، خواسته‌ای بزرگ را سامان داد. این امر در ذکرهایی که به صورت جمعی گفته می‌شود، مانند اربعین‌هایی که برای قرائت جمعی زیارت عاشورا برگزار می‌شود، قابل توجه است.

در جانب دیگر، نداشتن ذکر نیز آسیب‌هایی به زندگی وارد می‌آورد که نمی‌توان آن را با هیچ تلاش و کار و فعالیتی جبران کرد. گاه برخی به سبب

نداشتن ذکر و بریدگی کامل از امور معنوی، هرچه می‌دوند و هرچه بر شیفت‌های کاری خود می‌افزایند و هرچه شغل‌های متعدد می‌گیرند، زندگی آنان رونق و برکتی ندارد و همیشه هشتِ آنان گروی نُه ایشان می‌باشد. چنین کسانی که بیش‌تر خاصیت اذکار معنوی را انکار می‌کنند، گویی توجه ندارند که چگونه کپسولی مادی می‌تواند درد شدیدی را تسکین دهد، اما ذکری که نام خدای بزرگ یا یکی از اولیای الهی بر آن است، نمی‌تواند خاصیتی داشته باشد. قرآن کریم می‌فرماید این ذکرِ خداوند است که می‌تواند گوشت حیوانی را حلال کند؛ وگرنه بدون آن، میته‌ای بیش نیست:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾[1]؛

پس اگر به آیات او ایمان دارید، از آن‌چه نام خدا (به هنگام ذبح) بر آن برده شده است، بخورید.

اثربخشی ذکر برای آنان که اهل خلوت، سلوک و عرفان عملی می‌باشند یا با قرآن کریم و روایات مأنوس هستند، امری تجربی و پذیرفتنی است و یک طبیعت دانسته می‌شود، نه یک پیرایه یا خرافه. البته دانش ولایی و عنایی ذکر، توسط شیادانی که تعزیه‌ی مقامات معنوی اولیای الهی را دارند، آلوده به انواع مفاسد گردیده است و کارهای آنان، هیچ‌گونه ملاک و معیاری ندارد. برخی از آنان تمامی «مفاتیح‌الجنان» را می‌خوانند بدون آن که کم‌ترین خاصیتی از اذکار و دعاهای آن بیابند. از سوی دیگر نیز انکارگرایانِ خاصیت ذکر ـ که اذکار الهی را مفاتیح‌الجنون

۱- انعام / ۱۱۸.

می‌خوانند ـ خود به جنون بی‌اعتقادی مبتلا شده‌اند. هم افراط گروه نخست و هم تفریط گروه دوم، از ملاک و معیار دانش ذکر و از عقلانیت به‌دور است.

آثار اذکار حتی با ابزارهای سنجشی که امروزه در اختیار علوم تجربی است، قابل اثبات می‌باشد. امید است کتاب حاضر در روشنایی‌بخشی به این موضوع و پیرایه‌زدایی و پاکسازی این دانش از خرافات، موفق باشد. کسانی که خاصیت ذکر را منکر می‌شوند مانند کسانی هستند که بول را آبی همراه با اوره می‌دانند یا برای منی خاصیت سفیدکنندگی و جلازایی پوست و مقوّی اعصاب قایل‌اند و نجاستِ آن را انکار می‌کنند.

آن‌چه در این کتاب می‌آید، گزاره‌هایی است که برای نخستین بار از سینه‌هایی که آن را برای بیش از هزار سال در خود کتمان داشته‌اند، بیرون می‌آورد و در دوره‌ی وانفسای دیجور غیبت، آن را بر اساس منطق این علم و به حسب داده‌های محبوبی و اعطایی، قاعده‌مند و دانشی می‌سازد تا به توفیق حق‌تعالی به این بخش از معنویت دین، در پرتو این تلاش علمی و فرهنگی، رونقی دهد و علاقمندان را برای یافت عملی آن تشویق نماید و به تکاپو وادارد.

مدیریت تمامی کردار

یکی از خاصیت‌های مهم ذکر، این است که می‌توان مدیریت تمامی اعمال را با آن به دست گرفت و کنترل نمود؛ درحالی‌که نمی‌توان با دیگر عبادات، به چنین مدیریتی دست یافت. ذکر، مانند توان خرید و پول

است که در یک کارت اعتباری یا در جیب جا می‌گیرد و با آن می‌توان هرگونه وسیله‌ای را خرید؛ اما دیگر اعمال، مانند انواع وسایل مورد نیاز می‌باشد که جمع کردن آن، نیاز به کامیون دارد و با دست، قابلیت جمع و بلند کردن ندارد. کسی که ذکر دارد، مانند کسی است که قدرت خرید دارد؛ اما فرد غافل، تنها بر برداشتن وسیله‌ای با دست خود، دل خوش دارد.

برای نمونه، باید باور نمود که بدون ذکر نمی‌شود درس خواند و درس‌هایی که بدون ذکر خوانده می‌شود، مفید فایده نخواهد بود و به غرور، تکبر، ظلم، حق‌کشی، هوس، دنیا و نکبت تبدیل می‌شود. بدون ذکر نمی‌توان بار سنگین علم را بلند کرد؛ همان‌طور که نمی‌توان درآمد سالم و مُکفی و شغل مناسب داشت.

نخستین اثر ذکر بر نفس، آن است که نفس را رام و آرام می‌کند و در مسیر رشد کمالی که دارد، به آن فروتنی می‌دهد و آن را از چموشی و سختی و صعوبت و زمختی و یبوست حفظ می‌کند؛ وگرنه یا اصل کمال از دست می‌رود یا بلایی می‌شود به جان وی و غفلت بر غفلت می‌افزاید؛ به‌گونه‌ای که دیگر قابل هدایت نمی‌شود و چنان سخت و زمخت می‌گردد که قدرت شنوایی و استماع خود را از دست می‌دهد. کسی که ذکر دارد، درس و تحصیل را نیز با قصد قربتی که دارد، به ذکر تبدیل می‌کند؛ اما درس و علم، به تنهایی به ذکر تبدیل نمی‌شود؛ بلکه شیطنت می‌گردد و خیک علمی است که ارزش یک موش مرده را ندارد و حتی موش مرده در برابر آن، فضیلت دارد و تلاش‌های وی برای تحصیل علم یا

تدریس، چیزی جز هوس‌های نفسانی و شیطنت و خودفریبی نیست؛ زیرا قصد قربت حقیقی در آن نیست، بلکه گرفتاری به غفلت با خرواری علمِ خطرناک می‌باشد؛ زیرا علم، برای چنین کسی استکبار می‌آورد و قدرت استماع را از او می‌گیرد و سدّ راه ارشاد و توصیه‌ی وی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که دیگر به هیچ سیخ و سیخینکی جواب نمی‌دهد، بلکه جفتک پشت جفتک می‌اندازد. با چنین کسی دیگر نمی‌شود حتی کلمه‌ای حرف زد. چنین نکبت‌هایی اثر علمی است که غفلت آورده است؛ هرچند وی بر زبان خود ذکر داشته باشد؛ زیرا ذکر، صرف صورت لفظ نیست، بلکه باید توجه به محتوا و معنا نیز با آن باشد. البته ذکر نیز باید عالمانه و آگاهانه باشد و همان‌طور که علم باید به ذکر تبدیل شود، ذکر نیز باید علمی باشد تا مؤثر گردد.

همان‌طور که گفته می‌شود «با توکل، زانوی اُشتر ببند»، و توکل برای محکم بستن زانوی شتر، مزاحم نیست ـ بلکه توکل، نوعی ذکر می‌باشد ـ ذکر نیز در روح انسان توجهی می‌آورد که سبب ذُکر و محکمی می‌شود و انسان را ناخودآگاه تقویت می‌کند و قدرت، استجماع و هوشمندی می‌دهد و به حرکت وامی‌دارد؛ اما غافل، از تمامی این مواهب بی‌بهره است؛ هرچند در علم، ید طولایی داشته باشد.

میدان تزاحم ناسوت

ناسوت، عالمی است که حرکت پدیده‌ها در آن با سرعت‌های متفاوت و نیز بسیار بالایی صورت می‌گیرد. ناسوت، هم عالم حرکت‌های

متناوب است و هم عالم حرکت‌های شتاب‌دار. تناوب حرکت پدیده‌ها سبب تزاحم و درگیری می‌شود. هم‌چنین آدمی در ناسوت، افزون بر دشمنی نفس اماره ـ که خطرناک‌ترین و قوی‌ترین دشمن درونی است ـ عناد و خصومت شیاطین خبیث را نیز در خود دارد. ناسوت، پیچیده شده به انواع نیروهای نامریی و نفوذپذیر در جسم و روان آدمی است. زندگی و حیات در چنین عالم پرمخاطره‌ای نیازمند داشتن زره‌ها و حرزهایی مستحکمی است که هیچ نیروی ضدزرهی توان نفوذ در آن را نیابد؛ وگرنه یک ترکش شیطانی می‌تواند آسیبی هم‌چون خروج دایمی از بهشت و مرگ سعادت ابدی را رقم زند.

ناسوت، عالمی است که هم خود نامتناهی است و هم نیروهای درگیر در آن. ناسوت، میدانی است وسیع برای جنگی همه‌جانبه که در آن، هم می‌توان غنیمت یافت و آن را فرصتی دانست برای درهم‌کوبیدن بسیاری از بدافزارها و بر شدن به عوالم ربوبی و صفای قرب الهی و هم درگیر شدن با تراکم انبوهی از شیاطین جنی و مسموم یا خبیث و تیره گردیدن با تیر جهل مرکب و ناآگاهی.

نمونه‌ای از تزاحم‌های ناسوتی، بلایای طبیعی است؛ هم‌چون گردباهای عظیم، آن هم با سرعت بالا، سیلاب‌های تند، رانش‌های زمین، زلزله‌ها و طوفان‌های دریایی و گرفتاری در موج‌های سهمگین آن.

عالم ناسوت، عالم شرور و حوادث فراوان می‌باشد و غفلت از ذکر، مشکلات بسیاری را بر سر آدمی می‌ریزد. هورمون‌های نفسی و روحی فرد غافل، به اختلال مبتلا می‌شود و در بزنگاهی که نفس در ضعف و

مشکل قرار گیرد، توان حفظ خود را از دست می‌دهد. هم‌چنین انتقال علم به دستگاه ذهن و فاهمه دچار اختلال می‌شود و توهّمات غیرواقعی، فرد را در برمی‌گیرد و حافظه، رو به ضعف و کاستی می‌گذارد.

به هر روی، فرد غافل، اگر از مرداب غفلت خود بیرون نیاید، سرنوشتی شوم و تاریک دارد. غفلت، گاه سبب مرگ اخترامی و غیرطبیعی می‌شود و عمر را کاهش می‌دهد. اگر بینایی بر سردر برزخ بنشیند و غافلان را رصد کند، می‌بیند که آنان در مرگ اخترامی خود، با چه فلاکتی از دنیا می‌روند. بخشی از موت‌های اخترامی، از آثار و عوارض غفلت است. کسی که ذکر نداشته باشد، چون غافل شده است، ممکن است در روز روشن و در هوایی صاف و در چشم‌اندازی وسیع، ناگهان تصادف کند و بمیرد. موت اخترامی، یعنی مرگی که هیچ علت آشکار و موجهی ندارد و غیرمنتظره می‌باشد. کسی که مرگ اخترامی دارد و کمالات باطنی خود را در دنیا بروز نداده است، باید در برزخ با حرکت کندی که دارد، چند هزار سال بماند تا لحظه لحظه‌ی این دنیا را پاس کند.

دنیای ناسوت، جایگاه بلا، مصیبت و مکافات است. طبیعت به تنهایی هوشمند است و قدرتِ گرفتنِ انتقام را دارد. ناگهان چندمیلیون انسان، روی سیلابی می‌مانند یا آتشفشانی که صدها سال خاموش بوده است، ناگهان فعال می‌شود و گدازه‌های مذاب خود را به صورت فورانی بر ساکنان اطراف خود وارد می‌آورد یا دم و بازدم‌هایی که تأثیر فیزیکی و معنوی دارد، بلایایی خفته را برمی‌آورد.

ناسوت، عالمی است که پدیده‌های آن، همه با هم در حال کنده‌شدن

از جای خود می‌باشند؛ ولی چون این جابه‌جایی همگانی است و همه با هم از جا بلند می‌شوند، متوجه آن نمی‌گردند و بشر در غفلت خود، عمر می‌گذراند؛ ولی این‌که در این جابه‌جایی‌های ممتد، به سلامت می‌ماند، برای آن است که خداوند مدبّران، موکّلان و حافظان فراوانی برای پدیده‌های ناسوتی گذاشته است که نمونه‌ی شناخته‌شده‌ی آن، ملایکه می‌باشند. هر پدیده‌ای ده‌ها اسکورت ماورایی دارد که آنان را در تندبادهای صرصر ناسوتی، زنده نگاه می‌دارد؛ وگرنه آنان حتی برای یک لحظه، توان نفس‌کشیدن را از دست می‌دادند و به هزاران‌تکه از هم گسیخته می‌شدند. در برابر نیروهای نگه‌دارنده‌ی ماورایی، نیروهایی نیز وجود دارد که سعی در وارد کردن آسیب به انسان‌ها می‌باشند. نمونه‌ی شناخته‌شده‌ی این نیروها شیاطین می‌باشند. آنان با وسوسه‌گری در روان و ذهن انسان‌ها، آنان را به ضعف نفس و تکرار در کارهای خود و وسواس سوق می‌دهند. در چنین بحران عظیمی، بهترین ابزار برای جلب نیروهای محافظ به خود و دفع نیروهای آسیب‌زای باطنی و ظاهری و دشمنان خارجی و درونی ـ اعم از حیوانات، انسان‌ها و شیاطین و خبایثی که با آدمی سر ستیز دارند ـ «ذکر» می‌باشد؛ ذکری که بسیاری به سادگی از آن می‌گذرند و به اثربخشی معنوی و قدرت نفوذ آن توجهی ندارند. ذکر، توان مقابله با نفس اماره و شیاطین را به انسان می‌دهد و باطن زلزله‌خیز آدمی را به زمین امن و ضد زلزله‌ی وسوسه و هوس تبدیل می‌کند؛ زلزله‌هایی که گاه توان یکی از آن‌ها به هزاران ریشتر می‌رسد و بی‌نهایت چهره‌ی باطنی را که درون آدمی است، زیرورو می‌کند و لایه‌های زیرین و فرودست را به لایه‌های رویین و فرادست می‌آورد و آسمانه‌ی جان آدمی می‌سازد. این

جنجال‌ها و ستیزها، همه با هم در حال وقوع است و کم‌تر کسی متوجه این غوغای باطن ناسوت می‌شود.

یک لحظه غفلت و نداشتن ذکر، گاهی پدیده‌ای را در جا می‌کُشد. اگر پدیده‌ای ذکر مناسب خود را فراموش کند، گاه به چاقوی سلّاخی سپرده می‌شود تا ذبح گردد. انسان‌ها نیز اگر ذکر و حرز مناسب خود را نداشته باشند، در این غوغای پرماجرای ناسوت و در این هجوم نیروهای معاند و شرّ و در هنگامه‌ی ددمنشی خبایث، آسیب می‌بینند. در ناسوت پربلا، موج‌های مصیبت و غم، با ذکر و دعا آرام می‌گیرد؛ چنان‌که روایت شده است:

«قال أمير المؤمنين علیه‌السلام: ادفعوا أمواج البلاء بالدعاء، ما المبتلى الذي قد اشتد به البلاء بأحوج إلى الدعاء من المعافى الذي لا يأمن البلاء؛»[1]

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: موج‌های بلا را با دعا و طلب از خداوند دور سازید. گرفتاری که بلا بر او شدت و سخت گرفته به دعا نیازمندتر نیست از کسی که در عافیت است و از بلا ایمن نمی‌باشد.

باید توجه داشت که دعا می‌تواند در ظرف قضا وارد شود و حتی بلاهای قطعی و حتمی را برطرف کند؛ اما باید به آداب دعا و قواعد علمی آن آشنا بود؛ وگرنه فرد ناآگاه نمی‌تواند از چنین موهبتی بهره برد. باید برای آشنایی با دعا وقت گذاشت و نیز وقتی را برای دعانمودن و سخن‌گفتن و داشتن نجوا با حق‌تعالی داشت. سایه‌ی سنگین غفلت در

۱–قطب الدین راوندی، الدعوات، ص ۲۱.

عصر غیبت، با سیاست‌های معنویت‌سوز دنیای استکبار، بیش‌تر افراد را در خود فرو گرفته است و کم‌تر کسی است که از آسیب‌های عصر ارتباطات و فن‌آوری‌های نوین، مصون باشد؛ سیاست‌هایی که پیچیدگی‌های آن را در کتاب «**خط ریل تمدن غرب**» توضیح داده‌ایم.

آدمی نه رویین‌تن است که با آسیبی، خودبه‌خود درمان شود و نه به تنهایی توان مقابله با سپاهی عظیم از نیروهای معاند شیطانی را دارد؛ بلکه باید با ذکر، خود را در پناه خدای مهربان و نیروهای محافظ خیر قرار دهد تا بتواند عمر سالم خود را در برابر حوادث ناسوت پایدار بدارد و از موقعیت ویژه‌ی ناسوت در وصول به کمالات اختصاصی خویش و شکوفایی استعدادهایی که دارد، بهره ببرد.

کسی که ذکر حق‌تعالی را داشته باشد، خداوند با او هم‌نشین می‌شود و پای وی نشسته و او را در پناه خود می‌دارد؛ چنان‌که می‌فرماید: «أنا جليس من ذكرني»[1]. کسی که ذکر حق‌تعالی را در دل خود دارد، دل خویش را میهمان‌خانه‌ی حضور حق‌تعالی قرار داده است.

قلمروی خاصیت‌بخشی ذکر، بسیار گسترده است و پدیده‌ای نیست که از آن به‌دور باشد. ذکر برای سلامتی چنان اهمیتی دارد که به کم‌ترین غفلت و کمبودی، ریزش پدیده‌ای را سبب می‌شود و چه بسا خطر مرگ یا ابتلای به جنون و مس شیطان را در پی داشته باشد.

به هر روی، جنگجوی پیروز میدان ناسوت، تنها کسی است که سلاح

۱- شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۸۲.

عنایت ویژه‌ی الهی را داشته باشد؛ سلاحی که همه‌کاره است و خاصیت شمشیر و نیزه و تیر و کمان، تا خاصیت سلاح‌های لیزری، شوک‌زا و آتشین در آن است؛ سلاحی به نام «ذکر» که روش استفاده از آن در «دانش ذکر» آموزش داده می‌شود؛ دانشی که تنها کتاب تعلیمیِ همه‌جانبه‌ی آن، اثر حاضر می‌باشد.

آفت‌های دوری از ذکر

قرآن کریم برای تبیین آفات دوری از ذکر، چنین هشدار می‌دهد:

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾[1].

و هر کس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد.

اگر کسی ذکر نداشته باشد و با ذکر زندگی و عیش نکند، شیطانی بر او چیره می‌شود که تا قیامت، با وی خواهد ماند و از وسوسه‌های او تأثیر می‌پذیرد. کسی که با ذکر عیش نکند، شیطانی از او زایش می‌یابد و شیطانی هم‌چون فرزند وی می‌گردد. تولید مثل چنین کسی، تخم شیطان ریختن است؛ شیطانی که تا ابد با وی می‌ماند؛ امری که از قدرت خداوند بیرون نیست؛ چرا که چیزی از اعلی علیین تا اسفل سافلین از حیطه‌ی حکومت و سیطره‌ی قدرت خداوند بیرون نیست؛ برای همین است که خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً﴾. این تعبیر، چیرگی قدرت الهی را می‌رساند؛ وگرنه این تولید مثل، معلول کردار

۱- زخرف / ۳۶.

خود فرد است. چنین کسی قرینی دایمی می‌یابد و برای درمان آن، باید چنین قرینی را قطع کند.

نفس اگر ذکر نداشته باشد، خود داری صفت شیطان‌زایی می‌شود. برای استبعاد از این مطلب، می‌توان به غذاهایی مثال زد که اگر فاسد و پوسیده شود، به کرم تبدیل می‌شود و زایش کرم دارد. نفس چنان‌چه ذکر نداشته باشد، شیطان می‌زاید؛ آن هم شیطانی که لازم جدایی‌ناپذیر و قرین او می‌شود؛ شیطانی که به او می‌چسبد و دیگر او را رها نمی‌سازد. در واقع، نفسی که شیطان در آن متولد شده است، خانه‌ی آن شیطان شمرده می‌شود و شیطانِ یادشده جایی دیگر ندارد، تا به آن‌جا رود. این شیطان در خود نفس لانه می‌کند و دیگر از آن بیرون نمی‌رود. شیطان یادشده، آن نفس را تصاحب می‌کند و آن را شیطانی می‌سازد. شیطان از این نفس زاییده می‌شود، گویی خانه‌ی نفس را اجاره کرده است، در آن رشد می‌کند و قدرتی می‌یابد که می‌تواند آن را رهن کند و بعد از مدتی، قباله و سند آن را به نام خود می‌زند و نفس را مال خود می‌سازد و دیگر تا روز قیامت، صاحب خود را رها نمی‌کند و قرین، جفت و همسر او می‌شود.

کسی که شیطان در باطن وی لانه کند، روحیه‌ی خود را از دست می‌دهد و ورشکست و مأیوس می‌شود و تن به هر خلافی می‌دهد؛ درحالی‌که ندای شیطانِ قرین خود را می‌شنود. دل چنین فردی به دست شیطان گرفتار می‌شود و دیگر زور و توانی برای او نمی‌ماند تا بتواند در برابر وسوسه‌ها و وسواس‌هایی که ایجاد می‌کند، مانع شود. شیطانِ قرین، فرد را به انواع گناهان مبتلا می‌کند؛ گناهانی که روزی احتمال نمی‌داد او به

چنین معصیت‌هایی مرتکب شود. کسی که نطفه‌ی شیطانی را درون خود پرورش دهد و آن را بزاید و پرورش دهد و بزرگ کند، دیگر به این آسانی از آن رهایی ندارد. شیاطینِ قرین، بیش‌تر در کمین کسانی هستند که به علوم دینی یا سلوک عرفانی نسبت دارند. شیطان قرین، خود را در سبک‌های متنوع مذهبی و ولایی استتار می‌کند و نداهای خود را به نام خدا و ولایت به قلب فرد می‌نشاند و در آن خانه‌ی شیطانی طنین می‌اندازد و به شکل‌های مختلف، فرد را به انواع گمراهی‌ها، آن هم به نام وحدت و کمال و معرفت و گاه به اسم ولایت، می‌کشاند. چاره‌ای نیست جز این‌که باید از این نوع گمراهی‌های رسواکننده و مفتضح‌ساز به حق‌تعالی پناه برد.

خانه‌ای که به ذکر خداوند آباد است؛ نیروی جاذبه‌ای می‌یابد که فرشتگان را به سوی خود می‌کشاند؛ زیرا فرشتگان با ذکر خدا ارتزاق می‌کنند. خوراک فرشتگان ذکر است و از آن، خوشایند دارند. هرجا بوی خوشِ ذکر معنوی حق‌تعالی بلند شود، فرشتگان را چونان آهن‌ربایی به خود می‌کشاند[1]. تأثیرپذیری فرشتگان از ذکر، چنان است که می‌توان آنان را با ذکر، به تسخیر خود درآورد و به استخدام گرفت. اجنه را نیز می‌توان با ذکر به خدمت خود گرفت و آنان را به کارهای دلخواه، مانند کسب اطلاعات و آگاهی یا انجام برخی کارهای قدرتی واداشت. هرجا که فرشتگان حضور داشته باشند، شیاطین از آنجا می‌رمند؛ زیرا آنان قدرت ملایکه؛ به‌ویژه ملایکه‌ی ارضی را می‌دانند. فرشتگان زمینی، گروه ضربت پروردگار می‌باشند و شیاطین تا احساس کنند فرشتگان در جایی

۱- ر.ک : الکافی، ج ۲، صص ۴۹۸ ـ ۴۹۹.

حضور می‌یابند، خود از آن‌جا می‌روند. ذکر، ملایکه را پایین می‌آورد و شیاطین را فراری می‌دهد. اگر شیاطین در خانه‌ای تمرکز کنند، اهل آن خانه کیفیت نمازهای خود را از دست می‌دهند. خانه‌ای که ذکر خداوند در آن گفته می‌شود، برای اهل آسمان‌ها شناخته‌شده و روشن می‌باشد.

به هر روی، باید پذیرفت که ذکر دارای میدان جاذبه می‌باشد و هر ذکری به تناسب توانی که دارد، در ملکوت نفوذ می‌کند و اهل آن را به خود مشغول می‌دارد.

کسی که ذکر ندارد، در معرض هجوم و بدخواهی شیاطین قرار می‌گیرد و پناه امن خود را از دست می‌دهد. این در حالی است که میان نزول بلا و غفلت رابطه می‌باشد. کسی که ذکر ندارد و در غفلت از حق‌تعالی می‌باشد، خود را در معرض خطر و بلا قرار داده است. غفلت، معلولِ نداشتن ذکر می‌باشد. همین غفلت حرمان‌زا، حتی با ذکر عادی، صوری و لفظی از بین می‌رود؛ اگر عنصر توجه در آن باشد.

ذکر سبب می‌شود باطن ذکرپرداز قدرت جذب نیروهای غیبی به‌ویژه فرشتگان را در خود داشته باشد و آنان را به سوی خود بخواند. ذکرپرداز وقتی که می‌خوابد، در خواب خود نیز به غیب عالم متصل می‌گردد و از پدیده‌های آن، علم و قدرت می‌گیرد. باطن آدمی با ذکر، این توان را می‌یابد که از ملکوت، نسیم‌هایی حیات‌بخش را به عنوان توشه برگیرد و خود را توسعه دهد و کمال بخشد؛ نسیم‌هایی که گاه سنگ دارد و سر می‌شکند دیوارش. ورود به فضاهای معنوی با ذکر، هم خنکای دل و تازگی روح دارد و هم بلاهایی که حتی دل سنگ را می‌شکند. در چنین

فضایی باید قدرت استجماع بالایی داشت. سرعت ورود به چنین فضایی بسیار بالاست و کسی که نتواند با استجماعِ بالا بر خود چیره باشد، بی‌درنگ مشکل پیدا می‌کند و با برخورد به پدیده‌ای، قدرت تصمیم‌گیری درست را از دست می‌دهد؛ اما اگر از ذکر، توان و انرژی گرفته باشد، با آن‌که اسکلت وی را زنده زنده بیرون می‌آوردند و بند بند استخوان‌های وی را پاره پاره می‌کنند و پودر می‌سازند، وی می‌تواند تمامی تعینات را از خود بزداید و از مقام اسما و صفات فراتر رود و با برداشتن تمامی تعینات خلقی، به مقام ذات ورود یابد.

ذکر، مانند زره عمل می‌کند و فرد را در بحبوحه‌های طغیان هواهای نفس می‌گیرد و انسان را از گناه و عصیان و طغیان دور می‌کند؛ اما غافل و بریده از ذکر، چموشی می‌کند و آلوده، گرفتار و بلازده می‌شود.

خود ذکر، **هم** شکر می‌باشد و **هم** نعمت. توجه به همین نعمت و هرگونه خیراتی که به حق‌تعالی منتسب گردد و از او دیده شود نیز مصداق ذکر می‌باشد. با ذکر می‌توان صاحب سرمایه‌های معنوی شد و آن را در تمامی حالات و در تمامی زمان‌ها افزایش داد. ذاکر به قدرت جذب علوم می‌رسد و علوم به ذهن وی می‌ریزد. تمام پارازیت‌هایی که در فضای ناسوت می‌باشد، برای وی به صدا تبدیل می‌شود و از زبان وی به شکل گوهرهای حکمت، ظاهر می‌شود.

کسی که ذکر ندارد، سرمایه‌ی عظیم معنوی و قدرتی و منبع انرژی‌زا، حیات‌آفرین و حرکت‌سازی را از دست داده است و از عوارض استهلاک‌آور و اصطکاک‌زایی که ممکن است فرد را به زمین زند و

ورشکست نماید، ایمنی ندارد. بر این‌پایه، خاصیتِ داشتن ذکر، منحصر به بهره بردن از ثواب‌های اخروی آن نیست و در همین دنیا دارای نقشی بسیار تأثیرگذار می‌باشد. ذکرها از ذکرپرداز حمایت می‌کند و مددکار وی می‌شوند و به او پادزهر مقابله با پدیده‌های مسموم را می‌دهد و در برابر ویروس‌های غیبی، حفاظت و حمایت می‌کند.

فرشتگان در موقعیت ممتاز قداست و پاکی‌ای که دارند، دارای ذکر می‌باشند و خود را با ذکر، محافظت می‌کنند؛ این در حالی است که فرشتگان، دارای نفس نمی‌باشند. آنان نه شهوت دارند و نه غضب؛ اما انسان‌ها که معجونی مرکب از قوای متفاوت نفس می‌باشند و هریک هوا و خواهشی را برانگیخته می‌سازند، با مرتبه‌ی جمعی خود، چگونه می‌توانند بدون ذکر، انرژی، حرارت و قدرت بیابد و توان مراقبت و حراست از خود داشته باشد؟ بدون ذکر نمی‌توان خودمراقبتی داشت. نعمت، شکر، لطف، سلامت، پاکی و طهارت و ایمنی از گرفتاری‌های فراوان و دور شدن از کمبودها و نیز عنایت ویژه‌ی فرشتگان حامل علم ـ که فردی را که از ذکر، انرژی و قرب گرفته است، دوست دارند و به وی قرب می‌جویند و به او علم و اندیشه و خیرات غیبی را القا می‌کنند ـ برخی از آثار ذکر می‌باشد؛ آن هم ذکر با تنوعی که دارد.

امروزه خواص سنگ‌ها و کانی‌ها تا حدودی شناخته شده و نیز داروشناسی رشته‌ای علمی و دانشی پیچیده است، اما خواص درمانی ذکر تاکنون مورد توجه علم قرار نگرفته است. همان‌طور که این قرص‌ها و کپسول‌ها دارای خاصیت و اثر درمانی خاص می‌باشد، ذکرها نیز هر یک اثری ویژه دارد.

کسی که ذکر ندارد، خطر ابتلای به نفاق و دروغ، او را تهدید می‌کند. کسی که ذکر ندارد، بسیار دروغ می‌گوید. ذکر، سیستم زندگی را به‌کلی تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. فضای زندگی کسی که ذکر دارد، با کسی که ذکر ندارد، به‌کلی متفاوت می‌باشد. دل آدمی، همانند سبزی خوراکی است که تازه چیده شده است و اگر مدتی بماند و به آن، آب زده نشود، خشک و پلاسیده می‌شود. دل آدمی، تازگی و طراوت خود را با ذکر دارد. گویی ذکر به سبزی دل، آب می‌زند و آن را تازه، شفاف و رونده نگاه می‌دارد و مانع از نفاق و دروغ آن می‌شود. کسی که ذکر نمی‌گوید، به‌حتم دروغ می‌گوید و توان آن را نمی‌یابد که زبان خود را به دروغ آلوده نکند. ذکر، هم دل را شفاف نگاه می‌دارد و هم زبان و سخنان را شفاف‌سازی می‌کند. ذکرپرداز، صریح است و دورو، دوچهره و منافق نمی‌گردد. ذکر سبب می‌شود ذکرپرداز یک چهره داشته باشد و این به سبب خاصیت شفاف‌سازی ذکر می‌باشد. نفاق و دروغ، برآمده از کدورت‌های دل می‌باشد و ذکر، خاصیت جلابخشی به دل و تصفیه‌نمودن آن را دارد. ذکر، قلب و فکر را صافی می‌کند. نفاق از «نفق» به معنای حفره و شکاف می‌باشد. کسی حفره‌ای درون خود دارد که در جایی کمبود داشته باشد. همان‌طور که کمبود ویتامین می‌توان پوست بدن را چاک‌چاک کند، نفاق نیز دل را چاک می‌زند و ذکری که به دل وارد می‌شود، این چاله‌ها و چاک‌ها را پر، صاف و سالم می‌کند. هر کسی ذکر خاص متناسب با خود دارد که باید آن را از کودکی به وی بدهند تا با آن انس بگیرد، حرکت کند و رشد نماید. کسی که چنین ذکری داشته باشد، هرگاه کسی به او حمله

کند، با همان ذکر از خود دفاع می‌کند؛ زیرا وی این توان را می‌یابد که ذکر خود را به خدمت خویش بگیرد. هم‌چنین با همان ذکر می‌تواند استخدام ملایکه داشته باشد.

ذکر که نباشد، نفاق و دروغ در جامعه فراوان می‌شود و بسیاری از افراد، به انواع بلایا گرفتار می‌شوند که کم‌ترین آن، فقر و گناهان اخلاقی می‌باشد. حتی حیوانات نیز اگر ذکر مخصوص خود را فراموش کنند، ممکن است جان خود را از دست دهند و اقتضای مرگ آنی را می‌یابند. کسی که تمام وقت خود را تنها به تحصیل یا تدریس بپردازد، ولی ذکر نداشته باشد، دانشمند بی‌ایمان با یک زندگی پر از نکبت می‌شود که علم وی خاصیتی جز فسادآفرینی و گمراه‌سازی ندارد. ذکر، اذن دخول حرکت قلب می‌باشد. برخی ذکرها بر روی دل اثرگذاری بیش‌تری دارد و بعضی از آن‌ها تأثیر کم‌تری می‌گذارد. میزان تأثیر ذکرها را می‌توان با تجربه و تست آن بر روی خود به دست آورد. همان‌طور که حیات تن آدمی به آب و هوا و خوراک می‌باشد، حیات دل و باطن او نیز به ذکر می‌باشد. کسی که ذکر ندارد، حیات باطن ندارد و دل او از بی‌ذکری می‌میرد و نفاق، دروغ، قساوت و معصیت و آلودگی، او را در خود می‌گیرد و جانش را محاصره می‌سازد. چنین کسی از حق‌تعالی بُعد و دوری می‌گیرد و به حرمان مبتلا می‌شود. گاه به جایی می‌رسد که شیاطین، جان او را قبض می‌کنند و افسار به نفس وی انداخته و آن را به این طرف و آن طرف خِرکش می‌کنند. ذکر، سپر محافظ انسان است که به او توان بازدارندگی می‌دهد و بدخواهان را از اندیشه‌ی حمله به وی، مانع می‌شود.

نداشتن پول و درآمد برای تأمین هزینه‌های زندگی و بدی فقر، برای همه ملموس می‌باشد. اگر روزی درصد آلودگی هوا و غلظت آلاینده‌های آن بالا رود، تنفس‌ها سخت می‌گردد. اهمیت هوای پاک و اکسیژن سالم برای حیات، امری محسوس است. اگر روزی آب نباشد، حیات می‌میرد. کمبود آب، سوء تغذیه، انواع ضعف‌ها و بیماری‌ها را در پی دارد. اهمیت خوراک نیز درک‌شدنی است. انسان، افزون بر این نیازهای ضروری ـ که ضرورت آن در مرتبه‌ی نخست می‌باشد ـ به «ذکر» نیاز دارد؛ اما کیست که بداند بی‌ذکری با انسان چه می‌کند؟ نداشتن ذکر، ریشه‌ی مشکلات و معضلات بسیار مهمی است و سبب اختلال در حیات و زندگی سالم می‌شود و همانند نیاز به هوای پاک، آب و خوراک سالم می‌باشد. ساختار طبیعی انسان و پدیده‌های هستی، با ذکرْ سلامت دارد و با توجه به حق‌تعالی حرکت پیش‌رونده، درست و طبیعی خود را می‌یابد. داشتن ذکر مثل هواست، که اگر نباشد، پدیده‌ها اختلال پیدا می‌کنند و نظام حیات خود را از دست می‌دهند.

بشر باید «دل» خود را دریابد و به دل، اهمیت دهد و بداند که اگر دل، دچار اختلال شود و از بی‌ذکری خلل بردارد، دیگر حیات ندارد. می‌گویند: «دستِ شکسته به کار می‌رود، اما دلِ شکسته به کار نمی‌رود». بشر، به عیادت کسی می‌رود که شکستگی دست و پای او را می‌بیند، اما از دل‌شکسته عیادت ندارد و از او دلجویی نمی‌کند؛ زیرا به اهمیت دل توجه ندارد.

بشر در نهاد فلسفی خود دچار خطا می‌شود و خطای فهم دارد. او

نمی‌تواند خطرات بی‌ذکری و غفلت از حق‌تعالی را به دست آورد. داشتن ذکر، برای حیات، امری زینتی و فانتزی و برای رسیدن به ثواب‌های آن نیست؛ بلکه از پایه‌های ضروری زندگی و برای دور داشتن خود از انواع آسیب‌ها و اختلال‌ها می‌باشد. داشتن ذکر، امری حیاتی است. بسیاری از شکست‌های بشری و گرفتاری‌های وی، معلولِ نداشتن ذکر مناسب است.

ذکر، غذای باطن است که به آن توان می‌بخشد و حرز و پناه در برابر سیلِ بدخواهانی از شیاطین جنّی و اِنسی می‌باشد. بی‌ذکری، ابتلای به انحرافات و معاصی را سبب می‌شود و انسان را از خداوند و از صفا، سلامت و عشق دور می‌کند و او را به نکبت و هاری و صفات حیوانات متفاوت وحشی مبتلا می‌کند و دل را به آلودگی‌های حیوانی گرفتار می‌سازد. کسی که ذکر ندارد، به‌راحتی زور می‌گوید و ظلم می‌کند و دست به گناه می‌آلاید. او «قساوت» می‌یابد. قساوت یعنی مصرف غذاهای فاسد و آلوده و از بدترین غذاهای آلوده برای باطن آدمی، غفلت و بی‌ذکری می‌باشد.

داشتن ذکر در عالم پرتزاحم ناسوتی برای محفوظ داشتن خود لازم است؛ عالمی که گویی پدیده‌ها هم‌چون نرمه‌های خاکستر از قله‌ی بلند آن سرازیر شده‌اند و در مسیر تندبادی چون باد صرصر قرار گرفته‌اند که با سرعت چند صد کیلومتر در حال حرکت می‌باشد و هر چیزی را در هم می‌شکند و برای او انحراف یا اصطکاک در مسیر پیش می‌آورد و تنها چیزی که می‌تواند حصن آدمی و محافظ او گردد، رشته‌ی پیوند وی با

حق‌تعالی و توجه نفسی به خداوند و داشتن ذکر او می‌باشد. در مسیر این تندباد خطرناک، باید خود را به خدا سپرد و گفت: «**اللهمّ احفظنا بحفظک**». باید این حقیقت را پی برد و توجه داشت که بی‌ذکری، همانند بی‌غذایی یا نداشتن حرارت و انرژی، اختلال‌آور و آسیب‌زا می‌باشد. البته این کار را باید به پشتوانه‌ی تحقیقات منضبط و دارای آزمایش، قابل تجربه و علمی نمود.

آدمی در پیچ و خم امکانات و موفقیت‌هایی که کسب می‌کند، گاه به تفرعن می‌افتد و خوشایندها و لذایذ نفسانی، با آن‌که سرور و بهجت حقیقی نیز با آن نیست، گاه فرد را چنان سخت و زمخت می‌سازد که استکبار و خودبرتربینی و غرور را فصل مقوّم و جدایی‌ناپذیر او می‌سازد. چنین فردی چنان به خود می‌نازد و خود را چنان رستم پهلوانِ داستان قرار می‌دهد که ندای ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾[1] را به صراحت یا به کنایه و اشاره برای تمامی مردمان، ساز می‌کند. او از چند روز دنیای گذرا و بقایی که در آخرت و ابدی است، غافل می‌شود و به گُنده‌لاتِ خانه و محله یا شهر و کشور یا دنیا تبدیل می‌گردد و جز فساد و فسادآفرینی، کاری از او نمی‌آید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآَهُ اسْتَغْنَى﴾[2].

حقا که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد.

آدمی تا چه پایه باید به خود مغرور باشد که خود را بی‌نیاز بپندارد؟! درحالی‌که نفس‌های حیاتی وی به حیات پروردگار وابسته است و

۱-نازعات / ۲۴.
۲- علق / ۶ ـ ۷.

نیازهای گسترده‌ی خود را بر سفره‌ی نعمت‌های او تأمین می‌کند. آدمی‌زاد ـ که جز ظهور پروردگار خویش چیزی نیست و از خود چیزی ندارد و به ذات حق‌تعالی وابستگی تمام دارد ـ چه می‌شود که مغرورانه و با اعتماد تمام به خود و با مشاهده‌ی افرادی که برای او کف می‌زنند یا صلوات می‌فرستند، سر به طغیان می‌گذارد؟!

فروتنی و نرمی نسبت به حق‌تعالی و بندگان او ـ به‌ویژه همسر و فرزندان نیز که ما آن را با سرفصل «نماز و نیاز و ناز» و تحت عنوان «توان خریدن ناز دلبر» در جلد دوم خواهیم آورد ـ در مسیر زدودن خشکی دل مؤثر است و فرد را بر آوردن ذکرهای تضرعی و تعقیبی توانمند می‌سازد. این ذکرها وابستگی فرد به حیات پروردگار را نمایان و آشکار می‌نماید. آدمیزادِ ضعیف، مثل پشمک آب می‌شود و مثل پنبه‌ی خیس، نشست می‌کند و به بادکنکی می‌ماند که با اندک فوتی باد می‌شود و به ضربه‌ی سر سوزنی و با تلنگری، مأیوس و ناامید می‌گردد و به فس‌فس می‌افتد و ولو و تلپ می‌شود و گاه چنان ضعیف و حقیر و ناامید از همه چیز می‌شود که به بن‌بست می‌رسد که خودکشی می‌کند. او همان آدمیزادی است که با نشستن بر صندلی ریاست، باد تفرعن او را می‌گیرد و از تکبر و غرور، مهارنشدنی باد می‌کند و به فساد و طغیان رو می‌آورد و به آسمان‌غُرّه‌ای بر سر خَلق خدا تبدیل می‌شود. او که روزی گالش تابه‌تا و پاره پاره می‌پوشید، یک صندلی نرم و عنوان‌دار، نفس او چه کرده است که فردی وحشی و بی‌حیا شده و رَم می‌کند و غیرت و مردانگی از دست می‌نهد و به‌راحتی پا بر هرگونه شرافت و قداستی می‌گذارد و دیگر شرف و ناموس و قداست و حرمت

برای او معنایی ندارد. این بدفرجامی‌ها و حرمان‌ها به سبب نداشتن ذکر سالم، درست و مناسب است.

ذکر درست که نباشد، به جای حق‌تعالی، غرور و تکبر و اعتماد به نفس می‌نشیند؛ اعتمادهای به نفسی که گاه صبغه و رنگ دین و خدا به خود می‌گیرد؛ درحالی‌که چیزی جز بازی‌های نفس برای ارضای هواهایی که دارد، نیست. انسان ضعیفی که نمی‌تواند حتی به خود کمک کند و از تشخیص آلودگی‌های باطنی خویش و فرار از توهّماتی که دارد، عاجز است و نمی‌تواند حتی به خود کمک کند، چگونه و به کدام دین می‌خواهد کمک داشته باشد؟!

ذکر ـ به‌ویژه ذکرهای تضرعی تعقیبی ـ بزرگی پروردگار و کوچکی آدمی در مقابل او را یادآور می‌شود. این ذکرها اگر در سجده و با گریه آورده شود، بهتر است. اگر چشم آدمی برای مدتی طولانی اشک نداشته باشد، نشانه‌ی دلی بیمار است. چنین دلی یبوست و خشکی دارد که نمی‌تواند گریه کند. گریه و تضرع برای دردِ خشکیِ دل و زدودن زنگار غفلت‌های آن، بهترین دواست. ذکرهای تضرعی و تعقیبی، دردِ حرمان‌زای تکبر و غرور را درمان می‌کند و یبوست، خشکی، تفرعن و اَمّارگی نفس را مهار می‌کند. آدمی که به مَثَل، مانند یخ در کاسه‌ی آب است، خود نمی‌فهمد که آب است و یخ نیست. یخ، همان آب است؛ ولی بر آب سوار می‌شود و رئیسی می‌کند و می‌پندارد او آب را خنک می‌سازد؛ آن هم یخی که خود در حال مرگ است و لحظه لحظه به آن نزدیک‌تر می‌شود و می‌میرد، اما نمی‌فهمد که در حال مردن است و ناز بر آب می‌کند. ذکرهای تضرعی،

خوی سرکشی و تجاوزگری را از انسان می‌گیرد و به او توجه می‌دهد که وی هم‌چون یخ در آب، نه استقلال و ذاتی از خود دارد و نه در دنیا حضوری دایمی و پایدار دارد؛ بلکه پیوسته در حال ذوب شدن است و با هر نَفَسی از نقد عمرِ ناسوتی وی کاسته می‌شود و قدمی پیش‌تر به سوی قبر خود می‌رود.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾[1].

پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید، که او از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد.

زاری و تضرع و فروتنی برای پرودگار، سخن‌گفتن نهانی را در پی دارد؛ اما آن‌که مغرور به خویشتن است، خود را گُنده‌لات می‌پندارد و عربده‌کش می‌شود و بانگ و فریاد دارد. چنین کسی حتی اگر بر منبر رود، لات است و روضه و سخنرانی را با فریاد می‌آورد. ریتم باطنی چنین کسی غافلانه است. آن‌که در خلوتِ خود به گوشه‌ای می‌رود و سجاده می‌گذارد و سجده می‌سازد و تضرع دارد، صدای خاموش و نهانی با اوست و تضرع خود را به نهانی و ﴿خُفْيَةً﴾ می‌آورد. تضرع و فروتنی، افتادگی دارد، نه عربده‌کشی. نفس اگر خشک باشد، باکم‌ترین تحریکی از ناحیه‌ی کاری که موافق میل آن نیست، بر دیگری هجوم می‌آورد؛ گویی فرد از مرحمت و مهربانی چیزی نمی‌داند.

داشتن تضرع و خفیه، عظمت خدا را در دل زنده می‌سازد. توجه به

۱-اعراف / ۵۵.

عظمت خداوند، انسان را از معصیت دور می‌کند. مثال «یخ و آب» که در این‌جا آمد، این عظمت را می‌نمایاند. مثال یادشده چکیده‌ی سخت‌ترین مراحل وصول کامل عرفانی است و بیانگر وحدت می‌باشد.

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَداً. إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَداً﴾[1].

و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد؛ مگر آن‌که خدا بخواهد و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیک‌تر از این به صواب است، هدایت کند.

این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و از این حیث، اهمیت ذکر را می‌رساند.

آدمی که همواره در معرض آسیب غفلت از حق‌تعالی و فراموشی اوست، با گفتن یک ذکر، می‌تواند موتور خاموش خود را دوباره راه‌اندازی و فعال کند. باید در خود ذکر نهانی داشت. ذکرپرداز باید نفس خود را چنان تربیت کند که مشغله‌های ناسوتی و غیر را نبیند؛ وگرنه در مسیر خود متوقف می‌گردد و باطن خویش و قدرت استجابت ذکر را از دست می‌دهد. اگر خودرویی برای مدتی طولانی خاموش باشد، انرژی باتری آن از دست می‌رود و موتور و دیگر اجزای آن، رفته رفته دچار استهلاک می‌شود. نفس آدمی نیز چنین است و اگر حرکت و فعالیت باطن آدمی

۱- کهف / ۲۳ ـ ۲۴.

متوقف شود، فراموشی و غفلت آن را چنان در خود فرو می‌برد که به مرداب و فسیل تبدیل می‌گردد.

به هر روی، سخن ما این است که بی‌توجهی بشر امروز به امور معنوی و الهی، صداقت، صفا، انصاف و سلامت را از زندگی‌ها برده است. این مشکل را در کنار معضل دیریاب «مسلخ‌های بشریت» بگذارید که از آن در کتاب «***جامعه‌شناسی عالمان دینی***» سخن گفته‌ایم. مشکلات بشر امروز برای آن است که انصاف ندارد و هنوز به رشدی نرسیده است که «انسان» باشد، «انسان» بشناسد و «انسانیت» نماید؛ بشری که دعا، ذکر و توجه به معبود ندارد. برخی از آفت‌های طبیعی و غیرطبیعی، بدون ذکر و دعا دفع نمی‌شود. درست است فضای جامعه‌ی انسانی به این زودی‌ها آگاهی نمی‌پذیرد و اصلاح نمی‌شود، ولی تلاش‌های فردی در این بحبوحه‌ی خطر و تراکم غفلت، بی‌نتیجه نیست و البته این چیرگی می‌طلبد که هر مسلمانی خود را هرچه فراوان‌تر و بهتر به سلاح ذکر، آن هم با کیفیت بالا ـ به‌ویژه به ذکر خفی و قلبی ـ مسلح نماید تا بتواند آسیب‌های دوران ظلمت غیبت و شب دیجور محرومیت از مقام عصمت را هرچه بیش‌تر مهار کند.

منابع ذکر

منابع ذکر بر دو قسم عمده‌ی «حالی» و «علمی» می‌باشد. منابع حالیِ آن، همان صفات باطنی و مجرّباتی است که خداوند به بنده‌ی راه‌یافته‌ی خود در قالب‌های متفاوت سماع، خلسه، رؤیا یا رؤیت، اِلقا و موهبت می‌کند یا ذکرپرداز از استاد خود به صورت شفاهی یا به مدد امداد وی می‌گیرد و از آن، به طریق «سینه‌به‌سینه» یاد می‌شود. این طریق، هم القای

ذکر از ناحیه‌ی حق‌تعالی به دل بنده را در برمی‌گیرد ـ که طریقی حقی است ـ و هم‌گرفتن نسخه‌ی ذکر از یکی از اولیای مأذون الهی را، که طریقی خَلقی است. منابع علمیِ آن نیز آیات قرآن کریم و مأثورات اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و دیگر متون قدسی است که به صورت مَدرسی آموزش داده می‌شود. بر این پایه، اذکار یا مأثور است و یا غیر مأثور. مأثور، ذکری است که یکی از حضرات معصومین علیهم‌السلام در سلسله سند نقل آن، وارد شده باشند. چنین نقلی، تأیید صحت آن ذکر و علمی بودن آن را می‌رساند. پرداختن به ذکر مأثور یا ذکر عام، برای تمامی افراد مُجاز است؛ اما انشایی گفتن ذکر خاص، نیاز به تجویز مستقیم از ناحیه‌ی استادکارآزموده دارد تا با شرایط انسانی و زمانیِ ذکرپرداز هماهنگ شود.

قرآن کریم، ذکر مأثوری است که عین صدق و واقع می‌باشد. ذکرهای قرآن کریم باید به‌درستی تجویز شود و به گونه‌ی صحیح مصرف گردد. نتیجه‌بخش بودن ذکرهای مأثور، با حفظ شرایط آن، قطعی است و مورد خطا ندارد.

واژه‌ی «ذکر» در قرآن کریم با مشتقاتی که دارد، نزدیک به ۲۶۰ مورد به‌کار رفته است. این عدد نشان می‌دهد ذکر از واژه‌هایی است که به کثرت در قرآن کریم آمده است و این بدان معناست که از امور بسیار ضروری برای تمامی مردمان می‌باشد. ذکر، حکم آب و غذا را دارد که دوری از آن، موجب گرفتاری به غفلت شده و مشکلات و حرمان‌های باطنی را پدید می‌آورد.

«ذکر» یکی از اسامی قرآن کریم است. قرآن کریم ذکر است؛ زیرا اظهار معانی دارد. برخی می‌گویند قرآن کریم از باب «زیدٌ عدلٌ» و به سبب

مبالغه و به مَجاز، ذکر نامیده شده است؛ اما ذکر، هر چیزی است که بتواند ایجاد توجه کند و معنایی را بروز دهد؛ حتی خوردن سنگ به شیشه، اگر جلب توجه کند، مصداقی از ذکر است. نه تنها قرآن کریم، بلکه تمامی پدیده‌های هستی، ذکر می‌باشند؛ زیرا تمامی، چهره‌های اظهار و بروزِ بی‌نهایت کمال می‌باشند. هر ذره‌ی ظهوری بی‌نهایت تلون و قدرت تبدیل‌پذیری دارد و بازی آن ابدی و همیشگی است و هیچ‌گاه تعطیل نمی‌پذیرد و معدوم نمی‌شود. هر ذره‌ای می‌تواند در سیر ابدی خود، به تناسب مسیر ناسوتی خویش، به بی‌نهایت چهره درآید و هر چهره‌ی آن، یک بارزه و یک بروز و ظهور و یک ذکر است.

هر یک از پدیده‌های هستی با کوچک‌ترین واحدی که دارد، هم خود مسیری ابدی و بی‌نهایت و بدون مقصد و غایت دارد و هم در مجموع با دیگر پدیده‌ها، بی‌شمار و نامحدود می‌باشند. در این سیر بی‌نهایت ـ آن هم با بی‌نهایت پدیده ـ باید به‌گونه‌ای حرکت کرد که به تصادم و تزاحم منجر نشود و نزاعی با دیگر پدیده‌های ناسوتی پیش نیاید و آفات و آسیب‌ها به کم‌ترین میزان خود برسد.

گفتیم قرآن کریم کتاب ذکر است؛ چنان‌که خود می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[1].

چنین است که ما قرآن را فرو فرستادیم و چنین است که ما خود آن را نگاه‌داریم.

ذکرهای بسیط قرآن کریم به بیش از ده‌هزار مورد می‌رسد؛ اما شمار ذکرهای ترکیبی قرآن کریم به میلیون‌ها مورد می‌رسد؛ زیرا هریک از آیات

۱. حجر / ۹.

قرآن کریم، قابلیت ترکیب با دیگر آیات را دارد. البته هریک از واژگان آیات نیز می‌تواند به عنوان ذکر، مورد استفاده قرار گیرد که در آن صورت، شمار ذکرهای بسیط و ترکیبی آن غیرقابل شمارش خواهد بود. البته واژه‌هایی بسیط و نیز عبارات ترکیبی‌ای در قرآن کریم می‌باشد که ذکر نیست و تشخیص واژگان و ترکیب‌های ذکری، نیاز به تخصص دارد. برای نمونه، واژه‌ی قرآنی ﴿رَبّ﴾، می‌تواند با بسیاری از واژگان ترکیب شود. در ترکیب این ذکرها، هم می‌توان به آثار مثبت وصول داشت و هم به اموری چون مرگ پدیده‌ای خاص. هم‌چنین اگر تناسب این اذکار بی‌نهایت با ذکرپرداز رعایت نگردد، گاه سنگینی برخی اذکار برای بعضی از افراد چنان است که توان زنده‌ماندن را از آنان می‌گیرد و آنان را به کام مرگ می‌کشاند.

قرآن کریم تمامی اقسام ذکر را دارد؛ از عادی اولی گرفته تا ذکرهای بسیار عالی، که بخشی از آن‌ها ویژه‌ی محبوبان می‌باشد. ما برخی از ذکرهای محبّی را در کتاب «**سرود محبان**» آورده‌ایم. هم‌چنین در کتاب «**چهره‌ی عشق**» ذکرهای بسیطی را که از آیه‌ی شریفه ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ به دست می‌آید، توضیح داده‌ایم و نیز ذکرهای سوره‌ی حمد را در جلد دوم تا چهارم «**تفسیر هدی**» آورده‌ایم.

برخی از ذکرها نیز در دعاهای مأثور و روایاتِ رسیده از حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشد. حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام، صاحب ذکر می‌باشند؛ به این معنا که تولید ذکر دارند. از آنان ذکرهایی رسیده است که در قرآن کریم نمی‌باشد. افزون بر قرآن کریم و روایات ـ به‌ویژه ادعیه ـ اولیای

محبوبی حق‌تعالی می‌توانند تولید ذکرهایی داشته باشند که متن آن نه در قرآن کریم می‌باشد و نه در روایات. این ذکرهای اختراعی، پشتوانه‌ی تجربه و دانش‌های موهبتی این اولیای عصر غیبت را با خود دارد. البته ذکرهای آنان، نیازمند آن است که مورد بررسی‌های علمی قرار گیرد و جهت مُنتِج بودن آن، تجربه شود و اثر و خاصیت آن به اثبات رسد. بشر غیرمعصوم اما مورد عنایت حق‌تعالی، می‌تواند تولید ذکر داشته باشد؛ چنان‌چه بشر در زمینه‌های دیگر، مخترِع و موجِد می‌باشد. البته در حوزه‌ی شرع، ایجاد بدعت حرام است. ما بحث از بدعت را در کتاب «***اخباری و اصولی چه می‌گویند؟***» آورده‌ایم.

در حوزه‌ی اذکار، بیش‌ترین اذکار در قرآن کریم و روایات آمده است. شمار ذکرهای قرآنی که بر دو قسم بسیط و ترکیبی می‌باشد ـ به‌ویژه به اعتبار ترکیب آن ـ بسیار فراوان است؛ به گونه‌ای که باید گفت منبع عمده‌ی ذکر، قرآن کریم می‌باشد. قرآن کریم و حضرات معصومین علیهم‌السلام خبره‌ی دانش ذکر می‌باشند که ظرایف این دانش را به تفصیل بیان کرده و قوانین فراوان آن را در ضمن ادعیه و مناجات‌ها و ذکرهایی که داشته‌اند، تعبیه نموده‌اند تا متعمقان و ژرف‌اندیشان آخر زمانی، به کشف آن‌ها همت گمارند.

اما روایات ذکر را می‌توان بر دو گروه عمده دانست: **یکی** روایاتی که ذکرپردازی را تشویق نموده و از رمز و رازهای آن، پرده برداشته است. دیگری، روایاتی است که گفتن ذکری را توصیه نموده است. اذکاری که در روایات، مورد سفارش قرار گرفته است، بخشی از «اذکار مأثور» می‌باشد. بنابراین، ذکر یا مأثور است و یا غیرمأثور. باب اذکار در میان کتاب‌های

روایی، بسیار گسترده است. داشتن تحقیق منسجم بر این روایات، می‌تواند دانش عظیم ذکر را هم ساختار دهد و هم آن را ارتقایی بلند بخشد.

تنها بر اساس آمار «المعجم المفهرس» مربوط به «بحارالانوار»، ذکر نزدیک به ۳۵۹۵ بار در روایات آمده است. این آمار، با آمار قرآنی آن، به نسبت حجم، هماهنگی دارد. اما در کتاب «وسائل‌الشیعه»، برای ذکر، پنجاه باب با بیش از ۲۲۰ روایت آمده است.[۱]

هم‌چنین باب‌های پر اکنده‌ای نیز بر استحباب ذکر خداوند یا اولیای چهارده معصوم علیهم‌السلام یا نعمت‌های خداوند وجود دارد[۲].

ذکر در روایات، جایگاه بلند و منزلتی عظیم دارد. روایات، چنان به ذکر اهمیت داده است که بر پایه داده‌های آن، باید بیش‌تر افراد انسانی را از غافلان و مردودان دانست؛ اما این نکته در شناخت دین، بسیار حایز اهمیت است که باید نگاه تک‌بعدی به مسأله نداشت و تمامی اطراف آن را در نظر گرفت. غافل بودن، به معنای خروج از دین، گمراهی و ساقط شدن از مسلمانی نیست؛ بلکه ارزش هر فردی به حسب مرتبه‌ی وی سنجیده می‌شود و تمامی کردار هرکسی ثواب یا اجر متناسب با آن را دارد و ذره‌ای خیر از کسی فروگذار نمی‌شود؛ هرچند فاعل آن در نیت خود قصد قرب نداشته باشد، بلکه عمل خیر را تنها به جهت خیر بودن آن بیاورد. در دستگاه مشاعیِ محاسبه‌ی کردار، نقش و اجر هیچ پدیده‌ای

۱- وسائل الشیعة (آل البیت) ج ۷، ص ۱۴۹.
۲- ر.ک : وسائل الشیعة (آل البیت) ج ۱۱، ص ۳۹۱.

نادیده گرفته نمی‌شود. دین از ذاکران عالی ملکوت اعلی تا غافلان و گمراهان را در بر می‌گیرد؛ ولی مرتبه‌ی هر کسی به نسبت وی محفوظ است. کسی که توفیق ذکر دارد، نمی‌تواند غافلان را به پستی و سستی متهم سازد و به خلق خدا به دیده‌ی تحقیر بنگرد. ما برخی از مهم‌ترین روایات ذکر را در کتاب «**المسکه**»[1] آورده‌ایم.

اما اذکار غیر مأثور، تجربه‌ی آشنایان به دانش ذکر و ذکردرمانی است که در این صورت، با حصول شرایط مشابه آن در دیگری، ممکن است نتیجه‌بخش باشد؛ به این معنا که نتیجه‌بخشی آن، امری تخلف‌ناپذیر نیست؛ هرچند ادعای محکم و یقینی برای نتیجه‌بخشی آن شده باشد. البته در بحث سلوک عملی، مربی حاذق، بر پایه‌ی تجربه و تخصصی که دارد، ممکن است ذکرهای غیر مأثوری را تجویز کند. تجویز چنین ذکرهایی از آن‌چه که وی آن را به شرع مستند نمی‌سازد، اشکالی ندارد؛ چنان‌چه مسجد جمکران، با صیغه‌ی مسجد بودن خوانده شده و می‌تواند با اندکی تحجیر، مسجد و خانه‌ی خدا گردیده باشد؛ بدون آن‌که لازم باشد طریق آن به یکی از حضرات معصومین علیهم‌السلام برسد؛ هرچند می‌توان این مسجد را به نام هریک از حضرات معصومین علیهم‌السلام نام‌گذاری نمود. چنین مثالی را برای آن آوردیم تا از افراط و تفریط‌گرایی در زمینه‌های دینی دوری نماییم.

حساسیت‌ها و افراط و تفریط‌ها ذکرها را در هیأت ضعیفی که دارد،

۱- ر.ک المسکة، ج ۱، ص ۵۸ ـ ۶۱.

راحت نگذاشته است. کسی که صاحب فرزند نمی‌شود و احساس و عاطفه‌ی وی از این ناحیه جریحه‌دار است، به هر شیادی رو می‌آورد و هر چیزی را به‌راحتی به عنوان ذکر مستجاب می‌پذیرد و گاهی نیز به اسم علم و خردگرایی، بنیاد یک نظام رفیع ماورایی را ـ که انبوهی از گزاره‌های تخصصی را در خود دارد ـ به‌کلی منکر می‌شوند و آن را خرافه می‌پندارند. البته این بازار آشفته، گاه توسط صاحبان قدرت و سیاستمداران نیز گل‌آلود می‌شود و برای نمونه، مسجد جمکران چنان اهمیت داده می‌شود که قداستی بیش از حرم حضرت معصومه علیها السلام می‌یابد؛ درحالی‌که حضرت معصومه سلطان سرزمین قم می‌باشند و پدیده‌ای بی‌اذن آن حضرت علیها السلام حرکتی ندارد و حتی این مسجد نیز همانند دیگر سرزمین‌های مربوط به قم، در تحت تصرف و عنایت آن حضرت می‌باشد. باگسترش افراط‌ها و تفریط‌ها، این حقیقت‌هاست که گم می‌شود و افراط‌ها و تفریط‌ها چنان آویزان حقیقت‌ها می‌شود که آن را از ارزش می‌اندازد و به محاق می‌برد. دانش ذکر نیز از این بلیه‌ی فراگیر مصون نمانده است و اقبال‌های افراطی به شیادان و خرافه‌پردازان، تفریط و بی‌اعتناییِ برخی ـ به‌ویژه جامعه‌ی علمی و برخی دانشیان ـ را به اصل ذکر سبب شده است. به هر روی، کاش دانش ذکر تنها با این مصیبت روبه‌رو بود که مورد کم‌مهری و بی‌توجهی دنیای علمی قرار می‌گرفت! امروزه ذکردرمانی در دست شیادان و کلاهبرداران و حکیم‌باشی‌هایی قلابی گرفتار است و آنان ذکرهای ناشیانه می‌دهند تا مردم ساده‌دل و نیازمند را سرکیسه کنند. برخی از آنان، گاه چهارده گوسفند می‌گیرند، به بهانه‌ی این‌که چهارده طلسم را به آن

بیامیزند و البته کباب‌برگ و فیله‌های آن را پایین می‌دهند. بازار دروغ‌گویی و شیادی در حاشیه‌ی ذکر رایج است، بلکه ذکرهای درست را به حاشیه برده است. البته کسی می‌تواند با چنین معرکه‌گیرانی مبارزه کند که خود در این زمینه آگاهی دارد، نه نیروهای درگیر با ایجاد نظم و امنیت روانی و فیزیکی.

باز تکرار می‌کنیم در مراجعه به مدعیان ذکردرمانی، اصل بر فساد، حقه‌بازی و دروغ‌گویی آنان می‌باشد؛ مگر این‌که خلاف آن با تایید خاص از ناحیه‌ی عالمی ربانی و محبوبی ثابت شود که شأن اولیای حق، اجلّ از آن است که بخواهند با دانش‌های موهبتی خود کاسبی کنند. آنان با بی‌نیازی و بی‌طمعی و در عشقی پاک زندگی می‌کنند و نیاز به کاسبی از ناحیه‌ی مردم، آن هم مردم گرفتار و دردمند، ندارند. رواج رمّالی سبب شده است جامعه‌ی علمی ـ که خود از بیماری‌های روحی روانی رنج می‌برد ـ در برخی از لایه‌هایی که دارد، اصل حقیقت دین و دانش ذکر را منکر شود؛ چرا که شیادان، بیماران را نه تنها درمان نمی‌کنند، بلکه امراض آنان را شدت می‌بخشند. در دانش ذکردرمانی، مهم‌تر از گفتن ذکر، یافت متخصص و رجوع به استاد کارآزموده می‌باشد که وی هم راهنماست و هم به مدد نفس قدسی خود، ذکر را امداد و صاحب اثر می‌کند.

مربی کارآزموده می‌تواند به پشتوانه‌ی تجربه، تخصص و نیز اجتهادی که نسبت به اذکار مأثور دارد، ذکرهایی غیرمأثور را پرداخت نماید؛ اما مهم این است که آن را به دین و حضرات معصومین علیهم‌السلام مستند نسازد و تصریح کند که این اذکار، بر پایه‌ی‌های تخصص موهبتی و اعطایی و

تجربه‌های شخصی خود دارد. در واقع، چنین گزاره‌هایی، نتیجه‌ی کشف‌های علمی وی است؛ با این تفاوت که مربی اگر یکی از اولیای محبوبی حق باشد یا یکی از عالمان قدیس که ملکه‌ی موهبتی قدسی به وی عطا شده است، گفته‌ی آنان از این حیث که صاحب تخصص می‌باشند، قابل پذیرش است؛ اما به دیگر صاحبان ادعا، نباید اعتنایی داشت؛ زیرا با نداشتن تخصص در این دانش موهبتی، وجهی برای مراجعه به آنان نمی‌باشد.

برخی از اذکار تجربی نیز به صورت نوشته و بدون سند در کتاب‌ها آمده و در طلسمات و غرایب جفر کاربرد دارد. نویسندگان چنین اذکاری، به صورت غالبی، شمارگان آن را به عمد، اشتباه می‌آورند و عدد نوشته شده برای آن، حکم رمز برای قفل کردن این ذکر را دارد تا دست نامحرمان و سوءاستفاده‌کنندگان، از آن کوتاه گردد؛ اما آشنایان به این دانش می‌دانند که نسخه‌ی درست آن چگونه است و متخصصان ذکردرمانی، قدرت رمزگشایی از این اذکار خطابرانگیز را دارند. استفاده از چنین اذکاری بدون مربی و استاد، افزون بر هدر دادن وقت و دیگر سرمایه‌ها، می‌تواند آثار تخریبی فراوانی داشته باشد.

در میان اذکار غیرمأثور، ذکرهای باطل و نادرست فراوانی وجود دارد که به دست غیرمتخصصان، بلکه شیادان تجویز شده است و هیچ خاصیتی برای آن نیست. این ذکرها در کتاب‌های قدیمی بسیار فراوان است. اسرائیلیات را نیز باید داخل در این قسم از اذکار دانست. برخی روایاتِ ذکر، جزو اسرائیلیات است. یهودیان برای آنکه به صورت

ریشه‌ای با دین اسلام مبارزه کنند، دست به تخریب فرهنگ و آموزه‌های آن، با جعل پیرایه‌ها زدند؛ پیرایه‌هایی که بعدها به نام «اسرائیلیات» نام گرفت. ورود پیرایه‌های اسرائیلی اگر سبب خطای در اجتهاد دینی شود، دین را ناکارآمد نشان می‌دهد و پی‌آمد آن، این می‌شود که دیگر کسی برای سلامت زندگی خود، از راه دین عبور نکند و به دین، بدبین شود. بسیاری از اذکار اسرائیلی که مورد استفاده‌ی ناآگاهان قرار می‌گیرد، از آن‌جا که با خواص مبالغه‌آمیز و دروغ آمده و فرد اهتمام فراوان برای رسیدن به آن‌ها دارد، هنگامی که را نتیجه‌بخش نمی‌یابد، اتهام به دین و سستی اعتقاد به شعایر دینی را در فرد پدید می‌آورد.

با توجه به این تقسیم باید گفت شناخت ذکرهای درست، امری تخصصی و اجتهادی است و این درست نیست که فردی به صورت مستقیم به منابع روایی و نقلیِ ذکر یا کتاب‌های چاپ‌شده در این زمینه مراجعه کند و برای خود، ذکری انشایی برگزیند.

باز خاطرنشان می‌شود مستند و تکیه‌گاه علمی ما در ارایه‌ی این مطالب، افزون بر قرآن کریم و روایات، تجربیات شخصی ما می‌باشد و ما دانش ذکردرمانی را بر این پایه مهندسی می‌نماییم و ستون‌های عمده‌ی این دانش را بر پایه‌ی آن برافراشته می‌سازیم.

حاکمیت سقیفه‌نشینیان و پیرایه‌سازی یهودیان

اکنون که سخن به پیرایه‌ها و اسرائیلیات رسید، بهتر است از عفونتی ریشه‌دار و گسترده بگوییم که بر باطن فرهنگ دینی اسلام وارد شد و

شریان‌های حیاتی آن را بـه‌سختی آلوده سـاخت و گـزاره‌هـای آن را بـه انحرافی اساسی دچار ساخت.

گرچه پیامبر اکرمﷺ، پیام وحی الهی و کتاب زندگی انسان‌ها و تمامی دانش‌ها و معارف، قرآن کریم را به مسلمانان رساند، **اما** مکتب و مدرسه‌ی این کتاب، به انحراف رفت و با شهادت پیامبر اکرمﷺ، باطل در چهره‌ی نقابداران منافق و دوچهره و با استفاده از ساده‌پنداری و کوتاه‌فکری امت اسلامی، میدان‌دار سیاست و رهبری اجتماعی گردید و چهره‌ی شاخص حقیقت و معلم بزرگ قرآن کریم، امیرمؤمنان‌علیه‌السلام را به انزوا برد و تجربه‌ی توفیق حکومت اهل‌بیت عصمت‌علیهم‌السلام و اجرای صحیح دین و آموزه‌های علمی آن را تا زمان ظهور، از جهانیان سلب کرد.

پیامبر اکرمﷺ در زمان خود توانستند دین حـق را جـایگزین بـاطل نمایند و این بنای حقیقی را برای همیشه مستحکم و ماندگار سازند؛ اما چـون مـجال دگـرگونی ریشـه‌ای تـمامی افکـار و سـنت‌های نـاصواب اجتماعی و نشر دانش‌های قرآنی را نیافتند، باطل تنها از صحنه‌ی ظاهری اجتماع ساقط شد و در باطن، به توطئه و طراحی کودتای سقیفه رو آورد؛ در نتیجه، باطل برای مدت ۲۵ سال میدان‌دار تمامی جامعه‌ی مسلمانان گردید. با حکومت امام‌علی‌علیه‌السلام، ایشان تمامی همت خود را بر افشـای چهره‌های باطل و پیرایه‌ها و بدعت‌های آنان گذاشتند؛ اما آن‌حضرت‌علیه‌السلام نیز تنها توانستند ترنمی از اسلام ناب محمّدی و احکام اجتماعی آن را در جامعه شکل بخشند و چهره‌ی زیبای عـدالت و مـهربانی حـق را بـرای اندک‌زمانی ظاهر سازند؛ درحالی‌که جبهه‌ی بـاطل، در بـرابـر اقـدامـات

حق‌طلبانه‌ی آن حضرت علیه‌السلام، سه جنگ بزرگ را بر ایشان تحمیل کرد. بعد از آن، نیم قرن طول کشید تا باطل، چهره‌ی مزوّرانه و باطنِ پلید خود را آشکار سازد؛ به‌گونه‌ای که ابهامی در هویت آن نباشد و با شهادت امام‌حسین علیه‌السلام، تمامی چهره‌ی باطل آشکار شد و حتی افراد ساده‌لوح آن زمان، چهره‌ی خواص خودفروخته را، که لباس دین به تن داشتند، به صورت کامل شناختند و تمامی ابهام‌ها برطرف شد و فرصت مناسبی پیش آمد تا تحول فرهنگی و معرفتی در اسلام و تبیین اندیشه‌های بلند در مرزبندی‌های مشخص، به‌طور عملی در دورانی طولانی رقم بخورد و زمینه را برای درک واقعی اسلام در زمان خود و یا غیبت و اجتهاد، آماده سازد؛ اجتهادی که باید برخاسته از دو رکن دین ـ که چهره‌ی واحدی از یک حقیقت هستند ـ باشد؛ یعنی از قرآن کریم و حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام. قرآن کریم و شخص رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان اسلام و میزان آن، حضرت علی علیه‌السلام است که فصل‌الخطاب و صراط مستقیم و قسیم جنّت و نار و ملاک شناخت کفر و ایمان و برهان ثابت می‌باشند. انحراف مسلمین از مسیر اسلام حقیقی ـ که پیوند با صاحبان ولایت در تمامی شؤون زندگی است ـ فاجعه‌ای بسیار زیان‌بار برای بشر گردید؛ به‌گونه‌ای که ریشه‌ی تمامی مفاسد عصر حاضر و آیندگان می‌باشد؛ انحرافی که دانش‌های باطنی و عنایی را تحت تأثیر خود قرار داد و آن را به محاق برد.

توجه به کودتای سقیفه، و انحراف اسلام از مجاری اجرایی صحیح خود، که پیرایه‌های فراوانی را به دانش‌های دینی وارد آورد و نیز شعله‌ی ظاهر بسیاری از علوم اسلامی را خاموش ساخت؛ آن‌هم در کنار

تلاش‌های فرهنگی یهودیان برای تخریب محتوای اسلام با جعل پیرایه‌ها و اسرائیلیات در قالب‌های به ظاهر علمی و با خرید مغزهای دانشیان دنیامدار، از آسیب‌های عمده‌ای است که در اجتهاد علوم دینی و بررسی و تدوین آن‌ها، همواره توجه هر اندیشمندی را به خود معطوف می‌دارد. این‌که حضرات ایمه‌ی هدی علیهم‌السلام مصدر حکومت و امور واقع نشدند، دین و دانش‌های آن را به اموری فرعی و غیرحقیقی آلوده ساخت و سرنوشت آن را به دست افرادی ناصالح و ناآگاه سپرد و فرهنگ دینی را به انواع انحرافات و کاستی‌های برآمده از نفاق درونی و هجمه‌های فرهنگی معاندان خارجی و نیز به تقیه و پنهان‌کاری مبتلا ساخت.

با کودتای سقیفه و میدان‌دار شدن جبهه‌ی باطل و چهره‌های علمیِ ظاهرگرای وابسته به دربار خلفای جور، متولّی علوم انسانی و دینی در قرونی متمادی، یا ناآگاهانی بودند که سطحی‌اندیشی، خرافات و عامیانه‌گری را رواج دادند و یا دانشیانی متعمّد و جیره‌خوار چهره‌های سیاسی یهود. متصدیان چیره‌ی این علوم، اگر علم و تخصصی هم داشتند ناصالح بودند و به میل خلفای جور یا قدرتمندان یهودی، نظریه‌پردازی می‌کردند یا افراد ناآگاهی بودند که تنها به نفع دربار خلیفه یا بر اساس میل عالمان مزوّر یهود، فریاد می‌زنند و لفّاظی می‌کردند؛ کسانی که در هر دو حالت، نسبت به امور معنوی، تخصصی نداشتند و راه‌های باطنی و ساحت‌های غیبی نفس آدمی را نمی‌شناختند و اگر در باب علوم معنوی چیزی می‌گفتند یا می‌نوشتند، تنها این علوم مدرن را به انحطاط می‌کشاندند و رهزن بسیاری از شیفتگان و علاقمندان به دانش‌های

ماورایی و صاحبان کشش‌های باطنی و معنوی می‌شدند. کردار آنان دعاهای مأثور و اذکار را متهم به بی‌خاصیتی می‌کرد؛ زیرا آنان شرایط پردازش ذکر را نمی‌دانستند و با قواعد آن آشنایی نداشتند و با سطحی‌اندیشی، مراجعان را به ظاهر اذکار، ارجاع می‌دادند.

اذکار، ختومات، ادعیه و به‌طور کلی امور معنوی، از علوم حقیقی است که اگر قواعد آن درست به‌کار برده نشود، مثل زدن کلنگ بدون در دست داشتن نقشه، آن هم بر زمینی بی‌گنج است که هرگونه تلاشی را بیهوده می‌سازد و به هدر می‌دهد؛ بلکه فرد را نسبت به امور معنوی و پدیده‌های ماورایی و گاه حتی نسبت به وجود حق‌تعالی بی‌اعتقاد می‌سازد؛ از این‌رو، آگاهی از شرایط تأثیر ذکر و آداب پردازش آن و اصول و قواعد ذکردرمانی برای کسی که از آن در مقام تعلیم یا کاربرد، بهره می‌برد، یک ضرورت است؛ به‌ویژه آن که متولیان حقیقی این علم ـ که حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشند ـ در شرایط سخت و تحمیلی خلفای جور می‌زیستند و کم‌تر شاگرد متعهد، وفادار و دارای نبوغ فکری و اندیشاری با زمینه‌های مثبت باطنی و با کشش‌های معنوی داشتند و زمینه برای آموزش رسمی و سیستماتیک این علم، فراهم نبوده است.

اصول و قواعد این دانش، باید از میان متون قدسی قرآن کریم و روایات، استخراج گردد و تنظیم شود؛ آن هم به گونه‌ای که این قواعد به صورت کامل با چهره‌ی خارج و تکوین، دارای هماهنگی باشد و بتوان با انجام آن، نتیجه‌ی مطلوب را گرفت؛ نتیجه‌ای که با کم‌ترین کاستی در یکی از شرایط لازم، عملیاتی نمی‌گردد و چه بسا تجربه‌ای تلخ را در پی داشته

باشد؛ تجربه‌ای مانند مرگ یکی از عزیزترین افراد خانواده یا تصادفات شدید رانندگی یا مشکلات ناموسی. امور دخیل در غیب عالم و مؤثر در عوالم معنوی، شوخی برنمی‌دارد و قابل تجربه‌های خودساخته و خودسنج نیست. گاه ذکری مانند سوره‌ی حمد، می‌تواند مرده‌ای را زنده کند؛ همان‌طور که در طرف مقابل، ذکری که ناشیانه پرداخت شده است، می‌تواند تیر خلاص بر جان آشنایی بزند؛ چرا که ذکر، اسلحه‌ای است که هم می‌تواند از بسیاری از زندگی‌ها دفاع کند و آن را به سلامت و پایدار بدارد و هم زندگی برخی را به خطر اندازد و حیات کسی را به کام تلخ مرگ بکشاند.

به هر روی انحراف ریشه‌ای در حاکمیت جامعه‌ی مسلمین سبب شده است جهان اسلام و مسلمین، امروزه هم در عرصه‌ی سیاسی، موقعیت مطلوبی نداشته باشند و هم در عرصه‌ی اقتصاد و فرهنگ، بیش‌تر آنان به نکبت فقر و فلاکت جهل و ناآگاهی مبتلا باشند و حاکمان آنان همواره ذلیل و خوار حاکمان غرب یا درگیر جنگ، ناآرامی، معصیت و تباهی گردند. از امور منطقه‌ای و جغرافیایی مسلمانان که بگذریم، کتاب‌های علمی آنان نیز آلوده به انواع جهل، ناآگاهی و پیرایه است. سایه‌ی سنگین حاکمیت سقیفه‌نشینان ناآگاه و منافق، تمامی دانش‌های اسلامی؛ اعم از فقه، فلسفه، عرفان، تفسیر و ادبیات را متأثر از خود ساخته است؛ چنان‌چه دانش «ذکردرمانی» و استفاده از دعاها و اذکار و اوراد نیز تابع آن می‌باشد و از نظام دیانت قرآن و حضرات معصومین علیهم‌السلام فاصله گرفته و به بسیاری از خرافات آلوده گشته است. ذکردرمانی و استفاده از دعاها و

اوراد، یک دانش بسیار پیچیده و تمام باطنی است که پیچیدگی‌های آن با توجه به تکوینی که در باطن و عالم معنا دارد، از دانش‌های رایج، همانند شیمی و فیزیک ـ که تکوین آن امور مادی و محسوس است ـ درهم‌تنیده‌تر می‌باشد و ظریف‌اندیشی، دقت‌بینی و ریزه‌کاری‌های آن بسیار فراتر از این دانش‌های محدود به امور مادی است.

امروزه، کتابی در اختیار نداریم که قوانین این دانش را در سیستمی منطقی و با ساختاری روشن، بیان کرده باشد؛ از این رو بخش دعاها، اذکار و اوراد، یکی از دانش‌های مهجور، پرپیرایه و پر از خرافه شده است. آیین ذکرپردازی، نه در کتابی تدوین شده و نه در جایی آموزش داده می‌شود؛ درحالی‌که دانستن قواعد آن برای عصر ما، به مراتب مهم‌تر از آیین‌نامه‌ی رانندگی و راهنمایی است. با اذکار و اوراد، می‌توان به آسمانه‌ی مغیبات وارد شد و به کشف غیب و استماع سخن حق‌تعالی و وحی او نایل آمد و خود را از کثرت پدیده‌های هستی به ساحت ذات رساند.

به هر روی، این‌که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از حاکمیت جامعه‌ی مسلمانان کنار گذاشته شدند، عوارض و پی‌آمدهای منفی بسیاری، هم برای جامعه‌ی مسلمین و هم برای جامعه‌ی علمی داشت. انزوای تحمیلیِ سیاسی و اجتماعی آن‌حضرات و محدود شدن توسط حاکمان جور، از کتاب قطور اسلام، جز جلد و پوستی که موریانه، جای‌جای آن را خورده است، چیزی باقی نگذاشت؛ هرچند با مجاهدت فرهنگی حضرات معصومین علیهم‌السلام راه از چاه نشان داده شده و آن حضرات با القای اصول، راه اجتهاد و فقاهت و رد فروع بر اصول را آموزشی ساختند و

سیستم فهم دین و نحوه‌ی تولید علم دینی را برای عصر غیبت، تبیین نموده‌اند؛ هرچند همین سیستم نیز از دست ظاهرگرایان چیره در امان نمانده و کم‌تر شده است که اجتهاد درست و حقیقی، میدان‌دار جامعه‌ی شیعیان در امور سیاسی و اجتماعی گردد؛ به‌ویژه که فقیهان حقیقی شیعه تا پیش از حضرت امام‌خمینی‌ﷺ حکومت و تشکیلات اجرایی نداشته‌اند و همواره شاهان و سلاطین بوده‌اند که تصمیم‌های مدیریتی، حتی در امور علمی، می‌گرفته‌اند. این حکایت دردناک دانش‌های ظاهری است؛ تا چه رسد به دانش‌های باطنی که تنها در نزد شایستگان، به امانت سینه‌به‌سینه، نقل می‌یافته، و میدان برای ظهور و بروز و تحقیق همه‌جانبه‌ی علمی و هم‌اندیشی و یافت ساختار و نظام‌مندی نداشته است.

امروزه استفاده‌ی علمی از اذکار، حکایتی سر به مُهر دارد که کسی را یارای گشودن قفل آن نیست. دعاها و اذکار، برای استجابت، راه و رسم دارد. باید قواعد استجابت دعا را دانست. کسی که مربی کارآزموده در اذکار باشد، عیب مستجاب‌نشدن دعاها را می‌داند و مشکل و درد آن را تشخیص می‌دهد. استجابت دعا و استفاده از اذکار، هم زمینه‌های معنوی و هم مبادی علمی را می‌طلبد. کسی که آداب ذکر را نداند، در دعاها ـ که کلیدهای بهشت و مفاتیح جنان است ـ خاصیتی نمی‌یابد و درِ جنون خود را می‌گشاید.

توجه به این گزاره بسیار مهم است که ذکر، دارای اصول و قواعد است. کسی که رعایت اصول و قواعد ذکر را نمی‌کند، ذکر وی توان استجابت ندارد و نتیجه‌ای از آن عاید نمی‌شود. البته خوبی برخی افراد

که ذکر می‌گویند، مربوط به باطن آنـان است و بـه ذکـر سـاده و بـدون قاعده‌ای که می‌گویند ارتباط ندارد؛ همان‌طور که برخـی دارای خـباثت باطنی می‌باشند و ذکر بی‌قاعده‌ی آنان تأثیری در افزایش خباثت درونی آنان ندارد و ذکر در هر دو گروه یادشده، به دلیل ناآگاهی از قـوانـین و معیارهای آن، تأثیری ندارد.

از نشانه‌های تأثیر ذکر بر باطن آدمی، این است که ذکرپرداز در دل خود نسبت به بندگان خدا احترام می‌گذارد و با آنان به بدی سخن نمی‌گوید، به آنان ظلم نمی‌کند و آزاری برای کسی ندارد. ذکرپرداز، خدا را در دل خود احسـاس مـی‌کند و بـرای هـمین، ادب حـضور دارد و بـه بـندگان خـدا بی‌حرمتی نمی‌کند. او نمی‌تواند بندگان را دوست نداشته باشد. کسی که ذکر دارد، به انس با خداوند می‌رسد و ظهورات او را ریخته‌های پروردگار و ثمرات او می‌یابد. نمی‌شود کسی خدا را دوست داشته باشد و حضور او را با ذکری که دارد، در دل خود نهادینه سازد و بنده‌های خدا را دوست نداشته باشد. کسی که نمی‌تواند بنده‌های خدا را دوست داشته بـاشد، به‌قطع، خدا را هم دوست ندارد. کسی که ذکر دارد، به بـنده‌های خـدا محبت دارد و کسی که به بندگان مرحمت دارد، خدا در دل وی نشسته است. کسی که نسبت به دیگران ـ هرچـند کـافر بـاشد ـ مـهربان است، بـا تلنگری مسلمان می‌شود؛ ولی انسان خبیث و بدجنس، با هزاران دلیل، از بداندیشی خود دست برنمی‌دارد؛ زیرا شاسی کارهای وی (یعنی دل او) کثیف و نجس است. باید باور کرد و پذیرفت که ذکر، یک علم است که اصول و قواعد و قوانین و شرایط دارد و دارای مـنطق مـی‌باشد و گـتره نیست.

استفاده از اذکار و ادعیه نیز علم دارد و هر ذکری کاتالوگ و راهنمایی برای استفاده می‌خواهد. ساختار علمی اذکار، با حاکمیت سقیفه‌نشینان و انزوای چهره‌های حق، تنها به عنایت حق‌تعالی و سینه‌به‌سینه، به افرادی خاص منتقل شده است و تاکنون مکتب و مدرسه‌ای برای آموزش، نیافته است. در صورتی می‌توان از اذکار معنوی نتیجه گرفت، که دانش استفاده از آن را داشت؛ وگرنه نگارش ده‌ها کتاب هم‌چون کتاب شریف «مفاتیح‌الجنان» و آوردن ادعیه‌ی هر روز و هرماه در ساختارهای امروزی و ساخت مجمع‌الدعوات‌ها، یا تهیه‌ی داروخانه‌های معنوی از اذکار، به شکل ناشیانه‌ی آن، تنها مشکلی بر پیرایه‌های درهم‌تنیده‌ی این دانش می‌افزاید و اثربخش‌نبودن نسخه‌های آن نیز بی‌اعتقادی به اصل این دانش و اهمال نسبت به امور معنوی را موجب می‌شود.

ما قرآن کریم، شریعت و اذکار معنوی را از شبهات ادعایی برخی مدعیان دانش، تبرئه می‌کنیم و این مشکلات را از چیرگی حاکمان باطل و جور و ظالمان ناآگاه می‌دانیم که زمینه‌ی نشر گزاره‌های این دانش را از صاحبان حقیقی ولایت، حضرات معصومین علیهم‌السلام و میراث‌داران واقعی آن‌ها گرفته‌اند.

استفاده از داروخانه‌های معنوی و اذکار، ادعیه و اوراد، دارای طریق است و هر ذکری به تناسب هر فردی، نسخه‌ای خاص و طریقی منحصر دارد که اگر رونده‌ای آن را با دقت لازم نپیماید، به اثر آن دست نمی‌یابد؛ چنان‌که خواهیم گفت، از اصول ذکر این است که موضوع آن، انسان می‌باشد؛ انسانی که ظلم نکند و لقمه‌ی حرام، مصرف ننماید و از صفای باطن و قدرت نماز، نیاز و از همه مهم‌تر، «ناز» برخوردار باشد.

خدای را سپاس

فصل یکم:

ساحت قدسی ذکر

معناشناسی ذکر

«ذکر» به معنای بروز و ظهور و داشتن نـمایانی و ابـراز است. ذکـر، ظهوردهنده و ابرازگر است. ذکر در انسان سبب نمایانیِ امور پـنهان در باطن و راه‌اندازی و به حرکت واداشتن برای ابراز داشـته‌های پـنهانی و آشکارسازی آن‌هاست.

معنای ذکر، «ظهور» و «بروز» است و فرد با ذکری که دارد، بروزی را درون خود ایجاد می‌کند تا یکی از داشته‌های وی ظهور یابد.

به جنس مرد، «مذکر» می‌گویند؛ زیرا وی به خودی خود، امری ظاهر و نمایان است که نیاز به پنهان نمودن و پوشش، به‌ویژه خانه‌گزینی، ندارد. مرد به صورت اولی و به‌خودی خود، امری بارز و آشکار است که بیش‌تر در منظر دیگران ظاهر می‌شود و نمی‌شود او را به صورت اولی در خانه نگاه داشت؛ برخلاف جنس زن که مؤنث است؛ یعنی دارای پنهانی است و نیازمند پوشش با لباس و نیز خانه‌گزینی اولی است.

مرد، مذکّر است و بروز دارد؛ چنان‌چه آلت وی با نعوظی کـه دارد، ظاهر است؛ اما آلت مؤنث، حتی اگر مورد تحریک قرار گیرد، چیزی از آن

ظاهر و برجسته نیست و بروزی ندارد. شریعت نیز بر پایه‌ی همین طبیعتِ زن و مرد، پوشش و رفتارهای زن را نسبت به مرد، محدود نموده و آزادی اظهاری که به مرد داده است، به جنس زن، به مقتضای طبیعتی که دارد، نداده و طبیعت وی را محترم داشته است. «مرد، مذکّر است»؛ به این معناست که عامل ظهور و بروز است و به عکس، زن، عامل پنهان‌سازی و مخفی‌کاری است؛ چنان‌چه طبیعت وی چنین است. توجه به معناشناسی این واژه‌ها، می‌رساند که واضعان لغت در گذشته، حکیمانی بوده‌اند که ظرایف و شگفتی‌های آفرینش را می‌شناخته‌اند و در فرهنگستانی بوده‌اند که خداوند استعداد وضع لغت را به آنان عطا کرده بود و در قرارداد واژگان، سطحی‌اندیش نبوده‌اند؛ حکیمانی که بر دانش اشتقاق چیره بوده‌اند؛ دانشی که برای امروزیان مهجور است.

ذکر در تمامی موارد کاربرد خود، معنای ظهور و بروز را دارد که یادآوری و بیرون ساختن خاطره‌ی نفس، مصداقی از آن است.

ذکر در معنای خودْ حضور، قرب و حفظ را به صورت جزیی یا لازمی دارد. برای نمونه، حفظ از لوازم معنایی ذکر است. کسی که ذکر می‌گوید، حافظ و همپا می‌یابد و پایدار می‌شود. برخی از لغت‌شناسان ذکر را به معنای حفظ و نگاه‌داشتن گرفته‌اند؛ درحالی‌که ذکر، معنایی بالاتر از حفظ دارد. معنای ذکر، دارای لحاظ فاعلی است و مرتبه‌ی شروع و بدو فعلی و حدوثی در آن اعتبار شده است؛ اما حفظ به مرتبه‌ی دوام و بقای آن اشاره دارد. ذکر به همان معنای بروز دادن است، نه حفظ کردن. کسی که با ذکر، از غفلت بیرون می‌آید، به ابراز و اظهار افتاده است و توجهی در او بارز و ظاهر شده است.

ذکر در معنای خود نوعی توجه و آگاهی را دارد. ذکر، اظهار معناست و این معنا می‌تواند در مصداقِ یادآوری باشد. این توجه، صفتی کمالی و عاملی برای دقت و توجه در پدیده‌های هستی است.

ذکر میان انسان و پدیده‌های دیگر مانند حیوانات که غفلت می‌تواند بر آنان عارض شود، مشترک است. حیوانات اگر از ذکر طبیعی خود غفلت ورزند، دچار آفت و آسیب می‌شوند و گاه جان آنان قبض می‌شود. انسان نیز اگر ذکر اختیاری خود را نداشته باشد، توجه و آگاهی خود به معبود خویش را از دست می‌دهد و به غفلت یا نسیان مبتلا می‌گردد. از دست رفتن این صفت کمالی، گاه سبب گمراهی می‌شود.

اسمِ مصدر ذکر، ذُکر می‌باشد. ذُکر، امری نگهدارنده و نتیجه‌ی ذکر می‌باشد. ذِکر، نگه‌دارنده‌ی حیات باطنی آدمی است و بقا و ماندن او را موجب می‌شود. چنین نگه‌دارنده‌ای کار خوراک و رزق را انجام می‌دهد. ذکر، حیات روح، سلامت نفس و قدرت خردورزی عقل را پاسبانی می‌کند. کسی که این غذای لازم را به روح خود نمی‌رساند و برای آن، وقت مناسب و کافی نمی‌گذارد و فقط کار می‌کند یا درس می‌خواند و مانند آن ـ به‌گونه‌ای که حتی دیگر وقت آن را ندارد که به ذکر بپردازد ـ در حقیقت می‌میرد و توان نگه‌دارندگی خود را از دست می‌دهد. زندگی بدون ذکر به اختلال‌های ناشی از غفلت و نسیان و به سرکشی و معصیت دچار می‌شود.

متأسفانه برخی جوامع انسانی نمی‌دانند که باید ذکر داشته باشند و اگر ذکر نگویند، بیمار و گرفتار می‌شوند. کسی که میل به ذکر ندارد، باید

پاره‌ای از ذکرها را حتی در حالت بی‌میلی خود بگوید تا به اختلالات عمده‌ی ناشی از بی‌ذکری مبتلا نشود و زمینه را برای برطرف‌سازی بیماری باطنی خود را ـ که سبب بی‌میلی به ذکر شده است ـ پیدا کند. کسی که گناه می‌کند و زورش به خودش نمی‌رسد، باید ذکر داشته باشد تا توان بازدارندگی از گناه را در خود فراهم آورد. ذکر، یک ابزار حمایتی و دفاعی برای انسان است که به سرعت زندگی‌ها شتاب می‌دهد و توفیق به‌زیستن را برای آن پدید می‌آورد. کسی که نمی‌تواند ذکر فراوانی داشته باشد، وضعیت ایمانی وی در حالت ضعف می‌باشد. کسی که ذکر می‌گوید، از یاد خدا توان و انرژی می‌گیرد و خود را تقویت می‌کند.

مقابلات ذکر: غفلت و نسیان

«ذکر» از واژه‌هایی است که دارای مقابل می‌باشد. «غفلت» و «فراموشی»، دو واژه‌ای است که برابر آن قرار می‌گیرد. برای وصول به کمالات معنوی و غیبی و داشتن ذکری مستجاب، مهم این است که انسان بتواند غفلت را از خود خارج سازد.

غفلتِ از ذکر، **هم** می‌تواند منشأ خَلقی داشته و برآمده از کاستی‌های روحی و نفسی یا گاه مزاجی و جسمانی باشد و **هم** می‌تواند منشأ حقی داشته باشد؛ به این صورت که خداوند، برخی را به غفلت از ذکر مبتلا می‌کند. البته این نوع غفلت، امری ثانوی و پی‌آمد تصمیم‌ها، گزینش‌ها و کردار و رفتار فرد و به صورت اقتضایی می‌باشد، نه به گونه‌ی علت تامه. کسی که به غفلتِ برآمده از خواست خداوند مبتلا شده است، به راحتی

قابل درمان نیست و تنها متخصص‌ترین و زبده‌ترین اساتید محبوبیِ ذکردرمانی می‌توانند چنین افرادی را تحت درمان قرار دهند.

غفلت، از مهم‌ترین عامل‌های انحطاط باطن آدمی می‌باشد. تمامی انحطاطات و مشکلات بشر و حرمان‌های آدمی ریشه در غفلت و جهل دارد. غفلت، صفتی وجودی است؛ اما ناخودآگاه و منفی می‌باشد. نادانی نیز یا جهل بسیط می‌باشد و یا مرکّب. در جهل بسیط، فرد نمی‌داند و می‌داند که نمی‌داند؛ برخلاف جهل مرکّب که فرد نه می‌داند و نه گمان می‌برد که نمی‌داند. جهل بسیط و مرکب، صفتی وجودی است که نمود آن خصوصیات آشکاری است که دارد.

تفاوت جهل و غفلت در این است که فرد غافل می‌داند، اما به صورت ناخودآگاه و پیشامد عواملی تمام باطنی یا عواملی که ریشه در حادثه‌ای خارجی دارد، به آن توجه ندارد؛ برخلاف جاهل که به‌کلی چیزی را نمی‌داند. بر این‌پایه، غافل، نادان نیست و نادان هم اگر جهل وی بسیط باشد، غافل نمی‌باشد؛ اما نادان در جهل مرکب، غافل هم هست؛ زیرا به ناآگاهی خود توجه ندارد. نتیجه‌ی این گزاره آن است که فرد ذاکر، به حتم عالِم و داناست و فرد جاهل نمی‌تواند ذاکر باشد. کسی می‌تواند ذکر بپردازد که عنصر مهم توجه را داشته باشد. غافلان، همان دانایان بی‌توجه هستند. خطر چنین کسانی کم‌تر از نادانان نیست؛ اگر بیش‌تر نباشد. گاه غفلت عالمی، ملتی را به حرمان و گمراهی مبتلا می‌کند؛ اما نادان، کم‌تر در چنین دام‌هایی گرفتار می‌شود. این امر می‌رساند برای رهایی از غفلت، علم کارساز نیست؛ بلکه تزکیه و صفای نفس می‌تواند مددکار باشد.

محتوا و معنای ذکر

ذکرِ لفظی دارای لایه‌ای ظاهری به نام «لفظ» و لایه‌ای باطنی به نـام «محتوا و معنا» می‌باشد. صورت ذکر، امری غیر از محتوای آن می‌باشد. آن‌چه دانش ذکردرمانی در پی آن می‌باشد، وصول به محتوا و معنای ذکر است؛ وگرنه ذکر اگر تنها در مرتبه‌ی لفظ آورده شود و در آن مـحبوس گردد، خود به یک بیماری مبتلا می‌شود که این دانش برای درمـان آن، فرمول خاصی را در اختیار دارد.

گفتیم حقیقت ذکر، توجه به نعمت، خلقت و خالق می‌باشد، نه لفظی که بر زبان آورده می‌شود؛ هرچند لفظ، حکایت توجه باطن است و دارای اهمیت می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر اسم خدا بر ذبیحه ذکر نشود، گوشت آن حرام می‌گردد:

﴿وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾[1]؛

و دام‌هایی (داشتند) که (هنگام ذبح) نام خدا را بر آن(ها) نمی‌بردند.

ذکر، فقط گفتن الفاظ نیست و میان صورت و معنا نیاز به پیوند می‌باشد و ایجاد این پیوند به گونه‌ی انشایی که در آن، هدف خاصی منظور می‌باشد و تحقق چیزی قصد می‌گردد، دارای شرایط فراوانی است. در ذکر، نتیجه همیشه تابع اخسّ مقدمات است و نبود یک مقدمه در ناحیه‌ی ذکرپرداز، ذکر، مذکور و پیوند میان آن‌ها ـ هرچند نسبت به دیگر مقدمات، اهمیت کم‌تری داشته باشد ـ توان اجابت را از آن می‌گیرد. البته برخی

۱-انعام / ۱۳۸.

از ذکرها، اگر مقدمات آن رعایت نشود، همانند اتصال کابل‌های برق می‌باشد که به جای قطع آن توسط فیوز، سبب آتش‌سوزی و خسارت می‌شود و نتیجه‌ی عکس و ضرربخش می‌دهد. از این‌رو هر کسی نمی‌تواند زیر وزنه‌ی ذکر رود و ادعای توان بلند کردن آن را داشته باشد؛ وگرنه گاه به مهره‌های کمر خود آسیب می‌زند؛ به‌گونه‌ای که دیگر نمی‌تواند راست‌قامت، بلند شود. لفظ در این دنیا دارای خاصیت و اثر می‌باشد؛ گاه با لفظ، زنی بر مردی محرم می‌شود و با لفظ، مَحرمی بیگانه و نامحرم می‌شود یا با لفظ، کالایی منتقل می‌گردد و حتی گاه لفظ به آلت قتاله تبدیل می‌گردد. برای نمونه: اگر به پدر و مادر مهربان و شفیقی که سن بالایی دارند، به صورت ناگهانی خبر فوت یکی از فرزندان عزیز آنان داده شود، ممکن است دچار حمله‌ی قلبی و سکته شوند. چند کلمه حرف، در کسی ایجاد مرگ می‌کند. کسی که مرتکب چنین کاری شود، معصیت کبیره انجام داده و مسؤول قتل آنان می‌باشد. ذکر نیز چنین می‌باشد؛ اما خاصیت و تناسب هر ذکر را متخصص کارآزموده در ذکردرمانی می‌شناسد.

توجه به تفاوت میان لفظ و معنا، در دانش ذکر وقتی سخت می‌شود که دانسته شود محتوا به‌راحتی به چنگ صورت نمی‌آید. ذکرپرداز در گفتن ذکر لفظی به صورت عام و بدون قصد انشا و به گونه‌ی اِخبار، صورت و لفظ ذکر را آسان می‌آورد، اما تحقق این ذکر با قصد انشا وقتی ممکن می‌شود که ذکرپرداز توجه به معنا داشته باشد. ذکر اگر با قصد انشا همراه شود، توان استجابت می‌یابد. ذکری که با قصد انشا آورده شود، دیگر ذکر

عام نیست و ذکر خاص می‌باشد که میان لفظ و محتوا پیوند زده است. چنین ذکرپردازی به تیراندازی ماهر می‌ماند که با قوّت بازو و قدرت کنترل اعصاب و توان مغز در محاسبه‌ی دقیق فاصله و نیروی لازم، تیر را به هدف می‌زند. ذکر خاص نیز ذکری است که به هدف خورده و متعلق خود را محقق ساخته است. چنین مهارتی برای ذکرپرداز به آسانی به دست نمی‌آید و وی باید تمامی شرایط عام و خاص ذکر را رعایت کند، تا در تحقق محتوای ذکر توفیق یابد. برای نمونه وی باید طهارت، پاکی، صدق و صفای باطن داشته باشد. کسی که دروغ بگوید، ذکر نیز به وی دروغ می‌گوید و گمراهش می‌کند. کسی که از حرام بخورد، ذکر وی نیز حرام می‌شود و اگر ذکری مصرف کند، همانند پشمک، در دهان وی آب می‌شود و از بین می‌رود؛ البته اگر او را به قساوت و حرمان مبتلا نسازد. ذکر، **هم** صلابت دارد و **هم** آسیب‌پذیر می‌باشد. ذکر از حرام، دروغ، نفاق و برخی از معصیت‌ها آسیب می‌بیند و مقهور آن می‌شود. نخست باید لسان صدق داشت و باطن را از حرام دور کرد، آنگاه ذکر گفت؛ وگرنه دروغ و حرام، ذکر را خنثی و بی‌اثر می‌سازد، بلکه انعکاس به خلاف دارد. آلودگی به گناهان، ذکر را در مرتبه‌ی صورت و ظاهر حبس می‌کند و محتوا را از آن می‌گیرد و ذکر، صوری می‌شود. چنین ذکری هیچ گاه با عشق آورده نمی‌شود؛ زیرا زمینه‌ای برای بروز عشق ندارد. ذکر کثیر را باید بعد از طهارت، صدق و صفای باطن داشت. کسی که به دروغ‌گویی و نفاق مبتلاست، ذکر وی خراب، آلوده و فاسد می‌گردد و با بریده شدن از محتوا، زمینه‌ای برای استجابت ندارد. کسی می‌تواند به ذکر وارد شود که

ابتدا خود را از حیث خوراک و کلام، قرنطینه سازد و سپاس‌دار حق‌تعالی و بندگان او باشد و نعمت‌هایی را که در آن‌ها غرقه است، به چشم ببیند و آن را حس کند؛ سپس خود را در اختیار مربی کارآزموده قرار دهد؛ وگرنه نفس آلوده، نه به ذکر علاقه‌ای دارد و نه میلی به قرآن کریم و نماز پیدا می‌کند و نه از استاد و مربی معنوی خوشایندی دارد. آنان که با هم رفیق هستند، از سخن‌گفتن با هم لذت می‌برند و حتی اگر ساعت‌ها به طول بینجامد، از هم ملول نمی‌شوند و ملال نمی‌گیرند؛ اما باطن آلوده، از ذکر خسته و به آن بی‌رغبت می‌شود و از سخن‌گفتن با خدا و هم‌نشینی با او لذت نمی‌برد و حتی چند رکعت نماز یومیه را نیز با ضرب و زور و با بی‌میلی می‌خواند. چنی کسانی نمی‌توانند رکوع را درست بیاورند؛ زیرا میلی ندارند تا بتواند قد خود را خم کنند و سپس کمر را راست سازند و جلسه‌ی استراحت را برگزار کنند و از رکوع، خیلی سریع به سجده می‌روند؛ یعنی نمازهای آنان حتی اشکالات شکلی و صوری دارد، تا چه برسد به نقد محتوایی.

گرچه قرآن کریم توصیه دارد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً. وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾[1] (= ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را یاد کنید؛ یادی بسیار، و صبح و شام او را به پاکی بستایید)؛ **ولی** ذکر با رعایت شرایط آن است که ذکر می‌شود و می‌توان آن را به کثرت آورد. ذکر کثیر از کسی که آلودگی مالی، خور اکی، روحی، اخلاقی و لسانی دارد، محقق نمی‌شود. دهانی که

۱- احزاب / ۴۱ ـ ۴۲.

به کذب و دروغ آلوده می‌شود، گویی سمِّ ذکر تولید می‌کند و تیر ذکر را پرتاب نکرده، می‌شکند.

برخی نطفه‌ها نیز فرد را نسبت به ذکر بی‌میل می‌سازد و چنین افرادی باید زیر نظر مربی، مشکل نطفه‌ی خود را حل کنند. هر محیطی که آلودگی‌ها در آن رسوخ کند و زمینه‌ی طهارت را از بین ببرد ـ به‌ویژه لقمه و مال حرام ـ ذکر را به خودی خود منعطل می‌کند و فرد، توان و حوصله برای گفتن ذکر را از دست می‌دهد؛ به گونه‌ای که از گفتن ذکر، ناتوان و عاجز می‌شود. چنین کسانی چون میل به دنیا دارند، از تفریح و مجالس شب‌نشینی و گعده و بودن با دیگران و گفتن و خندیدن و دست‌انداختن دیگران و در یک کلمه، از خوش بودن‌های مادی و تنی و بدنی لذت می‌برند. باید توجه داشت مال حرام، یکی از بدترین برانگیزنده‌ها برای چنین خوشی‌هایی است که البته بیش‌تر فرد را به استفاده از شکل‌های حرام آن ترغیب می‌کند و او را به جایی می‌رساند که لذت‌های حلال را لذیذ نمی‌یابد.

کسی که حوصله برای گفتن ذکر ندارد و حِس گفتن آن را در خود نمی‌یابد، باید خود را آزمایش کند و عیب کار خویش را که در یکی از مبادی لازم برای ذکر است، به دست آورد. کسی که مبادی ذکر را به‌درستی می‌آورد ـ و برای نمونه، هم‌نشینان خود را از صالحان برمی‌گزیند نه از افراد فاسد ـ حس گفتن ذکر در وی زنده می‌شود و او را برای گفتن ذکر برانگیخته می‌سازد. از بهترین وقت‌ها برای چکاپ امور معنوی و روحانی، فرصت سه ماهه‌ی رجب، شعبان و رمضان می‌باشد. کسی که در

این ماه‌ها به عبادت رغبتی ندارد و بیش‌تر دوست دارد به خوش‌گذرانی و نشست و برخاست با دیگران باشد و از آنان و نیز از ترانه‌ها لذت می‌برد، نه از گفتگوی تنهایی با خداوند و عبادت، یا از مطالعه و کسب علم و معرفت گریزان است، نیاز به مطالعه در مبادی کار خود دارد تا عیب خویش را بیابد. برای نمونه، کسی که لقمه‌ی حرام در معده و روده‌ی خود دارد، همان مانع از این می‌شود که کمر برای گزاردن درست رکوع خم شود. چنین کسی نماز می‌گزارد، اما در شکلی باطل، و ممکن است بعد از مرگ، بیابد که ده‌ها سال نماز وی باطل بوده است و نمازهای وی در آن‌جا خریداری ندارد؛ زمانی که دیگر از دست رفته و وقتی برای جبران ندارد؛ درحالی‌که می‌توانست در دنیا با چکاپی یک هفته‌ای، علت بطلان عبادت‌ها و ریشه‌ی آن را به دست آورد.

ذکر باید با عشق آورده شود تا برای ذکرپرداز مزه بیندازد و از آن لذت و خوشامد داشته باشد. چنین کسی بهداشت ذکر را با صفای باطنی که دارد، رعایت می‌کند و از هر چیزی زیباترین و تمیزترین آن را برمی‌گزیند. حضرت ابر اهیم علیه‌السلام عشق داشت و از ذکر معشوق خویش لذت می‌برد که برای شنیدن صدای ذکر «***سبّوح قدّوس ربّنا و ربّ الملایکة و الروح***»، آن همه بخشندگی داشت. ذکر، لذت‌آور است؛ به شرط آن‌که زمینه‌ی لازم و شرایط آن حفظ شود و حسِ عاشقانه‌ی آن پدید آید.

صعوبت گذر از ذکر لفظی

انسان‌ها یا جاهل هستند و یا آگاه. انسان‌های آگاه نیز یا غافل و ناسی

هستند و یا ذکرپرداز. انسان‌های ذاکر نیز یا ذکر لفظی دارند و یا ذکر سِرّی و قلبی. ذکر لفظی، نخستین مرتبه‌ی ذکر می‌باشد. کسی که ذکر لفظی را فراوان بگوید، بزاق دهان او کاهش می‌یابد و کام و گلوی وی رفته‌رفته خشک می‌گردد و اگر انرژی فراوانی برای ذکر بگذارد، بزاق وی دیگر نمی‌جوشد و تعطیل می‌شود. برخی از حضرات معصومین علیهم‌السلام صبحگاهان، خانواده‌ی خود را جمع می‌کردند و آن را به گفتن ذکر و قرائت قرآن کریم توصیه می‌کردند تا آن‌که آفتاب طلوع کند. آنان با خواب پیش از طلوع آفتاب، مخالف بودند و بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب را وقت جلب‌کننده‌ی رزق‌ها و موقع برکت‌بخشی به کارهای روزانه می‌دانستند[1].

۱- الکافی، ج ۲، صص ۴۹۸ ـ ۴۹۹. عن ابن القداح، عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال: ما من شیء إلاّ وله حدّ ینتهي إلیه إلّا الذکر، فلیس له حدّ ینتهي إلیه. فرض الله عزّ وجلّ الفرائض، فمن أداهنّ فهو حدّهنّ، وشهر رمضان فمن صامه فهو حدّه، والحجّ فمن حجّ فهو حدّه إلّا الذکر، فإن الله عزّ وجلّ لم یرض منه بالقلیل ولم یجعل له حدّاً ینتهي إلیه. ثم تلا هذه الآیة «یا أیها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً وسبحوه بکرة وأصیلا» (احزاب / ۴۱ ـ ۴۲)، فقال: لم یجعل الله عزّ وجلّ له حدّاً ینتهي إلیه. قال: وکان أبي علیه‌السلام کثیر الذکر، لقد کنت أمشي معه وإنّه لیذکر الله وآکل معه الطعام وإنّه لیذکر الله ولقد کان یحدث القوم و ما یشغله ذلك عن ذکر الله وکنت أری لسانه لازقاً بحنکه یقول: لا إله إلّا الله. وکان یجمعنا فیأمرنا بالذکر حتّی تطلع الشمس ویأمر بالقراءة من کان یقرء منّا ومن کان لا یقرء منّا أمره بالذکر. والبیت الذي یقرء فیه القرآن ویذکر الله عزّ وجلّ فیه تکثر برکته وتحضره الملائکة وتهجره الشیاطین ویضيء لأهل السماء کما یضيء الکوکب الدّري لأهل الأرض والبیت الذي لا یقرء فیه القرآن ولا یذکر الله فیه تقل برکته وتهجره الملائکة وتحضره الشیاطین، وقد قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ألا أخبرکم بخیر أعمالکم لکم أرفعها في درجاتکم وأزکاها عند ملیککم وخیر لکم من الدینار والدرهم وخیر لکم من أن تلقوا عدوّکم فتقتلوهم ویقتلوکم؟ فقالوا: بلی، فقال: ذکر الله عزّ وجلّ کثیراً، ثمّ قال: جاء رجل إلی النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال : من خیر أهل المسجد؟ فقال: أکثرهم لله ذکراً. وقال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: من أعطي لساناً ذاکراً فقد أعطي خیر الدنیا والآخرة. وقال: في قوله تعالی: «ولا تمنن تستکثر»

افزون بر مرتبه‌ی لفظی، ذکر دارای مراتب قلبی و روحی نیز می‌باشد. هریک از مراتب بعد، روح و نفْسِ مرتبه‌ی پیشین ذکر می‌باشد. بر این اساس، اگر ذکر لفظی به مرتبه‌ی ذکر قلبی نرسد و آن را پشتوانه‌ی خود قرار ندهد، ذکری بدون روح و فاقد حیات است. مراتب یادشده، مراحل رشد ذکر است و کسی که نتواند ذکر لفظی را به ذکر قلبی برساند، مانند کسی است که در مرحله‌ی کودکی خود مانده و رشد وی سیر صعودی نداشته است. گذر از مرحله‌ی ذکر لفظی و یافت مرتبه‌ی ذکر قلبی یا ذکر خفی، بسیار سخت است. ذکر قلبی، پدیده‌ای است که در باطن نفس واقع می‌شود و سیر پیش‌رونده به خود می‌گیرد و نفس شخص و قدرت او راگسترش و توسعه می‌دهد. ذکر روحی، ذکر حقیقی است که ذکرپرداز با ذکر متحد می‌شود.

در ذکر، بسیار مهم است که ذاکر بیابد در چه مرتبه‌ای از ذکر می‌باشد. ذکر می‌تواند تنها لقلقه‌ی زبان و قرائت مکرر لفظ باشد یا همراه با توجه نفسی، عقلی و روحی باشد. ذکرپرداز در ذکر معنوی، به نفسِ ذکر و به مذکور، وصول می‌یابد و با آن اتحاد یا وحدت می‌یابد.

در این میان، گذر از مرتبه‌ی لفظی ذکر، مشکل می‌باشد. زمینه‌های رشد ذکر لفظی، بسیار گسترده است و شمار فراوانی از افراد برای گذر از آن، نیاز به درمان با تمرین‌های خاص دارند تا بتوانند شرایط آن را محقق

(مدثر / ۶) قال: لا تستکثر ما عملت من خیر لله.

ما تحلیل این روایت و اقتضاءات حاکم بر زندگی‌های امروزی را در کتاب «کودک‌پروری» آورده‌ایم.

سازند. اگر کسی در مرتبه‌ی ذکر لفظی ماندگار گردد و تناسب ذکر لفظی با خود را رعایت نکند، ذکر وی اثر عکس می‌گذارد و مانند چرخ خودرویی که در گل و لای مانده است و فشار بر پدال گاز، آن را هرچه بیش‌تر گرفتار می‌سازد. محصور بودن در مرتبه‌ی ذکر لفظی و اصرار بر آوردن آن، نتیجه‌ای جز ضرر، دوری و بُعد و قساوت قلب و هرچه بیش‌تر خطرناک ساختن فضای باطن ندارد. گذر از ذکر لفظی و یافت ذکر خفی و قلبی، یکی از شگردهای مهم ذکر است؛ وگرنه ذکر لفظی‌ای که تناسب و سازگاری آن با فرد لحاظ نمی‌شود، به عاملی قساوت‌زا تبدیل می‌شود و فرد را در پی آن به انواع بیماری‌های شدید روانی ـ از جمله سادیسم ـ مبتلا می‌سازد. هم‌چنین حرمان از قرب حق‌تعالی را موجب می‌شود و فرد از فضای نور حق‌تعالی به کلی دور می‌شود و در دایره‌ی تاریک تصرف شیطان درمی‌آید؛ دایره‌ای که فرد در آن، تن به هرگونه خلاف شرعی می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که شیاطین از او برای ضربه زدن به اولیای خدا استفاده می‌کنند؛ درحالی‌که قساوت قلب، به وی اعتماد به نفس و توجیه کارهای کثیف خود را در پوشش‌های به ظاهر شرعی و موجّه می‌دهد. چنین کسی در حالی تن به گناه می‌دهد که بر زبان خویش «سبحان‌الله» دارد و مدام استغفار می‌کند. او با یاد خدا علیه خدا اقدام می‌کند. او مانند خودروی در گل‌مانده‌ای است که هرچه بر خود فشار آورد، پایین‌تر می‌رود و سقوط بیش‌تری دارد و عجیب این است که وی توهّم تعالی و پیشرفت را در واهمه‌ی خود می‌پروراند.

برای گذر از ذکر لفظی به ذکر خفی و قلبی، باید سیری نرم و ملایم داشت. این کار درست مانند یادگرفتن یک علم یا آماده‌سازی بدن برای

ورزش است که اندک اندک و با تمرین‌های مداوم و موافق با نفس یا بدن که تحمل‌پذیر باشد، به دست می‌آید. ما از این امر، تحت عنوان «وفق نفس» در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» سخن گفتیم.

کسی که در مرتبه‌ی ذکر لفظی قرار دارد و هنوز نتوانسته است دارای ذکر قلبی و خفی شود، نمی‌تواند تمرینات ذکر را در طول روز یا اوایل شب بیاورد. بدن چنین کسی یا از کار روزانه خسته است یا از غذایی که خورده، کسل می‌باشد. رطوبات بدن وی انباشته شده و مانع از ژرفاگرفتن ذکر و قرارگرفتن در مرتبه‌ی نفس و باطن می‌شود. بدن باید خور اکی‌هایی را که مصرف کرده است، به تحلیل برد و حرارت و رطوبت را از آن بگیرد و نیز بخوابد و استراحت کند تا برای ذکر آماده شود. طبیعی است این آمادگی بعد از نیمه‌شب یا سحرگاهان محقق می‌شود. گفتن ذکر درحالی‌که بدن اعتیاد به خواب دارد یا از کار روزانه خسته است یا توان خود را برای هضم غذا به کار می‌برد و آکنده از حرارت و رطوبت است، آن را تنها لقلقه‌ی زبان می‌سازد. ذکر بر بدنی مؤثر می‌افتد و خود را بر نفسی کارآمد می‌سازد که کالری و حرارت بدن برای فعالیتی خاص هزینه نشود و بدن و مزاج در آرامش و آسایش باشد. هم‌چنین باید بهداشت بدن و نظافت آن مراعات گردد. ذکر لفظی اگر بر بدنی آماده وارد شود، بستر مناسب برای گذر به مرتبه‌ی قلب را می‌یابد.

گفتن ذکر با معده‌ی انباشته و رطوبت‌های آکنده، معنویت ذکر را از آن می‌گیرد و قساوت قلب می‌آورد. گاه خطرناک‌ترین انسان‌ها در میان افرادی دیده می‌شوند که تسبیح به دست دارند و ذکر لفظی را بدون رعایت شرایط آن می‌آورند. کسی که در مرتبه‌ی ذکر لفظی محبوس است،

نباید استفاده‌ی زیاد از آن داشته باشد. توصیه به داشتن ذکر کثیر برای افرادی است که در مرتبه‌ی قلب قرار دارند. خودرو در بزرگراه‌هاست که سرعت می‌گیرد، نه در زمین گل و لای.

برای آن‌که ذکر از زمین گل و لایِ ذکر لفظی بیرون آید و به فرودگاه قلب برای پرواز برسد، باید نخست بدن و نفس را آماده کرد. کسی که گرفتار چربی‌های اضافی یا چربی خون و حرارت و رطوبت می‌باشد، نمی‌تواند به ذکر خود توجه و عنایت داشته باشد. هم‌چنین است کسی که در نفس خود از دیگران دل‌آزرده است و نمی‌تواند آنان را ببخشد.

برخی از حلقه‌های گمراه ذکر، برای رهایی فرد از رطوبت بدن خود و اعتیاد به خواب و توجه یافتن به باطن ذکری که دارد، استفاده از انواع دود و دخان را توصیه می‌کنند. این کار به‌کلی نادرست است و پیرایه‌ای بیش نیست. کسی که از مسیری آلوده و با امور ناسوتی وارد ذکر شود، ذکر وی کشش چندانی نمی‌یابد و نمی‌تواند چندان بردهنده‌ی وی باشد. ذکر همانند کِشت است. کسی که کفر دارد، چیزی در دل خود نمی‌کارد، اما ذاکر در حال کشت ذکر در باطن خویش می‌باشد که اگر آن را به درستی نشا نکند، هزاران آلودگی را در خود می‌پروراند.

برخی از هندوها یا چینی‌ها برای مهار رطوبت بدن خود، حتی خویش را به خبایث آلوده می‌کنند و آن را راه‌انداز بدن خود قرار می‌دهند. توجیه آنان این است که محبوس شدن در مرتبه‌ی ذکر لفظی به مدت طولانی خطرآفرین است و جز خسارت نمی‌افزاید. هرچند آنان مسیری نادرست و غیرشرعی را رفته‌اند، اما تمامی کسانی که قدرت گذر از بدن و بر شدن

به باطن را دارند، در فهم این نکته مشترک می‌باشند که محصور شدن در ذکر لفظی آسیب‌زا، قساوت‌آور و خباثت‌پرور است. آنان استفاده از دود و دخان را برای رفع رطوبات و خستگی و کسالت‌ها مناسب دیدند؛ زیرا افق دید آنان محدود به سیر ارضی و نفسی بوده است و برد بلند سیر تا آن بلندی‌های بی اسم و رسمی را خبر نداشتند و آن وادی بلاخیز را ـ که خواهان را با انواع بلایا پاک می‌کند و ولایت می‌بخشد ـ نمی‌خواستند. دود و دخان برای نفس‌پروری ناسوتی می‌تواند به صورت جزیی و موقت، مؤثر باشد؛ چنان‌چه چای نشاط‌آور است و رفع خستگی می‌کند؛ اما دود برای افرادی که نمی‌خواهند فراتر از توهم و خیال روند و افرادی سست و مبتلا به نفس اماره می‌باشند، چنین کارایی‌ای دارد، نه برای کسی که می‌خواهد امیر بر نفس، بلکه بر قلب و روح باشد و تا مقام خدایی خدا بالا رود.

ذکرپرداز با ذکر معنوی روحی است که می‌تواند به بلندی‌ها اوج گیرد و سبکبال بالا رود تا با ذکر حقیقی و مذکور متحد شود و با آن وحدت یابد، نه با دود و دمه‌های ناسوتی. دراویشی استفاده از دود را دامن می‌زنند که نمی‌توانند از بدن خود با ورزش‌های مناسب، رفع چربی و حرارت کنند. اینان کسانی هستند که بدنشان بیکار و معطل است و چون نمی‌توانند به سیر باطن بپردازند، با قلیان و دود سیگار، نفس ضعیف خود را سیخ می‌زنند تا به گونه‌ای از حصار لفظ بیرون روند تا شاید ذکر نفسی و معنوی بیابند. اما مرتاضان و آنان‌که نفسی شیطانی دارند، برای رهایی از این مرتبه‌ی ابتدایی، حتی به استفاده از نجاسات رو می‌آورند و البته آنان سیری را می‌آغازند که آنان را از شیاطین می‌سازد.

استفاده از دود، فرد را از تطهیر بیرون می‌آورد. کسی می‌تواند دانش ذکردرمانی را پی بگیرد که صفا، سلامت و طهارت معنوی خویش را پاس بدارد و باطن خویش را به قذارتی ناسوتی آلوده نکند. چنین کسی باید بهداشت بدن و طهارت روح داشته باشد و همواره قرب و معرفت وی افزوده شود. تمسک به چنین اموری، جز آلودگی نیست.

تولد ذکر نفسی و قلبی یا ذکر خفی، راهکار سالم و مشروع دارد. ذکرپرداز برای آن‌که ذکر خفی را در خود متولد سازد، باید از ذکر لفظی بیرون بیاید و مسیر را برای یافت ذکرهای معنوی و حقیقی بگشاید تا به عالی‌ترین ذکرها دست یابد و بتواند با اسم و با مذکور متحد شود و باگفتن ذکر، به مذکور قرب یابد؛ قربی که وحدت می‌آورد. در دانش ذکردرمانی، این بسیار مهم است که ذکرپرداز در لاینی وارد شود که بتواند به ذکر حقیقی برسد. در این صورت، غفلت از جان وی رخت می‌بندد و وحدتِ ذکر پیدا می‌کند. کسی که ذکر خفی دارد، نه اشتغالات روز می‌تواند مزاحم توجه وی باشد و نه خواب.

شروع ذکر خفی، تمرینِ آوردن انشایی ذکر از نیمه‌شب به بعد تا سحرگاهان با رعایت وفق بدن و نفس می‌باشد. ذکر در ظلماتِ این هنگام، ذکر لفظی را رشد می‌دهد تا از آن، ذکر قلبی متولد شود. کاری که چندان آسان نیست و باید تمامی شرایط عام ذکر را رعایت کرد.

ذکر قلبی هم‌چون کودکی است که والدین آن از سویی ذکرپرداز و از سوی دیگر، مذکور ـ که حقیقت این ذکر است ـ می‌باشند و در دو دست آنان رشد می‌کند.

در ذکر قلبی، ذکرپرداز می‌تواند به چنان رشدی برسد که به مقام اطلاق، وصول یابد. کسی که به مقام اطلاق ذکر می‌رسد، می‌تواند هر نوع ذکری داشته باشد و هر چیزی را محقق نماید. کسی که در این مقام است، ذکر لفظی دارد اما به اعتبار امری است که به او رسیده است؛ هرچند وی در این مقام، حتی اگر ذکر لفظی نیز نگوید، دوام ذکر دارد و ذکر در تمامی حالات و کردار، با او می‌ماند و حرکت و رشد می‌کند. در مقام وحدت ذکر، چیزی نمی‌تواند مزاحم سیستم باطنی ذکرپرداز برای آوردن ذکر شود. ذکرپرداز در ابتدا دو زبان برای ذکر پیدا می‌کند و بعدها می‌تواند زبان‌های باطنی بسیاری یابد تا با هر زبان و هر دلی، ذکری خاص داشته باشد؛ زبان‌ها و دل‌هایی که ذکر را ارتقا می‌دهد. چنین کسی می‌تواند در انواع ذکرها سرعت بگیرد و ذکرهای فراوانی را بسیار داشته باشد؛ نه کسی که در مقام ذکر لفظی زندانی تن خویش است. برای ذکر، باید نخست دل و باطن پیدا کرد و آنگاه این دل، ذکر را در شمار فراوانی می‌آورد و نفس را با آن تزکیه و طاهر می‌سازد و به عروج وامی‌دارد.

بستر ذکر خفی، نفسِ راه‌اندازی شده است. راه‌انداز نفس نیز ظرف زمانی نیمه‌شب به بعد و سحرگاهان است. بذر ذکر را باید در این زمان، در نفس کاشت؛ زمانی که باید تمامی اشتغالات خود را تعطیل کرد و تنها به دقت، نشای آن را در هیأت بوته‌ی ذکر لفظی کاشت؛ هیأتی که اگر به آن بسنده شود، خطرآفرین می‌گردد. ذکر تا از هیأت لفظ بیرون نیاید و با باطن، پیوند نزند، معنوی نمی‌گردد. محبان، این کار را با زحمت و تمرین به دست می‌آورند؛ اما محبوبان، این امور را به صورت موهبتی در باطن

خود دارند و ناسوت تنها محل جلا، رونق و شکفتن آن می‌باشد. ذکرهای لفظیِ محبوبان، معلول ذکرهای معنوی و باطنی آنـان است؛ بـه عکس محبان، که ذکر خفی آنان نتیجه‌ی ذکر لفظی و پی‌آمد آن است. محبوبان، مقام وحدت ذکر را از همان ابتدا دارند و این بدان معناست که غفلت از آنان دور داشته شده است. محبوبان، حتی در دوره‌ی جنینی، ذکر خود را دارند و خواب و بیداری، مانع تـوجه آنـان نـیست؛ تـوجهی پـایدار کـه «وحدت ذکر» نام دارد. وحدت ذکر، هوش ویژه و قـدرت اسـتشمام و استخراج و استنباط بالایی به فرد می‌دهد که از آن، به نیروی قدسی ـ با شدت و ضعفی که دارد ـ یاد می‌شود.

ذکر قلبی

گفتیم در استفاده از اذکار، داشتن لقلقه‌ی زبان و ذکر لسانی و لفظی چندان نتیجه‌بخش نیست. ماندن در ذکر لفظی، ذکرپرداز را مثل زاهدی تهی از محتوا و بی‌مغز می‌سازد. ذکر باید پشتوانه‌ی اراده، همت، تمکین و تمکن را بیابد تا ذکری مستجاب گردد. برای این مهم، ذکرپرداز باید ذکری دایمی داشته باشد و خود را به دوام ذکر برساند تا انقطاع در ذکر، و داشتن ذکرهای فصلی و موسمی، از وی برداشته شود. ذکر باید دارای جهت دوام گردد نه اهمال، تا نتیجه‌بخش گردد؛ همانند حرکت خورشید که با اراده‌ی طبیعی و دایمی انجام می‌گیرد، نه تنفس آدمی که در زمان و بـه صورت مهمله می‌باشد؛ البته با این تفاوت که اراده‌ی ذکـرپرداز جـدی انسانی است و اراده‌ی طبیعی واحد است و اندازه حرکت خورشید دچار

نوسان نمی‌شود. اراده‌ی جدی ذکرپرداز، تابع همت می‌باشد و نوسان و شدت و ضعف و نیز مراتب نفسانی، قلبی و روحی (سِرّی، خفایی و اخفایی) می‌پذیرد. همت در همه‌ی این مراتب حضور دارد. صاحب همت، توان غلبه بر خود و به کارگرفتن خویشتن خویش را دارد. صاحب تمکین، کسی است که می‌تواند دیگران را به اطاعت از خود وادارد. در اراده‌ی جدی، اراده‌ی مهمله و طبیعی نیز وجود دارد و نوسان می‌پذیرد. نوسان اراده‌ی آدمی از کمالات مربوط به انسانیت اوست. در ذکر، باید صاحب اراده بود تا بتوان ذکر را دایمی ساخت؛ هرچند نوسانی که در اراده وجود دارد، سبب پیشامد حالات متفاوت باطنی می‌گردد و ذکر دایمی را نوسان می‌دهد؛ چنان‌که حتی حق‌تعالی نیز در هر آن، در شأنی می‌باشد.

برای داشتن ذکر دایمی، باید تمرین‌های پی‌درپی و چندساله داشت تا ذکر، مونس فرد شود و جزیی جدایی‌ناپذیر و همراه تنفس وی گردد؛ آن هم به صورت خفی که سبب می‌شود ذکرگوییِ فرد برای دیگران آشکار و محسوس نباشد. ذکر برای آن‌که دایمی گردد، باید ارادی شود. ما از نحوه‌ی ارادی ساختن کارها، در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» سخن گفته‌ایم.

کسی که ذکر دایمی دارد، حوزه‌ی استحفاظی می‌یابد و در حریم معصیت پرسه نمی‌زند، و اگر در ذکر خفی و دایمی خود رشد یابد، حتی می‌تواند موکّل یابد، بلکه پدیده‌هایی هم‌چون اجنه یا پدیده‌های ماورایی را با خود همراه و دل‌سپرده سازد.

بعد از یافت حس ذکر، باید سعی نمود از ذکر لفظی گذشت و به ذکر خفی (نفسی) و سپس قلبی رسید. برای داشتن ذکر قلبی، نخست باید صاحب قلب شد. ما در کتاب «**سیر سرخ**»، نحوه‌ی تولد قلب و مراحل رشد آن را توضیح داده‌ایم و خواننده‌ی محترم را به مطالب آن کتاب، ارجاع می‌دهیم. ذکری که در مرتبه‌ی قلب انجام می‌پذیرد، به مراتب بالاتر و صافی‌تر از بُرد حس و ذکر لفظی می‌باشد.

ذکر قلبی در باطن فرد رشد می‌کند و هرچه بزرگ‌تر گردد، وی را گسترده‌تر و سبک‌بارتر می‌سازد و به فرد در هر حالتی وفا دارد و با او می‌ماند. ذکر قلبی، در حقیقتْ ملکوت فرد را می‌سازد و نشانه‌ی ارزش باطنی اوست. افزون بر این، ارزش این ذکر در آن است که از دست سالوس و ریا دور است و فرد را در زندگی خود به عنوان ذکرپرداز چهره نمی‌سازد و او را بر همان حالت عمومی و عادی خویش نگاه می‌دارد.

توان حقیقی ذکر، در ذکر قلبی می‌باشد و ذکرهای لفظی، با توجه به بلندا و مشکلات سلوک، خاصیت و اثر قابل توجه چندانی ندارد؛ به‌گونه‌ای که بتواند کار سوخت سلوک را انجام دهد. قرآن کریم نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾[1]؛ این بدان معناست که ایمان سطحی و ظاهری و شکلی خود را عمق بخشید و آن را حقیقی و باطنی سازید که در این بحث می‌توان گفت: از ذکر لفظی به ذکر قلبی ارتقا و وصول یابید.

هدف از این ذکرها، استمرار توجه به حق‌تعالی می‌باشد. این توجه

۱-نساء / ۱۳۶.

می‌تواند هیأت ذکر لفظی داشته باشد یا صورتِ تعقل و اندیشه‌ورزی باشد که با سکوت، صمت، خلوت، تدبر و حیرت همراه است و یا به گونه‌ی ذکر قلبی و توجه باطن باشد.

سالک باید از تمامی گونه‌های ذکر بهره ببرد. انجام کارهای خیر و دستگیری از دیگران به وسیله‌ی ثروت یا قدرت جسمانی یا نفوذ اجتماعی، آن هم به قصد قربت، از دیگر مصداق‌های ذکر و توجه به خداوند می‌باشد.

ذکر قلبی و سِرّی به ریا آلوده نمی‌شود و هیچ عامل غیری و بیگانه‌ای در آن نفوذ نمی‌کند و به صورت خالص برای حق‌تعالی آورده می‌شود؛ بر این پایه، مصداق حقیقی ذکر می‌باشد و چون به تمامی برای خداوند آورده می‌شود، یک عدد آن نیز مصداق کثیر می‌باشد؛ برخلاف ذکر زبانی و لفظی که کثرت‌گرایی در آن، امری مذموم است؛ زیرا کیفیت و محتوای آن را پایین می‌آورد. این کار، مانند آن است که آبِ آبگوشت فراوان گردد و طعم و مزه‌ی آبگوشت از دست برود. باید به کیفیت ذکر و نیز دعا اهمیت داد. برای نمونه، خواندن دعای کمیل در یک جلسه، در خور بیش‌تر افراد نمی‌باشد و کیفیت آن از دست می‌رود. هم‌چنین است خواندن یک جزء قرآن کریم در هر روز. نباید نوع افراد عادی جامعه را به کمیت کشاند؛ بلکه باید بر کیفیت و محتوا سرمایه‌گذاری کرد، تا نتیجه‌ی آن محسوس گردد و فرد نسبت به اصل دعایی که می‌خواند یا ذکری که دارد؛ درحالی‌که با وی تناسبی ندارد و نیز به صاحب آن، بی‌اعتقاد نگردد.

ذکر خفی، مقید به مکان و زمان نیست و حتی مانع حالت رانندگی هم

نمی‌باشد یا در دستشویی نیز قطع نمی‌شود؛ بدون آن‌که به مجاری ظاهری و عمومی ارتباطی داشته باشد؛ زیرا ذکر خفی، امری مربوط به ضمیر خودآگاه و باطن می‌باشد که قلب، خود را بر ذکری کوک می‌کند و آن را به نفس می‌اندازد تا به صورت خودکار و خودشارژ انجام شود؛ بدون آن‌که اراده در آن دخالت ابتدایی داشته باشد. ذکر قلبی، نهالی است که در باطن کاشته می‌شود و خود بدون دخالت انسان، رشد می‌کند؛ هرچند می‌توان با دخالت در آن، رشد آن را سرعت و قوت بخشید. در برابر ذکر خفی، ذکر لفظی می‌باشد که نیاز به زمان و مکان مناسب ـ مثل مسجد یا سجاده ـ دارد. مساجد، جایگاه ذکر خداوند می‌باشد. مساجد و نیز سجاده، باشگاه ذکر است که آدمی را برای ذکرگویی تربیت می‌کند و نیرو می‌بخشد. اماگفتن ذکر لفظی در هر حالی نیکو نمی‌باشد. برای نمونه، در دستشویی‌های امروزی که سربسته است، چون‌گفتن ذکر لفظی، همراه با استنشاق و استشمام بخارات می‌باشد،گفتن آن مناسب نیست.

ذکر و غفلت بر «قلب» بار می‌شود. قلب با غفلت یا گناه، دارای مشکل و رکود می‌گردد و گاه به قساوت و خباثت آلوده می‌شود و با ایمان و صفا، بسط و رشد کمالی و خوشی و رونق می‌گیرد. تمام امراض و محاسن، از قلب نشأت می‌گیرد. مصرف ذکر، نخست بر قلب اثر می‌گذارد؛ از این رو مصرف خودسرانه و بدون تجویز آن، می‌تواند قلب را بیمار و فاسد کند. ذکر، به ویزیت و نسخه نیاز دارد؛ آن هم زیر نظر مربی کارآزموده و متخصص واقعی، نه ادعایی. بهترین طبیبان قلوب و ذکرشناسان، اولیای محبوبی حق‌تعالی می‌باشند که وصف آنان را در کتاب « ***محبوبان و***

محبان» و نیز در کتاب «***عرفان محبوبی و سالکان محب***» آورده‌ایم.

به صورت کلی باید گفت، هم‌اینک ذکر دارای چنان افولی می‌باشد که باید به صورت اوّلی به هیچ یک از مدعیان تخصص در ذکر، اعتماد نداشت؛ مگر آن‌که خلاف آن ثابت شود. هم‌اینک ذکر در دست رمّالانی حکیم‌باشی است که بدون هیچ‌گونه تخصصی و با حقه‌بازی، برای کاسبی، شیادی می‌کنند و دروغ می‌گویند و خرافات می‌پردازند و با سوء استفاده از نیاز مردم و ناآگاهی آنان، گاه آنان را تخدیر می‌کنند و امراض آنان را بدتر و شدیدتر می‌سازند؛ هرچند برای ذکری که می‌دهند، روایت در دست داشته باشند؛ زیرا در روایت، خصوصیات شخصِ ویزیت‌شده، ذکر نگردیده و روایت به امری کلی و غیر قابل مصرف تبدیل شده است.

به ذکر، باید به چشم دارو نگاه کرد؛ آن هم داروی خطرناکی که مصرف خودسرانه‌ی آن کم‌تر از مصرف یک قرص یا آمپول نمی‌باشد؛ بلکه گاه منجر به مرگ ذکرپرداز یا یکی از عزیزان وی می‌شود. ذکر را باید به صورت حضوری و با ویزیت و معاینه‌ی شخصی، از استاد کارآزموده در ذکردرمانی گرفت؛ وگرنه جز ضرر نمی‌زاید. باید توجه داشت که ما از ذکرهای خاص ـ که موضوع سخن دانش ذکردرمانی است ـ سخن می‌گوییم، نه از ذکرهای عام که گفتن آن برای عموم مردم تجویز شده است؛ مگر آن‌که کسی شرایط سلامت عمومی را نداشته باشد و به بیماری خاص مبتلا باشد، که چنین کسی، گاه لازم است حتی از ذکرهای عمومی پرهیز کند تا بیماری باطنی وی که با ذکر سازگاری ندارد، شدت نگیرد. تسبیح (سبحان‌الله)، استغفار (استغفرالله ربی و اتوب الیه)، صلوات (اللهم صل

علی محمد و آل محمد)، تهلیل (لا اله الا الله) و ذکر حوقله (لا حول و لا قوة إلّا بالله العلی العظیم) از برترین ذکرهای عمومی می‌باشد. حوقله از ذکرهای دایمی خَلقی است که نباید هیچ‌گاه ترک شود و در تمامی موقعیت‌ها می‌آید.

گفتیم انسان دارای سه فاز رشد، ارتقا و کمال می‌باشد: **فاز حس** که همه‌ی انسان‌ها آن را به فعلیت می‌رسانند و در آن، از طبیعت می‌گذرند و به نفس می‌رسند. بعد از آن، **تعقل و خردورزی** می‌باشد. عقل، بُرد متوسط کمال است. نیروی عقل‌ورزی با دو طرف ذکاوت و شیطنت، میان مؤمن و کافر، مشترک است؛ اما کافر، برد دل را ندارد؛ بلکه آنان توان عقلی خود را در حیله‌گری به کار می‌برند، اما مؤمن به سبب داشتن سلامت و صفا، دروغ نمی‌گوید و حیله نمی‌پردازد و نفس اماره را مهار و کنترل می‌کند. شیطنت و حیله‌گری از صفات نفسانی می‌باشد که مؤمن نیز توان استفاده از آن را دارد؛ اما سلامت و صفای وی، مانع از چنین استفاده‌ای می‌شود. البته نفس در مسیر کمال خود، رفته‌رفته قوای خود را می‌یابد و از نفس اماره به مزّینه، مسوّله، ملهمه و مطمئنه ارتقا می‌یابد و سپس به مقام عقل، قلب و در نهایت به روح می‌رسد. البته صاحب نفس مطمئنه دارای قلب می‌باشد. تمامی این امور در یک جان و یک حقیقت است؛ اما سیر ارتقایی آن به گونه‌ی طولی می‌باشد؛ در نتیجه، هر مرتبه‌ی بالاتر، تمامی مراتب پایین‌تر را در خود دارد؛ ولی مراتب پایین‌تر، فاقد مرحله‌ی بالاتر می‌باشد.

مرتبه‌ی سوم، فاز نهایی کمال می‌باشد که با **دل** شروع می‌شود و به روح

می‌انجامد. ذکر نیز بر همین منوال، بر سه مرتبه‌ی نفسی، تعقلی و قلبی می‌باشد. ذکرهای قلبی نیز از ذکرهای سِرّی شروع می‌شود و به ذکرهای عالی خفایی و اخفایی می‌انجامد. قلب، فرمانده‌ی کمالات انسانی می‌باشد. قلبِ باطنی می‌تواند ضعیف یا قوی، خاموش، فاسد یا سالم و عالی باشد.

ذکر نیز که یکی از کمالات باطنی است، حیات، رشد و موفقیت و موقعیت مستجاب بودن خود را بر پایه‌ی قلب دارد. قلب، ظرف کمال عالی آدمی می‌باشد. برای ذکر، باید قلب داشت؛ آن هم قلب سلیم، صافی و پر از صفا و شفافیت. قلب سلیم، قلبی است که خشونت و تندی در آن نیست و نرم و افتاده می‌باشد؛ قلبی صاف، ساده، پاک و وارسته که در پاکی و به سبب استفاده از ذکرهای عالی، به جایی می‌رسد که خون آن پاک و قابل خوردن می‌باشد؛ چنان‌که اگر حیوان حلال‌گوشتی ذبح شرعی گردد و خون آن به‌گونه‌ی عادی بیرون آید، بقیه‌ی خونی که در بدن آن باقی می‌ماند، پاک است، ولی خوردن آن حرام می‌باشد. قلب پاک و سلیم، قلبی است که روان است و کِرم کبر و استکبار و خودشیفتگی و خودخواهی در آن نیست؛ قلبی که در مرتبه‌ی نخست، هوشمندی دارد و به حرف حق گوش فرا می‌دهد و برای آن پذیرش تمام دارد و مطیع می‌باشد و سپس، برتر از آن، دارای اطمینان می‌گردد.

قلب، هسته‌ی مرکزی باطن آدمی است که اگر کسی لایه‌های ظاهری خود را کنار بزند و به این هسته‌ی مرکزی برسد، می‌تواند خویش را بشناسد و نقاط ضعف و قوت خود را به دست آورد و با شناخت مرز

ظهور و نمود خویش ـ و به تعبیر ساده، با معرفت، به نقطه‌ی آخری و پایانی و تَه خویش ـ نه مأیوس شود و نه مغرور و نه بار سنگین‌تر از توان خود بردارد و نه اهمال داشته باشد. برای به دست آوردن پایانه‌ی قلب، در انبوه تقلبات و دگرگونی‌هایی که دارد، باید در خلوت شب، روز خود را محاسبه کند و به دقت، رفتارهایی را که در برابر حق و باطل و پیشامد ظلم و زور و ضعف داشته است، بررسی کند و به کردار ظاهری خود ـ اعم از خوب و بد آن ـ نگاه نکند؛ بلکه باید شاسی این کردار را که قلب است، ملاحظه کند و مرتبه‌ی آن و درصد سختی و نرمی آن را به دست آورد؛ آن هم قلبی که لحظه لحظه در تکاپو و جریان می‌باشد و در هر عضوی، موضعی می‌گیرد؛ هرچند زبان، به تندی موضع می‌گیرد و در دست و پا کندتر و در چشم، از همه سریع‌تر منعکس می‌شود. به هر روی، ذکر خاص انشایی برای آن‌که مستجاب گردد، باید به قلب برسد. ذکر بدون قلب، نتیجه‌ای ندارد.

ذکرهایی که در مرتبه‌ی حس و عقل و با بُرد نفس انجام می‌شود، ذکرهای عمومی است و ذکر خاصی که دانش ذکردرمانی در پی تحقق آن می‌باشد، ذکر خاص قلبی می‌باشد. ذکردرمانی در مرحله‌ی عالی خود، در پی تربیت نیروهایی است که بتوانند به ذکر خاص به صورت کامل دست یابند؛ ذکرهایی که توان استجابت دارد و می‌تواند خود را با عالم ربوبی وفق دهد.

مهم‌ترین معضل در ذکر این است که بتوان ذکر را قلبی نمود و نفس به‌طور کلی با قلب هماهنگ شود و ذکر در دل نهادینه شود.

ذکر بر قلب پاکیزه و طاهر مؤثر و کارآمد است؛ نه قلبی که از لجن و

کثافات گناه و کدورت از دیگران و تلاش برای حیله‌گری و فریب دادن و دروغ گفتن به آنان، آلوده است و صفا، روشنی، خلوص و شفافیت ندارد. قلب، نیاز به تخلیه وشفاف‌سازی دارد. نخستین تخلیه‌ی لازم نیز، حلال‌درمانی و پرهیز از لقمه‌ی حرام می‌باشد. تا کم‌ترین حرامی در بدن و نفس کسی باشد، ذکر لیز می‌خورد و بر قلب نمی‌نشیند؛ همان‌طور که اگر روده‌ها با شیاف، پاک‌سازی نگردد، برخی داروها تأثیر درمانی بر بدن نخواهد داشت. شیاف قلب برخی، استفاده از ورزش، غسل و مانند آن می‌باشد و به چنین افرادی نباید گفتن ذکری را توصیه کرد؛ زیرا ذکر بر باطن آلوده تأثیری ندارد و حتی شاید آن را به قساوت هم بکشاند. استفاده از حرام‌ها و گناهان، باطن را چنان لغزنده می‌سازد که دیگر نمی‌تواند هیچ کمالی را بپذیرد و هرچه ذکر می‌آورد، در آن نمی‌نشیند تا خاصیتی برای آن داشته باشد؛ از این‌رو حلال‌درمانی و برطرف‌سازی لیزی‌های باطن ـ که اراده را ناکارآمد می‌سازد و اقتدار و تمکین را می‌گیرد ـ ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

اگر به کسی که باطن خود را از آلودگی پاک نمی‌کند، ذکر داده شود، ذکر تضییع شده است و اگر این ذکر مستند به متون قدسی باشد، به تضییع چهره‌های دینی می‌انجامد. گفتن سخن نابه‌جا و حرفی که فرد کشش آن را ندارد، به کوچک‌شمردن مقدسات، شعایر و چهره‌های دین منجر می‌شود. برای نمونه، اگر کسی بگوید خواندن هفتاد مرتبه سوره‌ی حمد بر مرده، آن را زنده می‌سازد و کسی برای امتحان، چنین کند و زنده نشود، فردی که حدیث را گفته، آن را ضایع ساخته است. گفتن سخنی که زمینه‌ی تحقق آن در خود یا در دیگر افراد نمی‌باشد، نشانه‌ی ناشی‌گری و

نداشتن تخصص لازم در این زمینه می‌باشد. کسی می‌تواند با خواندن حمد، مرده را زنده کند، که نخست شاسّی قلب را در خود استارت زده و بر قلب خود سرمایه‌گذاری نموده باشد؛ آن هم قلبی که سلیم، صافی، شفاف و اهل صفا و بسط باشد؛ آن هم بسطی که اطلاق داشته باشد؛ نه قلبی که در ابتدای زایش خود، انواع امراض را در خود دارد.

باید قلب خود را یافت، ندای دل خود را شنید، نیازها و عطش آن را به دست آورد، خود را فریب نداد و به لایه‌ی نهایی قلب، آن هم بدون ترس، وارد شد و خویشتن خویش را یافت و در یافتن خود نیز نترسید. بعضی از قلب‌ها در ژرفا و نهایت خود، امری بسیار بد را خواهان می‌شوند. باید نخست به این فهم رسید که قلب چه می‌خواهد و با کالبدشکافی آن، حقیقت خود را فارغ از این‌که خوب است یا بد، به دست آورد و از بدخواهی قلب، نترسید؛ بلکه با مراجعه به استادی کارآزموده، خود را برای تبدیل و تغییر باطن و داشته‌های بد به خوب، آماده کرد.

ذکر قلبی، دوام ذکر می‌آورد. دوام ذکر در موقعیت‌های گوناگون، بسیار اهمیت دارد. اگر کسی بتواند ذکر را در خود تعبیه کند تا در تمامی حالات به آن تخلق داشته باشد، ذکر با وی انس می‌گیرد و به «ذکر خفی» یا «ذکر نفسی» یا «ذکر قلبی» یا «ذکر روحی»، با اختلاف مرتبه‌ای که ذکرپرداز دارد، تبدیل می‌گردد. آیه‌ی زیر از ذکر قلبی می‌گوید:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آَبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آَتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآَخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ﴾[1].

۱- بقره / ۲۰۰.

و چون آداب ویژه‌ی خود را به جای آوردید، همان‌گونه که پدران خود را به یاد می‌آورید یا با یادکردنی بیش‌تر، خدا را به یاد آورید و از مردم کسی است که می‌گوید پروردگارا، به ما در همین دنیا عطا کن و حال آن‌که برای او در آخرت نصیبی نیست.

آیه‌ی شریفه توصیه دارد همان‌طور که از خود، آشنایان و بستگان خویش یاد می‌کنید، از خداوند هم یاد کنید. چنین تذکری، ذکر لفظی نیست و یادآوری ذهنی و قلبی است.

پایین‌ترین مرتبه‌ی ذکرِ خفی، ذکر تعقلی است که از ذکر نفْسی، ضعیف‌تر می‌باشد. ذکر در آیه‌ی شریفه‌ی زیر، ذکر تعقلی است، نه ذکر لفظی یا قلبی و به معنای بارز ساختن توجه و عبرت‌گرفتن است:

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آَلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾[1].

و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از (قوم) عاد جانشینان (آنان) گردانید و در زمین به شما جای (مناسب) داد در دشت‌های آن (برای خود) کاخ‌هایی اختیار می‌کردید و از کوه‌ها خانه‌هایی (زمستانی) می‌تراشیدید. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد برمدارید.

این آیه‌ی شریفه توصیه دارد نعمت‌های خدا را یاد کنید. مگر می‌شود ذکر را به توان تمامی پدیده‌های هستی و نعمت‌های حق‌تعالی آورد؟! این کار جز از ذکر خفی و باطنی ساخته نیست؛ وگرنه این‌که نعمت‌های خدا یکی‌یکی یاد شود، راه به جایی برده نمی‌شود.

۱- اعراف / ۷۴.

آیه‌ی شریفه‌ی زیر نیز بر فراوانی ذکر تأکید دارد. این کریمه از افراد شاخصی می‌گوید که با این‌که ایمان و امید به عالمی دیگر دارند و در عمل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقلید می‌نمایند، باز ذکر خدا را فراوان می‌گویند:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً﴾[1].

به‌قطع برای شما در رسول خدا الگویی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

ذکری می‌تواند کثیر و فراوان باشد که به مرتبه‌ی ذکر خفی رسیده باشد. ذکر خفی با هرگونه کرداری قابل جمع است و حتی سخن‌گفتن مزاحم آن نیست. این ذکر در حالت خواب نیز ادامه دارد و نفس به آن تخلق می‌یابد و از آن تغذیه می‌کند. کسی که ذکر خفی دارد، درحالی‌که سکوت دارد، ذکر می‌گوید. سکوت اولیای خدا که مقام ذکر خفی را دارند، ذکر است. آنان نه این‌که سکوت می‌کنند، بلکه ذکر آنان در سکوت است و سکوت آنان ذکر خفی است؛ ذکری که زبان ظاهری در آن دخالت ندارد، بلکه سخن‌گفتن معمولی آنان با ذکر انجام می‌شود و سخنان عادی خود با مخاطبانشان را دارند و در همان حال، ذکر خود را زنده و پایدار می‌آورند.

ذکر در آیات فراوانی با وصف «کثیر» آمده است و این بدان معناست که این ذکر کثیر است که مؤثر می‌باشد و ذکرهای اندک، ماندگاری چندانی ندارد و همانند استارتِ ضعیفی است که نمی‌تواند راه‌انداز خودرو گردد

۱- احزاب / ۲۱.

یا مانند شعله‌ی آتشی است که در آغاز روشنایی خود، خاموشی می‌گیرد. ذکر خفی با ذکر لسانی قابل جمع است و در حینی که ذکر با لسان انجام می‌شود، قلب هم ذکر خود را دور می‌گیرد و حتی می‌تواند ذکری متفاوت از ذکری که بر زبان جاری می‌شود، داشته باشد.

ذکر خفی بر دم و بازدم بار می‌شود و همان‌طور که تنفس امری طبیعی می‌شود، ذکر نیز دارای طبیعت می‌گردد و به صورت طبعی انجام می‌شود. اگر تنفسی دارای ذکر نباشد، باید آن تنفس را مرداری بدبو دانست. توصیه به ذکر در بیش از سه‌هزار موردی که در روایات آمده است، از هنگام تهیه‌ی مواد غذایی، تا طبخ آن‌ها در آشپزخانه و خوردن غذا در کنار سفره و حتی هنگان تخلیه و جنابت تا وضو و نشستن بر سجاده‌ی عبادت را شامل می‌شود؛ چرا که ذکر مانند تنفس است و همان‌طور که نمی‌شود از نفس‌کشیدن دست برداشت، از ذکر نیز نمی‌توان جدا شد و لازم است دوام داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که انسان پیچیده به ذکر الهی می‌شود. کسی که پیچیده به ذکر الهی می‌شود، صفات ممتازی می‌یابد که کم‌ترین آن‌ها توان همت و قدرت باطنی است.

ذکر اگر قلبی شود، برای آن، حد و اندازه‌ای نیست؛ برخلاف عباداتی مانند روزه و حج که برای آن، اندازه‌ای معین می‌باشد. ذکر قلبی به حیات قلب وابسته است و تا زمانی که قلب زنده باشد، فعالیت دارد؛ اما ذکر لفظی، امری دایمی نیست؛ بلکه موقت و تقطیعی است و اگر زبان به سخن‌گفتن با دیگری مشغول شود، به‌ناچار باید ذکر خود را قطع کند. ذکر لفظی، ذکر ابتدایی و جلی و آشکار است؛ درحالی‌که ذکر قلبی ذکر خفی و

سِرّی کمالی می‌باشد که تقطیع نمی‌پذیرد و حتی با سخن‌گفتن نیز جمع می‌شود، بدون آن‌که یکی مزاحم دیگری باشد. این ذکر به صورت سیستماتیک و نیز اتومات توسط نفس (قلب یا روح) انشا می‌شود؛ بدون آن‌که نیاز به تعلق اراده به صورت خاص باشد؛ بلکه حرکت آن برای نفس، ناخودآگاه و تحت اراده‌ی کلی و استمراری می‌باشد؛ چنان‌چه نفس برای گام‌برداشتن و رفتن مسیری خاص، به هر گامْ اراده‌ای خاص نمی‌دهد و آن را ناخودآگاه و تحت اراده‌ی استمراری و کلی می‌آورد. هرگاه ذکر در بدن به حرکت افتد و همراه ذکرپرداز و مونس و همدم او گردد، زمان خواب او را نیز تحت اِشراف خود درمی‌آورد و ذکرپرداز را به مقام دوام ذکر می‌رساند و او را صاحب ذکر می‌سازد؛ چنان‌که حضرات معصومین علیهم‌السلام صاحب ذکرها، حرزها، نگین‌ها و طلسم‌های مختلف بودند تا با هریک در برابر هجوم شیاطین و بدخواهان، امنیت یابند. شیاطین بیش‌ترین هجوم را به اولیای متوسط خدا دارند؛ ولی آنان به سبب ذکرهایی که دارند، قدرت دفاعی و توان بازدارندگی می‌یابند. اولیای کمّل نیز حرزها و طلسماتی دارند که شیاطین به هیچ‌وجه توان نزدیک شدن به آنان را نمی‌یابند.

هیمنه و دولت اذکاری که در نفس نهادینه شده و قلبی گردیده است، در برزخ و بعد از مرگ می‌باشد که حواس ظاهری تعطیل شده و میدان برای فعالیت‌های باطنی باز گردیده است. تأثیر ذکرها بر باطن آدمی، خود را در آن‌جا ـ که بار تکلیف از دوش انسان برداشته شده است ـ نشان می‌دهد.

کسی که دارای ذکر قلبی می‌گردد با مرگ، ذکر خود را از دست

نمی‌دهد و آن ذکر را به هنگام مردن و بعد از آن، در ملکوت و برزخ با خود دارد. آنان‌که اهل دنیا می‌گردند، چون معرفت و قرب ندارند، با مرگ، می‌میرند و از آنان جز تنی که خوراک حشرات و حیوانات و خاکی که غذای زمین می‌شود، چیزی نمی‌ماند. خاک زمین، تن مرده‌ی اهل دنیا را بیش از حشرات و حیوانات و بیش از مارها و عقرب‌ها می‌خورد. اهل دنیا در بدن خود محبوس هستند و ظهور برزخی آن‌ها جز یک نعش نمی‌باشد. در برابر، اولیای خدا وقتی وارد برزخ می‌شوند، حیات الهی دارند و صاحب ذکر و ملکوت و برزخ و صاحب دَم می‌باشند و در آن‌جا آسیبی نمی‌یابند. اگر سیستم ذکر قلبی در باطن کسی تعبیه شود، دیگر از وی خارج نمی‌شود و با او حیات ابدی می‌یابد و به هنگام مرگ نیز با او همراه می‌شود و مانند مال نیست تا از او جدا افتد و به وارثان منتقل شود. حقیقت اولیای خدا، جاودانه است؛ هرچند تن آنان را پاره‌پاره سازند. اهل دنیا با مرگ، حیران و سرگردان می‌گردند؛ ولی اولیای خدا حتی با بدترین مرگ‌ها نیز پایدار هستند و حتی در بحرانی‌ترین حادثه‌ها نیز ذکر خود را از دست نمی‌دهند و حقیقتی که خود دارند، با حقیقت ماندگار ذکر، آنان را حفظ می‌کند. کسی می‌تواند خود را از هیمنه‌ی سهمگین سکرات موت حفظ و حراست کند، که ذکر خدا یا یکی از اولیای او را در باطن خود داشته باشد و خود را در پناه آن ذکر قرار دهد. کسانی‌که ذکر ندارند، سخت‌ترین سکرات را خواهند داشت و صحنه‌هایی شبیه عذاب‌های دردناک جهنم برای آنان پیش می‌آید و مرگ، شروع سرگردانی و تنهایی و غربت آنان می‌باشد.

برای رسیدن به ذکر تخصصی قلبی و استمراری، باید ذکر ابتدایی و عمومی لفظی و ذکر جلی تقطیعی داشت. باید چندسال زیر نظر استاد کارآزموده و دارای دم، ذکر زمان‌بر جلی داشت تا به ذکر فرازمانی قلبی رسید که ذکر را جزو جدایی‌ناپذیر نفس قرار می‌دهد. کسی‌که ذکر قلبی دارد، حتی در زمان بیهوشی‌های پزشکی نیز از ذکر خود دست برنمی‌دارد و همنشینان خود را یاد می‌کند. بهترین یار و پناهگاه انسان در سکرات موت، ذکر قلبی است که شاغل و مانعی برای آن پیش نمی‌آید و البته این حقیقت، برای افراد عادی نیز قابل فهم و دریافت نیست.

برای آن‌که بتوان در تمامی دم و بازدم‌ها و در تمامی حال‌ها و مکان‌ها و موقعیت‌ها و لحظه‌ها و با هر کسی و در حال انجام کار ـ که دقت ویژه‌ی خود را می‌طلبد ـ ذکر داشت، باید به ذکر خفی رسید. ذکر خفی، نیازمند اراده است و با طول زمان به دست می‌آید تا فرد را در داشتن ذکر باطنی حرفه‌ای نماید. کسی که ذکر باطنی و خفی دارد و قلب وی به صورت اتومات، ذکر می‌پردازد، حتی در حال خواب نیز دارای ذکر است و ذکر وی هیچ‌گاه تعطیل نمی‌پذیرد؛ مگر آن‌که قلب وی دچار عوارضی جانبی شود که در این صورت، ذکر در لایه‌های باطن فرد می‌ماند و با او حتی در قیامت محشور می‌شود؛ هرچند فعالیت خود را در لایه‌های رویین و ظاهری از دست داده باشد. ما کسی را در ذکر، دارای موقعیت ممتاز و فردی حرفه‌ای می‌دانیم که توانسته باشد به ذکر خفی دست یافته باشد. چنین کسی در هیچ لحظه‌ای و در هیچ مکانی و حتی در سخت‌ترین شرایط کاری خود، ذکر خویش را از دست نمی‌دهد و باطن وی نمی‌گذارد

حتی یک ذکر از او فوت گردد. چنین ذکری در نَفَس‌های فرد تعبیه می‌شود و همان‌طور که تنفس به‌خودی خود انجام می‌شود، ذکر باطنی نیز به خودی خود رقم می‌خورد. درست مانند باستانی‌کاری که به صورت حرفه‌ای میل می‌ریزد و در چرخش پیوسته و مدام آن‌ها، نمی‌گذارد حتی یک میل از دست وی خارج شود و بیفتد و تمامی آن‌ها را نگاه می‌دارد.

کسی می‌تواند دارای ذکر قلبی باشد که پیش از آن در بیداری، خلوت داشته و با ریاضت‌های طولانی‌مدت زیر نظر مربی کارآزموده، صاحب همت شده، یا آن را به صورت عنایی و موهبتی دارا گردیده باشد. چنین کسی در حال خنده‌ی خود، ذکری پنهان دارد. افرادی که دارای تمکین می‌گردند، در هر لبخند و تبسمی که دارند، می‌توانند صدها ذکر باطنی تعبیه کنند؛ ذکری که هیچ نمود ظاهری ندارد و افراد ناآگاه ـ به‌ویژه ظاهرگرایان ـ وی را فردی غافل و فاقد ذکر می‌دانند؛ غافل از آن‌که در هر ذکر ظاهری‌ای که آنان دارند، وی صدها ذکر باطنی را با عمق و ژرفا و با خلوصی پر رونق از صفا و عشق در خود دارد؛ ذکری که به ریا آلوده نمی‌شود و گَرد سالوس نمی‌گیرد و برخلاف ذکر ظاهرگرایان، در مرتبه‌ی نفْس انجام نمی‌گیرد؛ بلکه با قلب ادا می‌شود و با هر کاری نیز سازگار است و ترک نمی‌گردد و مداومت آن تضمینی است و غفلت یا فراموشی بر آن، عارض نمی‌گردد.

ذکر خفی با خلوت و جلوت و با خوردن و آشامیدن و سخن گفتن و اندیشیدن و نوشتن همراه می‌شود، بدون آن‌که یکی مزاحم دیگری باشد و کم‌ترین خللی به آن وارد کند؛ ذکری که به مرتبه‌ی ظاهر نمی‌آید و در

نهانگاه باطن باقی می‌ماند. مداومت بر ذکر بدون اخلال در کارهای واجب، تنها با ذکر خفی و با ذکر قلبی سازگار است؛ وگرنه توصیه به داشتن ذکر لسانی با این‌همه تنوعی که در خود اذکار است و با توصیه به مداومت بر هر یک از آن‌ها، فرد بیکاری را می‌طلبد، که او نیز تنها می‌تواند بخشی از آن‌ها را بیاورد.

این ذکر خفی است که می‌تواند تنوع ذکرها را جمع کند و بر آن‌ها بدون تداخل و اخلال، مداومت دهد؛ بدون این‌که مانع از کارهای واجب شود. چنین ذکری حتی در حال نماز نیز جریان دارد و در تمام زمان روزه‌داری حفظ می‌شود و با رتق و فتق امور نیز خواناست و ذکر را مظهر «لا یشغله شأن عن شأن» می‌گرداند. کسی که به چنین ذکری دست یافته است، نه تنها با دست و زبان باطنی خود یک هندوانه‌ی ذکر، بلکه صدها هندوانه‌ی ذکر را برمی‌دارد. چنین فردی صاحب همت است و ضعف ندارد که نتواند با یک دست، چند هندوانه را بردارد. کسی که ذکر خفی دارد، چنان‌چه بر توانایی‌های اعطایی وی افزوده شود، می‌تواند تمامی عوالم، از ملک تا جبروت و حتی عوالم الهی را با یک دست بردارد. البته دستی که در نهایت، قلم می‌شود و بی‌دست می‌گردد و او تمامی عوالم را بی‌دست برمی‌دارد.

ما فضای صدور بسیاری از روایات ذکر را مقام بلند «ذکر خفی» می‌دانیم؛ وگرنه صِرف داشتن ذکر لسانی، توصیه‌ای است که انجام نمی‌پذیرد و مهمل می‌گردد. البته داشتن ذکر لسانی ـ به‌ویژه به هنگام اعطای نعمت‌ها ـ توصیه شده است. هم‌چنین برای رهایی از بیماریِ

خدافراموشی یا غفلت از خدا، می‌توان ذکر لسانی داشت. ذکر لسانیِ بنده سبب می‌شود که خداوند نیز بنده را ذکر نماید و بنده با این ذکرِ خدایی است که در حرز ذکر او قرار می‌گیرد و سلامت می‌یابد و فردی رها نیست تا شیاطین بتوانند وی را به‌راحتی مورد هجوم حمله‌های ددمنشانه و خبیث خود قرار دهند. ذکر لسانی، به‌ویژه به هنگام غضب و عصبانیت، آرامش‌زاست و اعصاب تحریک شده را فرو می‌نشاند. هم‌چنین ذکر می‌تواند شهوت برانگیخته شده به حرام را کنترل کند و اگر کسی با زنی نامحرم در خلوت قرار گرفته است، به مدد ذکر لسانی می‌تواند بر غلیان شهوت خود غلبه کند. البته ذکر لسانی این آسیب را دارد که با غفلت و فراموشی، قابل جمع است و می‌تواند چیزی جز لقلقه‌ی لسان، بدون توجه به حق‌تعالی، انجام گیرد.

به صورت کلی، ذکر تمرینی است برای با حق بودن و گذشتن از غیرها. کسی‌که ذکر می‌یابد، نخست خود را فراموش می‌کند و زنگار غیرها را از قلب خود می‌زداید تا قلب، تجلی‌گاه نور پروردگار گردد و او هم‌نشین و جلیس وی و میهمان دل او شود. کسی که یاد و ذکر حق را دارد، با ذکر او گام برمی‌دارد؛ بلکه با حق و به حق است که پا برمی‌دارد و پا می‌نهد؛ بلکه به گام‌های حق است که قدم به قدم می‌رود. کسی که ذکر خفی دارد، حق را میهمان دل خود و قوتِ قوّتِ باطن خود قرار می‌دهد و یاد خدا می‌خورد و حق را خوراک جان خویش قرار می‌دهد؛ زیرا خدا با هرچیزی و در هرجایی است. ذکر خفی، ذکری ارادی، حیاتی و طبیعی است که می‌تواند قلبی یا روحی باشد. صاحب ذکر خفی، می‌تواند مدعی شود

حتی یک لحظه بدون ذکر، نفس نکشیده و نمی‌کشد. رسیدن به ذکر خفی، دارای فرایندی تعلیمی است و با آموزش به دست می‌آید؛ اما متأسفانه زمانه‌ی حاضر، زمانه‌ی غفلت است و آموزش امور باطنی و ربوبی به رکود گراییده است و نه آگاهانی دارد و نه افرادی علاقمند که خواهان تعلیم آن باشند.

خاصیت ذکر نفسی و قلبی ـ که ذکری خفی است ـ این است که خواسته‌ای در آن نمی‌باشد و ذکر به عنوان غذا و قوت قلب می‌باشد و ملکوت‌آفرین است؛ به این معنا که حیات قلب باطنی با آن است و قطع شدن ذکر، به معنای قطع شریان حیات آن می‌باشد. قلب با این‌ذکر، با خداوند انس می‌گیرد و سبب عشق به حق می‌شود. چنین ذکری نه اِخباری است و نه انشایی؛ بلکه در مقامی بالاتر از این امور قرار دارد و طبیعت باطن است که ذکر را بدون دخالت دستگاه اراده، در ضمیر خود محقق می‌سازد.

ذکر نفْسی برتر از ذکرهای لفظی ـ اعم از اخبار و انشایی ـ است. ذکر نفسی در نفس و جان آدمی نهادینه می‌گردد، بدون این‌که به طمعی آلوده گردد. این ذکر از هرگونه خواسته و التماس، عاری است. ذکر نفسی، جزو طبیعت ذکرپرداز و از مراتب نفس او می‌شود؛ همان‌طور که تنفس چنین است. نفْس همان‌طور که با نَفس‌کشیدن‌های پی‌درپی و تنفس زنده است، زندگی باطنی و طهارت روح و حیات ماورایی خود را از ذکر نفسی می‌گیرد. هم‌چنین مبارزه با انواع بدافزارهای شیطانی و رفع موانع شر و بازدارنده‌های خُبث‌آلود، با ذکر نفسی ممکن می‌گردد و این ذکر، حکم زره

و همپا برای محافظت از ذکرپرداز را دارد. این ذکر، همانند سپری محافظ، فضای آسمان نفس و باطن را از هجوم تیرهای سوزان وسوسه‌ی شیاطین و انواع وسواس‌ها، پریشانی‌ها و پشیمانی‌ها حفظ می‌کند و به آن، سوختی از جنس صفا و روشنی می‌دهد و سنگینی‌های آن را دفع می‌کند تا برای بر شدن و عروج به ماورای ناسوت، آماده شود.

ذکر و دعا سلاح مؤمن و مغز عبادت و گوهر بندگی اوست؛ چنان‌چه دعاها و مناجات‌ها، ابزاری برای تعبیه‌ی ذکر خفی در نهاد باطن است. کسی که ذکر ندارد، در زیر نور مهتاب، عملیات جنگی می‌گیرد و در روشنایی روز، بدون هیچ گونه سلاحی، برای شیاطین و بدخواهان مسلح، قد می‌کشد و در چنین میدان رزمی، بلاپیچ و آبکش می‌گردد و روزانه ده‌ها آسیب و آفت را به جان می‌خرد. بیش‌تر مفاسد و مشکلاتی که در زندگی بشر امروزی می‌باشد، به سبب غفلت از ذکر و دعا و بریده‌شدن از عالم معنویت و غفلت از حق‌تعالی می‌باشد. این گزاره‌ای خِردپذیر و علمی است؛ بدون آن‌که اغراقی در آن باشد.

به هر روی، ذکر خفی، میدان دوام ذکر است؛ ذکری که در روایات زیر، به آن سفارش شده است.

> **۱** ﴿ علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام: يا موسى، لا تفرح بكثرة المال، ولا تدع ذكري على كلّ حال، فإنّ كثرة المال تنسي الذنوب، وإنّ ترك ذكري يقسي القلوب[1].

۱- الكافي، ج ۲، ص ۴۹۷.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند به موسی وحی نمود: ای موسی، از فراوانی مال، شادان مشو و ذکر مرا در هیچ حالتی رها مکن؛ زیرا فراوانی مال، گناهان را فراموش می‌سازد و رها کردنِ ذکر من، قلب‌ها را سخت می‌سازد.

۲ ﴿ حدّثنا أبوعبدالله الحسين بن محمّد الأشناني الرازي العدل ببلخ، قال: حدّثنا علي بن مهرويه القزويني، عن داود بن سليمان الفرّاء كذا، عن علي ابن موسى الرضا، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليهم‌السلام، قال: قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : إنّ موسى بن عمران لمّا ناجى ربّه قال: يا ربّ، أبعيد أنت منّي فأناديك أم قريب فأناجيك؟ فأوحى الله جلّ جلاله إليه: أنا جليس من ذكرني، فقال موسى: يا ربّ، إنّي أكون في حال أجّلك أن أذكرك فيها، فقال: يا موسى، أذكرني على كلّ حال[1].

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: موسی وقتی که پروردگارش با او سخن گفت، عرض داشت: پروردگارم! آیا تو به من نزدیکی تا تو را ندا دهم و با صدای بلند بخوانم، یا نزدیکی تا با تو نجوا کنم و آهسته سخن گویم؟ خداوند به او وحی کرد: من هم‌نشین کسی هستم که مرا ذکر گوید. موسی عرض داشت: پرودگارا! من در این حالی که هستم، مدتی معین را قرار دادم تا تو را در آن یاد کنم. خداوند فرمود: ای موسی، مرا در هر حالتی یاد نما.

۳ ﴿ قال أمير المؤمنين علیه‌السلام : مداومة الذكر خُلصان الأولياء[2].

حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمودند: مداومت بر ذکر، پیوند دوست‌داشتنی مقربان حق است.

۱- شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۸۲.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۰۷.

۴ ﴾ أيضاً عنه عليه السلام : مداومة الذكر قوت الأرواح ومفتاح الصلاح [۱].

و نیز فرمودند: مداومت بر ذکر، غذای روح‌ها و کلید درستی است.

۵ ﴾ أيضاً عنه عليه السلام : من عمّر قلبه بدوام الذكر، حسنت أفعاله في السرّ والجهر [۲].

و نیز فرمودند: کسی که دل خود را با دوام ذکر آباد دارد، کردارش در پنهان و آشکار نیکو می‌گردد.

۶ ﴾ أيضاً عنه عليه السلام : بدوام ذكر الله تنجاب الغفلة [۳].

و نیز فرمودند: با دوام ذکر خدا، غفلت زدوده می‌شود.

۷ ﴾ أيضاً عنه عليه السلام : واذكر الله في الليل والنّهار [۴].

و نیز فرمودند: خداوند را در تمامی شب و روز ذکر گویید.

۸ ﴾ روي عن رسول‌الله صلى الله عليه وآله : قال الله جلّ جلاله: يا بن آدم، اذكرني بعد الغداة ساعةً وبعد العصر ساعةً أكفّك ما أهمّك [۵].

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم، مرا بعد از صبحگاهان و بعد از عصر، ساعتی یادکن، تا امور مهم تو را کفایت کنم.

۹ ﴾ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد؛ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن يعقوب بن يزيد عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبدالله، عن محمّد بن مسلم قال: قال لي يا بن مسلم لا تدعنّ ذكر الله عزّ وجلّ على كلّ حال، فلو

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۱۱.

۵- شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۹۸.

سمعت المنادي ينادي بالآذان وأنت على الخلاء فاذكر الله عزّ وجلّ وقل كما يقول[1].

محمد بن مسلم گوید امام به من فرمود: ابن‌مسلم! ذکر خدا را در هیچ حالی ترک مکن؛ پس اگر اذان‌گو ندای اذان دهد و تو در دستشویی باشی، خدای را ذکر گو و آن‌چه را که اذان‌گو می‌گوید، تکرار نما.

۱۰ ﴿ وعن عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا بأس بذكر الله وأنت تبول، فإنّ ذكر الله حسن على كلّ حال، فلا تسأم من ذكر الله[2].

امام صادق عليه السلام فرمودند: اشکالی ندارد به آوردن ذکر خداوند در حال ادرار؛ زیرا ذکر خدا در هر حالی نیکوست؛ پس، از ذکر خدا ملول مشو.

این روایات، بر مداومت ذکر در تمامی حالات و کارها ـ از قیام و قعود تا راه رفتن و ایستاده بودن ـ توصیه دارد. دوام ذکر، حتی در حالت سخن گفتن، تنها در صورتی ممکن می‌شود که ذکر به قلب رسیده و خفی شده باشد.

شکل‌گرایی و ظاهرگرایی افراطی یا از دست دادن ظاهر و باطن‌گروی یک‌سویه، موجب پدید آمدن دو قطب متضاد و انحرافیِ «زهد منفی و دور از تعقل و قلندری بی‌بند و بارمآبانه» و «خردورزی شکل‌گرا و صورت‌محور خالی از معرفت و بی‌توجه به ملاک و معیار» شده است.

بسنده کردن به ذکرهای لفظی نیز چندان بار معنوی ندارد و به مرور

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- وسائل الشيعة (آل البيت)، ج ۱، ص ۳۱۰.

زمان، تبدیل به یک عادت می‌شود؛ اما ذکر قلبی ـ که مجاهدت و تلاش جوانحی است ـ چنان تأثیر و قدرتی دارد که از حیث تأثیر بر باطن، بیش از مجاهدت جوارحی و جهاد در راه خدا و هزینه‌ی مال در این راه، خاصیت دارد. بنابراین افراد فقیری که توان مشارکت در کارهای خیر همگانی را ندارند یا از توفیق حضور در جبهه‌ها محروم می‌باشند، می‌توانند با قلبی‌ساختن ذکر خود، از خواص آن امور بهره‌مند شوند[۱].

ذکر قلبی، فرد را به مدار معرفت وارد می‌سازد. ذکر کسی که دارای ذکر قلبی می‌باشد، دارای آثار حیاتی بیش‌تری برای جامعه می‌باشد تا کسی که با قدرت و ثروت خود، به مردم خدمت‌رسانی دارد و در کارهای خیر مشارکت می‌نماید. کسی که ذکر قلبی دارد، به عیوب نفس خود توجه می‌کند و آن را رام و مهار می‌سازد. آزادی نفسی بیش از آزادی بدنی و آزادسازی بردگان، خاصیت دارد؛ برای همین، در روایت آمده است: ذکر کسی که صد «الله اکبر» بگوید، برتر از عتق کسی است که صد بنده آزاد کرده است[۲]. کسی که دارای ذکر قلبی است، در کارهای خود، افزون بر حُسن فعلی، حُسن فاعلی دارد؛ اما کار خیری ـ مانند آزادسازی بنده ـ تنها ممکن است حسن فعلی داشته باشد و حسن فاعلی و نیت خیرِ آزادکننده با آن همراه نشود.

کسی که ذکر قلبی دارد، دارای قلب است و چنین قلبی باید قرب، لطف، صفا، جلا، محبت، مهربانی و عظمت داشته باشد تا بتواند به

۱ـر.ک : الکافی، ج ۲، ص ۵۰۵.
۲ـر.ک : همان.

صورت دایمی به خداوند توجه کند و ذکر او را بیاورد و توان این ذکر را به تمامی اعضا برساند. چنین کسی از جان و قلب خود مایه گذاشته است؛ اما هزینه‌ی پول برای آزادسازی بنده، به قدرتی بیرون نفسْ متکی است و معلوم نیست نفس دارای حسن باطنی و فاعلی برای انجام آن باشد.

ذکر قلبی، برتر از جنگ است؛ زیرا جنگ برای آن است که کلمه‌ی توحید اعتلا و ترویج پیدا کند و کسی که ذکر قلبیِ توحیدی دارد، آن را بدون جنگ و با تلاش خود، در خویش تعبیه نموده است و هدف جنگ ـ که همان توحید حق‌تعالی و یکتاپرستی است ـ را تأمین نموده است. چنین ذکری، یک سرمایه‌ی عظیم است که فقیر می‌تواند با آن، فقر مالی و امکاناتیِ خود را، که سبب فقر در امور معنوی و الهی می‌شود، جبران کند. این ذکر قلبی است که برتری آن بر جهاد با مال و جان و بر آزادسازی بندگان، مورد پذیرش است، نه ذکر لفظی که اگر به شکل و صورتْ محصور و محدود باشد، توان برداشتن چنین بار عظیمی را ندارد و حتی با تسبیحی که فرد دست می‌گیرد، مظهر سالوس می‌شود.

باید توجه داشت اگر فردِ سرمایه‌دار یا کسی که نیرومندی جسمانی دارد، هم از توان مالی و جسمی و هم از ذکر قلبی بهره ببرد، این توفیق مضاعفی است که خداوند به وی عنایت کرده است و چنین کسی از فقیری که فقط ذکر قلبی دارد، برتر می‌باشد[1].

ذکر قلبی، ملکوت انسان را می‌سازد. این ملکوت می‌تواند ژرفای

۱ـر. ک همان.

باطنی یابد و اوج بگیرد. کسی که ذکر قلبی دارد، در مسیر رشد خود به سوی بلندی‌ها بر می‌شود. وی موفق به فتح قله‌های بسیار بلند و سهمگینی می‌گردد که هیچ پدیده‌ای را یارای نزدیک شدن به آن نمی‌باشد. چنین کسی وارد فضایی می‌شود که خلوت محض است و اهل پرواز و بر شدن، یکی پس از دیگری به آن ورود می‌یابند؛ جایی که از دسترس شیاطین و اجنه خارج است. شیاطین در همین دامنه‌ها پرسه می‌زنند و آن‌جا ستیغی است که حتی فرشته‌ای هم‌نفس آدمی نمی‌گردد. آن‌جا فضایی است که نفْس در آن حضور ندارد؛ اما خطر سقوط هست؛ سقوطی که برآمده از درک عظمت الهی می‌باشد و برشونده، توان مقاومت در برابر آن را در خود نمی‌یابد؛ عظمتی مدهوش‌کننده از خدا؛ خدایی که دیگر قابل تحمل نیست؛ آن هم در فضایی که هیچ کس در آن پرسه نمی‌زند، تا چه رسد به آن‌که یاری‌کننده‌ای باشد! جایی که حتی بر خود نیز نمی‌توان ایستاد! کیست که بتواند با ذکر به این فضا وارد شود و توان بازگشت داشته باشد. همیشه پایین آمدن سخت‌تر از بالارفتن و برشدن است! خطر سقوط و احتمال نابودی در بازگشت از این قله‌ها بیش از خطر صعود به آن می‌باشد؛ قله‌هایی با دره‌هایی بسیار عمیق و صخره‌های بلند، صاف و بسیار لغزنده که اگر نگاه دیده را به زیر بیاورد، دهشت آن، ساقط‌کننده می‌گردد.

عوالم ذکر قلبی بسیار گسترده و وسیع است؛ عوالمی که هم ثبات در برشدن به آن‌ها و هم داشتن توان بازگشت از آن‌ها بسیار سخت، صعب و مستصعب است و داستان آن همانند فتح قله‌ی هیمالیا می‌باشد: قله‌ای

که در برخی از ایستگاه‌های آن جز برف و بوران و یخ چیزی نیست و کم‌ترین حیاتی در آن مشاهده نمی‌شود. قله‌های معنوی نیز چنین است. قله‌هایی که در تنهایی سیر می‌شود و هیچ کس و هیچ چیز با آدمی نمی‌ماند؛ نه همسری، نه فرزندی، نه پدری و نه مادری و نه خانه‌ای و خودرویی و پست و مقام و قدرت و سیاست و پولی! آن‌جا برای غرور و تکبر و منیت، جایی ندارد؛ زیرا برشونده خالی بودن زیر پای خود و احتمال افتادن را با تمامی شراشر خود حس می‌کند. در آن مکان، هیچ مزاحم و مانعی نیست، جز نگاه به بلندی و مرتبتِ آن که دهشت‌آور است؛ قله‌ای که ممکن است در منزلی از آن، راه بازگشت پیدا نشود و فرد برای همیشه در آن محبوس گردد و در ناسوت، تنها جسد بی‌حرکتی از خود باقی گذارد؛ جسدی که دیگر کارایی ندارد و باید همانند زباله‌ها دفن شود؛ اما محترمانه. مهم‌ترین خطر این بلندی‌ها، خود بلندیِ آن است. باید دیواری به اندازه‌ی آسمان را که صاف صاف است، بالا رفت و پایین آمد. بالا رفتن سخت است، اما پایین آمدن، از آن هم سخت‌تر! عوالم مادی و عوالم ماورایی دارای یک سیستم است؛ جز آن‌که ماورا بیان ندارد و به تصویر نمی‌آید. این قله‌ها در دسترس صاحبان ذکر حقیقی و واصلان به ذکر کامل می‌باشد؛ حقیقتی که با یک عمر زحمت و تمرین به دست می‌آید؛ اگر خدا بخواهد و عنایت کند. قله‌هایی که فتح آن، گاه شهادت می‌آورد و فرد را به مسلخ می‌برد. صاحب ذکر قلبی اگر اوج بگیرد، دارای چنین صفات حقیقی می‌شود و توان فتح قله‌های فوق سنگین را می‌یابد؛ قله‌هایی که چیزی در آن نیست و طمعی در آن یافت نمی‌شود و جز عشق

پاک و خالص، در میان نمی‌باشد. ذکر قلبی، دارای چنین مرتبه‌ی عالی‌ای می‌باشد.

با توجه به آن‌چه تاکنون گذشت، ذکرها قابل تقسیم به دو بخش اذکار قلبی و غیرقلبی می‌باشند. ذکرهای قلبی مخصوص کسانی است که دارای قلب و دل می‌باشند. زبان، هیچ‌گونه دخالتی در این گونه ذکرها ندارد. در حقیقت، ذکری قلبی است که فرد را به تخلق آن ذکر می‌رساند. خواب و بیداری برای ذکر قلبی تفاوتی ندارد. اگر کسی در سنین کودکی به چنین ذکری توفیق یابد، به عوالمی ورود می‌یابد و با افرادی محشور می‌گردد؛ اما دنیا از او گرفته می‌شود. ذکرهای معنوی و ذکرهای حقیقی از اقسام ذکر قلبی می‌باشد. ذکرهای حقیقی که وحدت با مذکور در آن ذکر می‌باشد، از ذکرهای معنوی بالاتر است. آیه‌ی شریفه‌ی زیر، ذکر قلبی را خاطرنشان می‌شود:

﴿الَّذِينَ آَمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[1].

همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد! آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

توان قلبی‌شدن ذکر می‌رساند که ذکر، پدیده‌ای زنده و دارای حیات و قدرت رشد و ارتقا می‌باشد. حیات ذکر، قابل شدت و ضعف و نیز قابل سلب می‌باشد. برخی از گناهان، می‌تواند حیات ذکر را سلب کند؛ بلکه حیات قلب را نیز بگیرد و آن را به قساوت بکشاند.

۱- رعد / ۲۸.

ذکرهای قساوتی

ذکرهایی که محصور در لفظ می‌ماند و صرف لقلقه‌ی لسان می‌گردد، اگر رعایت تناسب آن با فرد نشود، قساوت می‌آورد. افراد آلوده به گناه که بر انجام گناه خود اصرار دارند و از آن‌ها توبه نمی‌کنند و در همان حال، ذکر نیز می‌گویند، به قساوت دل دچار می‌شوند. کسی که از گناه خود توبه نکرده و ذکر می‌گوید، ذکر وی قساوتی و خطرناک است. ذکرهای قساوتی، بدترین نوع ذکر است که فرد با آن‌که ذکر می‌گوید، بر قساوت خود می‌افزاید و ذکر، علت قساوت قلب می‌شود. همان‌طور که نماز ـ که ذکر خاص است ـ فرد را از بدی‌ها باز می‌دارد، در برابر، بدی‌ها و گناهان نیز مانع از آوردن نماز و ذکر حقیقی می‌شود. حقیقت نماز و ذکر، معراج نمازگزار و ذکرپرداز است؛ اما نماز و ذکرِ هر فردی، فعل وی و معلول اوست و حیطه‌ی ظهور و بروز آن از حیطه‌ی فاعل آن ضعیف‌تر می‌باشد. بر این پایه، نماز و ذکر فرد گناه‌کار، دارای ظهوری آلوده می‌باشد و آلودگی، توان و قدرت چندانی برای آن باقی نمی‌گذارد تا سبب عروج مؤمن گردد؛ بلکه به عکس، به سبب آلودگی فاعل آن و سرایت آلودگی به این فعل، وی را سنگین‌بار می‌سازد و مانع بر شدن او می‌گردد. از سوی دیگر، آلودگی در فردی که اصرار بر گناه دارد، نمودی شدیدتر و قوی‌تر از ذکر ضعیف وی دارد.

برای ذکر باید صفای باطن داشت تا سبکبار گردید. ذکر کسی بردهنده است که در دل خویش مهر و محبت به پدیده‌های الهی و خداوند داشته باشد. فردی که دل وی به قساوت گرفتار است، و در مسارعه و مسابقه‌ی

خوبی‌ها و بدی‌ها، مغلوب بدی‌هاست، در خود درگیر می‌گردد. انسان درگیر با خود، با دیگر پدیده‌ها نیز درگیر می‌شود؛ خواه آن پدیده‌ها از حیوانات باشند یا از فرشتگان. قساوت دل وی او را به درگیری‌هایی می‌کشاند که نمونه‌ی آن، حتی در میان حیوانات وحشی یافت نمی‌شود. فرد درگیر با خود و دیگر پدیده‌ها ثبات قدم ندارد و هر روزی به طرفی می‌رود و به سویی میل می‌یابد. او به بیماری می‌ماند که فشار وی در نوسان‌های شدید است.

ذکرهای قساوتی، باطن فرد را تخریب می‌سازد و او را به بدترین بدی‌ها مبتلا می‌سازد. این ذکرها، فرد را به محیط‌های گناه می‌کشاند و او را گناه‌کاری حرفه‌ای می‌کند. وی در یک گناه، بی‌شمار گناه مرتکب می‌شود که خدعه و خیانت و دروغ، نقد رایج آن است. وی به ظاهر مسلمان است، اما کارهایی انجام می‌دهد که زنان و مردان کافر، مرتکب آن‌ها نمی‌شوند. او نجابت خود را از دست می‌دهد و به گرداب حرمانی عمیق گرفتار می‌شود. کسی که ذکر قساوتی دارد، در ظاهر، نماز می‌گزارد، دعا می‌خواند و ذکر می‌گوید و هیأت مسلمانی او فریبنده و چهره‌ی زهدگرای او خیره‌کننده است؛ ولی در باطن، جلادی است که برای آلودگی‌های خود فلسفه می‌آورد و از اعتماد به نفس خویش در ارتکاب جنایت‌های خود، ذره‌ای نمی‌کاهد؛ گویی خداوند به او امر نموده که چنین کند. او مصداق «ربَّ تال القرآن و القرآن یلعنه»[1] می‌باشد.

ذکر، مانند قرآن کریم، دارای حقیقت است و باطن فرد و حقیقت او را لحاظ می‌کند و بر پایه‌ی آن، با وی مواجه می‌شود. فردی که ذکر قساوتی

۱-بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

دارد، ملعون مذکور آن ذکر می‌گردد. ذکرهای قساوتی، همانند سم است. سم با آن‌که در دایره‌ی داروها جای می‌گیرد، ولی استفاده‌ی نادانسته و نابه‌جا از آن، خطر مرگ را در پی دارد. وجود همین ذکرها استفاده از متخصص ذکردرمانی و دوری از خودذکری را لازم می‌سازد.

باید توجه داشت قسی‌ترین افراد و شقی‌ترین آن‌ها در میان مسلمان‌ها می‌باشند. ابن‌ملجم مرادی، نمونه‌ای از شقی‌ترینِ اهل شقاوت می‌باشد. وی اهل ذکر و نافله بوده است؛ اما چنان بی‌رحم، خشن و قسی‌القلب می‌گردد که شمشیر آغشته به زهر بر فرق امیرمؤمنان علیه‌السلام فرود می‌آورد. وی به سبب همین نمازها، ذکرها و دعاهایی که داشته، چنین خشن شده است. البته این ادعایی است که باید آن را در آزمایشگاه ثابت کرد و تأثیر ذکر و عبادت نابه‌جا بر برخی مسلمانان را که در نطفه مشکل دارند، به دست آورد. اگر کسی بدون مربی و بدون ولایت از عبادات و ذکرهای اسلامی ـ اذکار آیات و روایات ـ استفاده کند، عبادات و ذکرهای وی قساوتی می‌گردد. دین‌هایی همانند مسیحیت که از ذکرهای متعالی بی‌بهره است و کوره‌ی آن چندان حرارتی ندارد، چنین پدیده‌هایی نمی‌پروراند. کسانی که از ذکرهای لفظی با گرفتن تسبیحی به دست، ناشیانه استفاده می‌کنند، در معرض چنین خطری می‌باشند و ممکن است ذکر نابه‌جا، آنان را به چنین حرمان‌هایی مبتلا سازد. ابن‌ملجم مَدهای «والضالین» را به لهجه‌ی عربی خود می‌کشیده است، اما نمازِ (ذکر خاص) لفظی وی، قلب او را سیاه کرده است که در بند قطام می‌آید. کسی که بخواهد در ظواهر و الفاظ ـ آن هم بدون مربی و بدون صاحب ولایت ـ بماند و

اندازه‌ی خود را نشناسد، خبیث خبیثان می‌شود؛ گویی در یک قابلمه، کاسه‌ای نمک می‌ریزد. استفاده از ذکر، حتی در مرتبه‌ی اذکار لفظی آن، یک علم و یک تخصص است. این فراورده، زمانمند و دارای تاریخ است و اگر از دفترچه‌ی راهنمای آن استفاده نشود، دل انسان را خراب می‌کند.

تبدیل ذکر قساوتی به اعراض از ذکر

کسی که بر قساوت دل خود ذکر می‌گوید و آن را در محیطی قساوتی می‌پروراند، رفته‌رفته از خود ذکر زده می‌شود و از آن اشمئزاز و اعراض می‌یابد:

﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُوراً﴾.

و بر دل‌هایشان پوشش‌ها می‌نهیم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی (قرار می‌دهیم) و چون در قرآن، پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی، با نفرت پشت می‌کنند.

اینان از ذکر الهی گریزان می‌گردند و تا نام و یاد خدا آورده شود، هم‌چون حیوانی رَم می‌کنند و اشمئزاز از ذکر دارند. کسی که از ذکر روی‌گردان می‌شود، دچار زندگی تنگ و سختی در دنیا و آخرت می‌شود. کسی که به سبب قساوت حاصل از ذکر، به اعراض از ذکر مبتلا می‌شود، فردی کافر و فاسق نیست؛ بلکه وی عنوان مسلمان را دارد و نخست به ذکر اقبال داشته و سپس از آن اعراض کرده است؛ چنان‌چه این مطلب از مفهوم اعراض به دست می‌آید؛ زیرا اعراض در جایی موضوع دارد که اقبالی پیش از آن بوده است. کسی که از ذکر اعراض می‌کند، حالی

وخیم‌تر از کسی دارد که ذکر برای او قساوت می‌آورد. چنین کسی به بدنگری، بددلی و سوءظن مبتلا می‌شود و به جایی می‌رسد که رسولان الهی را به‌راحتی تکذیب می‌کند. ذکر قساوتی اگر ادامه‌دار باشد و برای آن چاره‌ای درست اندیشیده نشود، به تکذیب خدا و رسولان الهی منجر می‌شود. چنین کسی به مراتب، بدتر از کافران می‌باشد. باطنِ اعراض‌کنندگان قسی القلب، به باتلاق و مرداب تبدیل شده و در آن کِشت و کار دارد؛ اما باطن کافران چون زمین بایری است که کشت و کاری در آن نیست و زندگی معمولی دنیا آنان را مشغول ساخته است؛ اما کسی که قساوت قلب و اعراض از ذکر دارد، به تمامی پی‌آمدهای اعراض از ذکر گرفتار می‌شود که آشکارترین آن، داشتن زندگی تنگ و احساس محدودیت‌های فراوان از ناحیه‌ی افراد و اشیای پیرامونی است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾.

ـ هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت مراحل متفاوت تنگ و سختی در زندگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا با دیگران برانگیخته و می‌رانیم.

جامعه نیز اگر از ذکر الهی روی‌گردان شود، عرصه برای آن تنگ و زندگی مردمان آن، سخت و تلخ می‌شود. انسان یا جامعه اگر به غفلت فرو غلطد، به جایی می‌رسد که خوبی‌ها اثر عکس در آن دارد و هرچه عطر عبادت و صفا بر آن زده شود، بوی گندِ کثیفی آن هویداتر می‌شود و آب

آن، مردابی شور می‌شود. برای نمونه، ماه رمضان که ماه عبادت است و بسیار شیرین و ملکوتی می‌باشد، برای فرد یا جامعه‌ی غفلت‌زده، به ماهی تبدیل می‌شود که بیکاری، پژمردگی، سستی، بی‌خیالی و تعطیلی را رونق می‌دهد و فیلم‌های این ماه، جای دعا و ثنا را می‌گیرد و ماه خیر و برکت برای آنان، به پر غفلت‌ترین ماه و پی‌آمد آن، به پرگناه‌ترین و بی‌خاصیت‌ترین ماه تبدیل می‌شود.

اگر غفلت بر کسی سایه افکند، وی چنان افول و سقوطی می‌یابد که ذکر برای او ناخوشی می‌آورد. ذکر الهی برای برخی از افراد، خوشایندی ندارد و ثقل یاد خداوند سبب می‌شود به آن پشت کنند. کسی که توان گفتن ذکر را ندارد یا برای نماز یا قرائت قرآن کریم بردباری ندارد، به نوعی آلودگی نفسانی مبتلاست. چنین کسی، نخست باید آلودگی نفسانی خود را مورد شناسایی قرار دهد و آن را از بین ببرد. آیه‌ی زیر می‌فرماید:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾[1].

و چون خدا به تنهایی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند، به‌ناگاه آنان شادمانی می‌کنند.

همان‌طور که اگر کسی دوست دارد نماز بخواند یا ذکر بگوید یا قرائت قرآن کریم داشته باشد یا به زیارت اولیای الهی برود، عامل مقرِّبی در او ایجاد شده است که به وی نشاط و خرسندی می‌بخشد، در برابر، اگر

۱- زمر / ۴۵.

کسی می‌یابد که درون خود، برای گزاردن نماز، انرژی و نشاط نـدارد و نسبت به امور عبادی و معنوی خـوشایندی در او نـیست، بـه مشکـلی دورکننده گرفتار شده است که نخست باید با عامل مبعِّدی که درون وی تعبیه شده است، مبارزه کند. چنین کسی مانند بیماری است که به سبب بیماری، اشتهای خود به غذا را از دست داده است و اگر کسی بخواهد وی را با فشارهای خارجی به خوردن غذا وادارد، ممکن است وی را به تهوع اندازد. در امور معنوی نیز کسی که به آلودگی باطن دچار شده است، عبادات برای وی ثقل دارد و لجن و کثافتی درونی، مانع از آن می‌شود که زلال عبادت برای وی گوارا باشد. نفس چنین شخصی به جای سوخت پاک، الودگی دارد که نـمی‌توانـد اسـتارت بـخورد و کسـالت از او جـدا نمی‌شود. البته کسالتی که ناشی از کار مضاعف و نیاز بدن به خـواب و استراحت طبیعی یا بیماری نباشد، بلکه کسالتی که عامل آن معصیت یا داشتن حقد و کینه در دل یا مصرف لقمه‌ی حرام است. استفاده از مال حرام از عوامل مهمی است که ثقل باطنی نسبت به امور عبادی و معنوی می‌آورد و مانع استارت نفس بـرای عـبادت و کـارهای خـیر مـی‌شود و اشمئزاز از ذکر و بدآمد از حق را در پی دارد. امری که بسیار خـطرناک است. چنین کسی می‌تواند ساعت‌ها با دیگران گپ بزند، اما توان این که دقایقی را با خدا مناجات کند، ندارد و عبادت بر وی سنگینی می‌کند. در حقیقت این بار سنگین معصیت و حرام است که بر پشت یا در دل وی نشسته و بر او سنگینی می‌کند و نمی‌گذارد وی برای عبادت، توان و نشاط داشته باشد. از این رو ذکری که می‌تواند اطمینان قلب آورد، برای وی نفرت‌زا می‌شود؛ ذکری که به تعبیر قرآن کریم مهد آرامش می‌باشد:

﴿الَّذِينَ آَمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[1].

همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

آیه‌ی شریفه‌ی زیر نیز از مردان بزرگی می‌گوید که اشتغالات زندگی، مانع از ذکر آن‌ها نیست. چنین کسانی باید از آلودگی‌هایی که برای ذکر، عامل بازدارنده می‌باشد، پاک باشند:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾[2].

مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیرورو می‌شود، می‌هراسند.

یکی از مهم‌ترین عامل‌های بازدارنده از ذکر، نفاق می‌باشد؛ چنان‌چه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً﴾[3].

منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند، با کسالت برخیزند، با مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند.

۱- رعد / ۲۸.
۲- نور / ۳۷.
۳- نساء / ۱۴۲.

برای توفیق یافتن به امر مهم ذکر و داشتن توان خدایادی، باید همواره از موانع ذکر دوری کرد. ریا، یکی از مهم‌ترین موانع ذکر است. ریا و نیز نفاق، سبب پوکی درون و نداشتن جوهره و اسطقس می‌شود و فرد را نسبت به ذکر خدا به سستی و اهمال می‌کشاند. منافقان و ریاکاران، اگر ذکری نیز داشته باشند، تنها در مرتبه‌ی ظاهر است و عمقی برای آن نیست. کسی که اهل نفاق باشد، تنها ذکر ریایی و ظاهری می‌آورد و تا به تنهایی و خلوت می‌رود، توان گفتن ذکر را از دست می‌دهد.

کسی که به نفاق آلوده است، نمی‌تواند ذکر حقیقی و معنوی بگوید. جوامعی که به نفاق آلوده می‌شوند، توفیق ذکر را از دست می‌دهند. بسیاری از افراد جامعه، تلاش‌های فراوانی در تمامی زمینه‌های علمی، مهندسی، تجاری و مانند آن دارند، اما نمی‌توانند ذکر بگویند. گاه ذکر به شکل مضحکی در برخی از حلقه‌های خانگی یا در خانقاه‌ها گفته می‌شود که جز ظاهر و پوسته‌ای از ذکر نیست و در مقام ذکر لفظی محبوس است. در این حلقه‌ها بیش‌تر گپ می‌زنند تا به حقیقت ذکر بیندیشند و بیش‌تر به دانسینگ‌های غربی یا سالن‌های سینما می‌ماند تا به مجلس ذکر معنوی. ذکر، دیگر آدمی خاص برای خود سراغ ندارد؛ تا چه رسد به آن‌که کسی بتواند آن را دانشی و علمی سازد. این بی‌توفیقی، پی‌آمد نفاق فراوان است.

گرچه ذکر خدا اطمینان قلب و آرامش روان می‌آورد و کسی که ذکر می‌گوید، معیت خداوند را با خود می‌یابد و با حق همراه می‌شود و حق را قُوتِ جان خود قرار می‌دهد و قوّت و قدرت می‌یابد و از این‌که در نیرویی

بی‌کران غرق است، احساس آرامش می‌یابد؛ **اما** همین ذکر، با قدرت بالایی که دارد، می‌تواند مغلوب اموری چون نفاق شود و به ضعف و سستی بگراید. نفاق، تخریب‌کننده‌ی شخصیت باطنی و درون انسان‌ها می‌باشد. برخی از امور است که می‌تواند همانند پیچکی، ذکر را درون خود بگیرد و خاصیت آن را خنثی کند. انسان را می‌توان به خودرویی بنزینی تشبیه کرد که بدون سوخت مناسب آن، توان حرکت ندارد و اگر در مخزن این خودرو، لجن ریخته شود، حرکتی از آن نمی‌آید. انسان نیز اگر به نفاق آلوده شود یا به برخی حرام‌ها و معصیت‌ها تن دردهد، حتی ذکر توان حرکت‌بخشی به آدمی را نمی‌یابد. افراد منافق یا ریاکار، نمی‌توانند ذکر کثیر داشته باشند و اندک ذکر ظاهری و ریایی که دارند، با نفاق و ریا درهم‌پیچیده می‌شود و خاصیت خود را از دست می‌دهد. نفاق، ریا و برخی معصیت‌ها، قوی‌تر از ذکر ظاهری است و فرد تا خود را از آن‌ها صافی نسازد، نمی‌تواند ذکر داشته باشد یا از ذکر اندکی که دارد، نتیجه‌ای نمی‌بیند.

عوامل گفته شده ـ یعنی نفاق و برخی گناهان ـ ذکر را به‌کلی خنثی و بی‌اثر می‌کند یا زمینه‌ی پرداختن به ذکر را از بین می‌برد و «ذکرفراموشی» و غوطه‌وری در غفلت را موجب می‌گردد؛ چنان‌چه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْماً بُوراً﴾[1].

می‌گویند منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم؛

۱- فرقان / ۱۸.

ولی تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا (آن‌جا که) یاد (تو) را فراموش کردند و گروهی هلاک‌شده بودند.

خاطرنشان می‌شود ذکر به لحاظ تکوین و اراده، دارای دو لحاظ عام و خاص می‌باشد. لحاظ عام و تکوینی ذکر به این اعتبار است که تمامی پدیده‌ها به صورت قهری و در فطرت و طبیعت خود، ذکر حق را می‌گویند؛ همان‌گونه که عبادت حق‌تعالی را دارند. در این لحاظ، میان مؤمن به خدا و کافر و منافق، تفاوتی نیست و همه‌ی گروه‌ها ذکر بسیط را می‌آورند و این ذکر، طبیعت آنان می‌باشد. این نوع ذکر، موضوع دانش ذکر نمی‌باشد؛ بلکه در این دانش از ذکرهای ارادی بحث می‌شود. ذکرهای ارادی، ذکر مرکّب می‌باشد. اراده‌ی این ذکر یا به صورت ذکر لفظی ظاهری می‌باشد و یا به صورت ذکر خفی قلبی.

افراد ضعیف در ذکرهای جلی، به ریا و دیگر انگیزه‌های نفسانی آلوده می‌شوند و ذکر در محیطی خلوت برای آنان مفید و مؤثر است. حضور در جمع و انجام کارها در ظاهر و علن، از اموری است که ضعف‌های آدمی را ظاهر می‌سازد. برای چنین کسانی، امور معنویِ ماندگار، اموری است که در خِفا و پنهانی انجام بگیرد؛ زیرا به ریا و دیگر انگیزه‌های نفسانی آلوده نمی‌شوند و شریک در کردار پیدا نمی‌کنند.

ذکر را باید هم در پنهانی و هم در خلوت انجام داد و آن را با نگاه به برنامه‌های تلویزیون یا شنیدن صدای رادیو یا استفاده از صفای خنکای محیط و مانند آن درنیامیزد، تا ذکر را با ذکر بیاورد، نه به مانند صفای خنکای هوا. به هنگام گفتن ذکر، نباید از تنقلات به گونه‌ی عام استفاده کرد تا ذکر بر حقیقت ذکر خود باقی بماند.

به هر روی، در امور معنوی، آن‌چه به عنوان سرمایه و پشتوانه قابل اعتنا می‌باشد، کردار خفی و پنهانی می‌باشد؛ البته اگر به صورت خالص برای خدا باشد؛ زیرا کرداری ارزش می‌یابد و بقا دارد که برای خداوند انجام گیرد. البته فرد اگر ضعیف نباشد، می‌تواند کردار خود را در ظاهر و علن نیز برای خدا بیاورد. چنین کسی چون مالک اشتر است که در جمع غافلان و اهل فرار ـ که ذهنشان به هر سمت و سویی می‌رود ـ جز سمت خدا، با شمشیر ذکر، جنگجویی می‌کند؛ اما به شرط آن‌که محتوا و حقیقت با آن باشد و بتواند ذکر را با حق‌تعالی پیوند دهد و آن را برای خدا بیاورد. چنین مبارزی، قهرمان میدان ذکر، هم در علن و هم در خفاست و چونان ستونی است که دیگران، به‌ویژه غافلان را به سوی حق‌تعالی و به سوی اتحاد و وحدت می‌خواند و از آنان نگه‌داری می‌کند. چنین کسی بر تمامی بهشت و بهشتیان، چیرگی می‌یابد و بر همه‌ی آنان ـ به تناسب سعه و بسطی که دارد ـ سایه می‌افکند.

پیش از این گفتیم با توجه به این‌که نماز، ذکر خاص می‌باشد و نیز با التفات به این‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾[1].

و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد. و به‌قطع، یاد خدا بالاتر است.

باید گفت: فحشا و منکر نیز از نماز و ذکر بازمی‌دارد. ذکر با همه‌ی بلندا و توانی که دارد، گاه مغلوب یک فحشا یا منکر می‌شود و یا اثربخشی خود

۱- عنکبوت / ۴۵.

را از دست می‌دهد و یا به‌طور کلی توفیق ذکر از انسان سلب می‌گردد. «ذکرِ بالاتر خداوند» که در این آیه آمده است، می‌تواند تعقیبات نماز باشد.

به هر روی، ذکر خداوند، هم عاملی بازدارنده از معصیت و ظلم است و موانع را از انسان دور می‌کند و هم منفعت عنایت حق را در پی دارد؛ همان‌گونه که اگر شرایط آن مراعات نشود، دل را قسی و سخت می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که جایی برای نفوذ و رسوخ خود ذکر در آن نمی‌گذارد:

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

پس وای بر آنان که از سخت‌دلی یاد خدا نمی‌کنند؛ اینان‌اند که در گمراهی آشکارند.

کسانی که به سبب قساوت قلب، از ذکر خدا رویگردان می‌شوند، افرادی فهمیده هستند که ضلالت آشکار خود را می‌بینند؛ اما از گمراهی خود به سبب عناد و لجاجتی که دارند، دست برنمی‌دارند. آنان عالمانه و آگاهانه به حق پشت می‌کنند و به جنگ خداوند می‌روند؛ آن هم نه با قلب‌هایی که قساوت گرفته است، بلکه یا قساوتی که قلب را در خود گرفته است. آیه‌ی شریفه، قساوت را وصف برای قلب نمی‌آورد؛ بلکه قساوت را اصالت می‌دهد و قلب را در پی آن می‌آورد و می‌فرماید: ﴿لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾. در این تعبیر، صفت پیش از موصوف آمده است و این می‌رساند قساوت چنین کسی بارز است نه قلب وی، و قساوت برای خود ساختاری مستقل یافته و به شاسی تبدیل شده است که می‌تواند رذیله‌های فراوانی بر آن وارد شود.

به صورت کلی، عواملی که قساوت قلب آورد ـ مانند فساد کردن، تجاوز و قتل ـ مانع ذکر است. ما عوامل قساوت قلب را در کتابی مستقل توضیح داده‌ایم. همان‌گونه که ذکرهای قساوت‌زا، آدمی را از خودِ ذکر بازمی‌دارد و ذکرِ ذکربرانداز می‌شود، لقمه‌ی حرام و ظلم نیز قساوت‌زاست و مانع ذکر می‌باشد. یکی از قواعد مهم ذکرپردازی، حلال‌درمانی است. دَمی می‌تواند ذکرِ اثربخش داشته باشد، که قوت و غذای آن، از راه حلال تأمین شده باشد؛ وگرنه لقمه‌ی حرام، دَم را وحشی، غیرسازگار و بی‌رحم و گوش را ناشنوا می‌گرداند و توان شنیدن را از آن می‌گیرد. گفتن ذکر و خوردن لقمه‌ی حرام، همانند ریختن لجن در مخزن خودروی بنزینی است که نه حرکتی برای آن می‌آورد و نه شتابی به آن می‌دهد و سیستم روندگی آن را مختل و ناکارآمد می‌سازد. برخی از آشامیدنی‌های حرام، هم‌چون شراب، چنان اختلالی در سیستم باطنی نفْس وارد می‌آورد، که در ورود به معنویت و غیب را به روی آن می‌بندد و به‌کلی زمینه‌ی گفتن ذکر را از فرد، سلب می‌کند.

هم‌چنین ذکر برای کسی اثربخش است که «انسان» باشد. کسی که صفات اولی انسانی را در خود ندارد و انسان نیست و نمی‌تواند احترام دیگران را رعایت کند و دردمند آنان باشد، از اذکار خود، خاصیتی نمی‌برد، جز قساوت قلب و خسران‌هایی که در جای خود از آن، سخن خواهیم گفت؛ چنان‌چه دین و شریعت برای «انسان» آمده است. کسی‌که هنوز انسان نشده است، و صفات انسانی ندارد، توقعی نیست که از دین نتیجه‌ای عاید خود سازد. در بحث خارج فقه نیز گفتیم، موضوع فقه، انسان است. از نخستین صفات انسانی، «انصاف» است. فرد بی‌انصاف،

انسان نیست، تا چه رسد به آن‌که بخواهد دین‌دار باشد. کسی‌که کردار دینی دارد، اما انصاف را رعایت نمی‌کند، اعمال دینی خود را به حسب عادت و زیست‌محیط خود می‌آورد؛ چنان‌چه برخی از کفار، برای زیبایی و مد یا به حسب عادت‌های برگرفته از زیست‌محیط خود، انواع ریش‌ها را به تنوع می‌گذارند؛ اما در اسلام، هرچه مصداق لحیه است، باید صدق داشتن مو کند و چنین استاندارد دینی‌ای، تنوع بسیار را از آن گرفته و به آن شکل‌هایی محدود داده است.

به هر روی، کسی که انصاف ندارد، کردار دینی ـ هم‌چون نماز، روزه و حج ـ را با تنوعی که دارد، برای خوشامد نفس خود و به تأثیر از عادات پیرامونی خود می‌آورد، نه به سبب توصیه‌ی دین؛ زیرا چنین کسی موضوع دین قرار نمی‌گیرد تا از آن، توصیه بپذیرد. کسی می‌تواند انسان باشد که ظلم بر هم‌نوع خود نداشته باشد و حقوق دیگران را محترم بشمارد و رعایت کند. کردار دینی، فرد در صورتی شرعی و الهی است که بتواند منسوب به شریعت گردد و کسی می‌تواند منسوب به دین شود و مسلمان نام بگیرد، که در ابتدا انسان باشد؛ یعنی دست‌کم دارای انصاف باشد و حقوق خود و دیگران را محترم بشمرد و تجاوز و ظلم به دیگران را روا نداند و خود را به ستمگری آلوده نسازد. روایت زیر نیز شاهدی بر این مدعاست؛ زیرا انصاف و کمک به برادر دینی را پیش از ذکر، آورده است:

«عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قلت: ما أشدّ ما عمل العباد؟ قال: إنصاف المرء من نفسه، ومواساة المرء أخاه، وذكر الله على كلّ حال[1].»

۱- الميرزا النوري في مستدرك الوسائل، ج ۷، ص ۲۰۹.

ابوبصیر گوید از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: محکم‌ترین کردار بندگان چیست؟ حضرت فرمود: انصاف از ناحیه‌ی خود، کمک‌کردن به برادر دینی، و ذکر خداوند در هر حالتی.

ذکر همان‌طور که با نفاق و ریا نمی‌سازد، با نان حرام، بی‌انصافی و ظلم و ستم هم سازگار نیست و چیزی جز لقلقه‌ی زبان و عادت نمی‌باشد. ذکر چنین فردی، همانند نمازهای شب حسن صباح و روزه‌های روز اوست که ظالمانه، بسیاری را آن هم به دست خود و نه به دست جلاد، می‌کشته است؛ گویی تخصص وی و ساختار روانی او بر مدار آدم‌کشی است؛ به اضافه‌ی انجام اعمال دینی‌ای که به آن عادت کرده است. نطفه‌ی چنین کسی باید از همانند حیض باشد که هنجار را با ناهنجار در هم می‌آمیزد. اعمال دینی‌ای که همراه با انصاف نیست و به ظلم آلوده است، ماندگاری ندارد و در همین دعا می‌ماند؛ نه بالا برده می‌شود و نه به آخرت منتقل می‌گردد؛ بلکه در مزبله‌های دنیا به عنوان زباله‌های کسی که انسان نیست و ظالم است، دفن می‌شود.

آیه‌ی بعد در نقطه‌ی مقابل فرازی که گذشت، می‌باشد و خشوع در پیشگاه قرآن کریم را زمینه‌ساز توفیق برای ذکر قرار می‌دهد؛ بنابراین تمامی عواملی که خشوع قلب را موجب می‌شود، از عوامل توفیق‌بخشی بر ذکر الهی است:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

خداوند، نیک‌نهادترین پدیده را، که کتابی گونه‌گون و تنوع‌پذیر است، فرستاده است. کسانی که دلهره‌ی بزرگیِ پروردگارشان را دارند، پوستشان از آن جمع می‌شود؛ سپس پوستشان و دلشان به سوی یاد خدا نرم می‌گردد. آن، راهنمود خداست که هرکه را آفریند، به سبب آن، راه می‌نماید و هرکه را خدا گمراه کند، او را رهنمودی نیست.

ذکر اخباری و انشایی

اذکار به‌طور کلی بر دو قسم عام و خاص می‌باشد. ذکرهای عام نیز بر سه گروه اولی، ثانوی و نهایی تقسیم می‌شود.

ذکرهای عامِ اولی، ذکرهایی اخباری است که هر کسی باید آن را داشته باشد و مانند خوراک‌های پایه و ضروری است که نبود آن‌ها آسیب‌زا می‌گردد.

ذکرهای ثانوی یا متوسط و ذکرهای نهایی اخباری نیز برای کسانی می‌باشد که در ایمان و معنویت نسبت به عموم افراد، در جایگاه بالاتری هستند؛ اما هنوز در سلک خاصان وارد نشده‌اند.

اذکار خاص، ذکرهایی است که با قصد انشا آورده می‌شود و ذکرپرداز، توانمندیِ انشای آن از ناحیه‌ی خود را دارد. این اذکار نیز بر سه گروه عمده می‌باشد: خاص، خاص الخاص و اخص الخواص.

هر دو قسم از اذکار یادشده، یا توحیدی است و یکی از اوصاف الهی را بیان می‌دارد و یا ولایی است. ما در «ذکردرمانی» با اذکار انشایی ارتباط داریم و سخن از اذکار اخباری، به لحاظ مخاطبان عمومی دانش ذکر می‌باشد.

دانش ذکر از نقطه‌نظر سلوک عملی، حایز اهمیت بسیار است. در واقع، ذکر خوراک انرژی‌بخش و حرکت‌زای سلوک عملی است و رکود و رونق سلوک عملی، تابع آن است. خوراکی که باید سیستماتیک وارد نفْس شود تا شتاب‌بخش حرکت آن و دوردهنده به آن باشد. خوراک حرکت‌زای نفس، یا شکل دعا و ظاهر واژگان را دارد و یا امری نفسی است که قالب الفاظ را ندارد.

ذکر لفظی نیز یا صبغه‌ی «اِخبار» دارد و یا به قصد «اِنشا» پرداخته می‌شود.

در ذکر اِخباری، ذکر دارای طریق صدور است و باید آن را از یکی از حضرات معصومین علیهم‌السلام دریافت داشت. در ذکر صدوری، مهم‌تر از توجه به طریق صدور، التفات به وجه صدور می‌باشد. در وجه صدور، بررسیده می‌شود که این ذکر، مناسب چه کسی است و چه اثری بر آن مترتب است و آیا خاصیت آن همگانی است یا به فرد مخاطب و کسانی که شرایط وی را دارند، اختصاص دارد و موضوع ذکر، فرد خاص می‌باشد؛ اما فرد خاصی که قابلیت الگوبرداری دارد.

در ذکر اخباری، قصد تقلید می‌شود و ذکر به تقلید از معصوم و به زبان وی گفته می‌شود و هدف در آن، نیل به ثواب و تشبه به معصوم، در عمل ذکرپردازی است؛ نه یافت نتیجه‌ای خاص. ذکر اخباری با درست بودن طریق صدور، مجوز می‌یابد و نیاز به مربی ندارد؛ هرچند اخذ آن از مربی، همانند مشاوره برای تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان، شرط زندگی سالم است.

کسی که می‌خواهد عمل خود را به اِخبار آورد، ظاهرِ کرده‌ی خود را بر اساس احکام شرعی و متناسب با الگو و سرمشقی که دارد، هماهنگ می‌سازد و برای مثال، «صلّوا کما رأیتمونی أُصلّی» را شکل می‌بخشد و در نماز خود به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشبه می‌جوید و اذکار را به نقل از آن حضرت و به لسان ایشان صلی الله علیه و آله می‌آورد. در چنین حالتی تنها هیأت و شکل نماز است که آورده می‌شود و نماز روحی نازل دارد و از حکایت نماز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تکرار آن، فراتر نمی‌رود.

قصد اِخبار، همانند گفتن فراز: «لا یعلم منه إلّا خیرا» در نماز میت است که چون امر شده است چنین بگویید، نمازگزار حکایت آن را می‌آورد و به کسی که بر او نماز می‌خواند توجهی ندارد؛ وگرنه کسی که بخواهد آن را به قصد انشا بگوید، تنها بر پیکر یکی از اولیای خدا ـ که جز خیر از آنان صادر نمی‌شود و هیچ کاستی و کژی در وجود آنان نیست ـ می‌تواند نماز میت بگزارد؛ وگرنه شهادت وی دروغ، باطل و معصیت می‌شود.

در قصد اِخبار، می‌شود عمل با ریا، شرک و ارتکاب گناه هم جمع شود.

قصد اِخبار ذکر، حالت گزارشگری دارد و نسخه‌ی برداشتن از واقعه‌ای است که دیگری آن را پدید آورده است؛ بدون آنکه نفس فرد در تولید آن، دخالتی داشته باشد. اما انشا، به معنای ایجاد کردن است و فرد با ساحتی متناسب از نفس تا روح، در تولید آن دخالت دارد و ساخت و پرداخت آن، به تمامی در دست وی می‌باشد. گاه کسی ذکری را اخبار می‌کند و آنچه را یکی از اولیای دین بر زبان آورده است، به تقلید از وی،

در خودگزارش می‌کند؛ چنین ذکری جهت اِخباری دارد. اثر ذکر اِخباری، بیش‌تر وصول به ثواب قرائت آن است و بیش از قرائت و توجه به لایه‌های سطحی نفس و به امور باطنیِ نزدیک به آن، خاصیتی ندارد. اما ذکر انشایی، تولید یک ذکر با موقعیت‌های خاص و کلاف درهم‌تنیده‌ی میان اجزای ظاهری و باطنی و شرایط مورد نیاز آن است که سبب ایجاد واقعه‌ای عینی می‌شود.

ذکر اخباری، امری اقتضاآفرین است و این ذکر انشایی است که توان حل مشکلات را دارد؛ به شرط آن‌که تمامی زمینه‌های انشای آن ایجاد شود؛ چنان‌چه در تهیه‌ی غذا باید تمامی مواد لازم آن فراهم گردد تا خوراکی مورد نیاز به دست آید.

ذکر انشایی، موضوع اصلی این کتاب می‌باشد و هرجا از آوردن ذکر سخن گفته می‌شود، مراد، ذکر انشایی و ایجاد آن با تمامی شرایط لازم ظاهری و باطنی است. این ذکر انشایی است که اثرگذار است و می‌تواند فردی را از تمامی تعینات برهاند و به مقام ذات وصول دهد یا به عوالم ربوبی بر دهد یا همسری شیرین و اهل محبت را به او ارزانی دارد یا برکت و رونق به مال او بخشد و آن را نعمت نماید و نقمت‌ها را از او دور سازد؛ یا به‌عکس، عزیزی را از او بگیرد یا آتش بر منزل وی وارد آورد یا او را در معرض تجاوز ناموسی قرار دهد یا تصادفی مرگبار برای وی رقم زند. ذکر اگر انشایی باشد، یا منفعت دارد و یا ضرری را دفع می‌کند و یا خود زیان‌آور و مُضِرّ می‌گردد. ذکر انشایی، نیازمند داشتن مربی، علم و آگاهی است. موضوع دانش «ذکردرمانی»، ذکرهای انشایی است، نه اِخباری. این

ذکر انشایی است که نیازمند ویزیت، طبیب و نسخه است؛ اما ذکر اخباری با توجه به آن‌چه در منابع نقلی آمده است، قابل استفاده برای تمامی اشخاص در هر سنی می‌باشد. ذکر انشایی اگر به‌درستی آورده شود، برای نتیجه‌بخشی، علیتِ تام دارد و مورد تخلف قرار نمی‌گیرد؛ ولی ذکر اخباری، تنها نقش اقتضایی دارد و ممکن است خاصیتی بر آن مترتب گردد؛ همان‌طور که جهت خلاف آن نیز ممکن است و در این صورت، اثری بر آن مترتب نمی‌شود و نتیجه‌ی آن، مورد توقع قرار نمی‌گیرد؛ هرچند اگر به قصد خیر و نیل به ثواب گفته شود، ذاکر بهره‌ی آن را می‌برد و استحقاق دریافت ثواب را می‌یابد.

در ذکر انشایی، مهم این است که معنای ذکر با تمامی ابعادی که دارد، دانسته شود و انشا، بدون در دست داشتن معنای صحیح ذکر، محقق نمی‌شود. تا معنای ذکر به دست نیاید، نمی‌توان در گفتن آن، قصد انشا داشت؛ بر این پایه، قصد انشا فرع بر تصوّر معنا، و تصوّر معنا فرع بر به دست آوردن اصل اشتقاق کلمه‌ای است که به عنوان ذکر قرار می‌گیرد. قصد انشا، مبتنی بر آن است که نخست معنای درست لفظ در ذهن نشسته باشد و با تصور ادراکی و ادراک تصوری، به استعمال آن پرداخته شود. قصد انشا، بدون توجه به ظرایف معنایی ذکر، ممکن نمی‌شود و کسی که نمی‌تواند ظرایف معنایی ذکری را به دست آورد، نمی‌تواند آن را به طریقی که متناسب است، انشا کند؛ در نتیجه، از آثار آن محروم می‌گردد. برای همین است که فقیهان، فتوا می‌دهند قصد انشا در نماز لازم نیست؛ زیرا با اندک غفلتی، معنای نماز از دست می‌رود. کسی می‌تواند

در قرائت قرآن کریم یا اذکار نماز، قصد انشا داشته باشد که به نهایتِ معنا رسیده باشد و معنای آیه را همان‌گونه بیاورد که مراد خداوند است و پیامبر اکرم ﷺ نیز همان معنا را قصد می‌کند.

کسی که معنای درست اذکار نماز را نمی‌داند، چنان‌چه در نماز خود قصد انشا داشته باشد و معنایی را اراده کند که درست نیست، نماز وی باطل است و طبیعی است چنین نمازی اگر ده‌ها سال نیز خوانده شود، خاصیتی برای آن نیست و از آن، اثری در نفس دیده نمی‌شود.

نیتی که برای گزاردن کاری می‌شود، یا اخباری است و یا انشایی. گاهی کرده‌ای به صورت اخباری آورده می‌شود و می‌شود کسی آن را به گونه‌ی انشایی بیاورد.

در قصد انشا باید حقیقت عمل را آورد و عظمت عمل، در قصد انشای آن است. عظمت و بزرگی، برای کسی است که بتواند رخ در رخ حق‌تعالی قرار گیرد و به کُنده بنشیند و به قصد انشا، ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بگوید و آن را از پیش خود بیافریند و خلق کند؛ نه آن‌که حکایتِ کرده‌ی دیگری را بازگوید. چنین کرده‌ای، عبادت تحقیقی و عملِ محَقَّق است. کسی که قدرت بر انشای عمل داشته باشد، تازه حکمت عملی دارد و اوست که می‌تواند کاری محکم را سامان بخشد.

کسی که قصد اخبار دارد، در حقیقت عملی را شکل نبخشیده و تنها حکایت قول دیگری را ظاهر کرده است. قصدِ فعل دیگری، از سنخ «اطاعت» است و نه از جنس «عبادت». عبادت، با قصد انشاست که محقق می‌شود.

کسی می‌تواند قصد انشا داشته باشد که معنای این ذکر را بداند و آن را بر حقیقت معنایی که خداوند قصد کرده ـ و به تعبیر علما، بر «ما انزل الله» ـ بیاورد؛ کسی که اهل یقین باشد و معنایی را که می‌آورد، با یقین کامل قصد کند؛ کسی که بداند کاف ﴿إِيَّاكَ﴾ را چگونه به خطاب آورد و به تشخص و شخصیت مخاطب، وصول داشته باشد.

کسی که عمل را با قصد انشا می‌آورد، باید بر تمامی حکمت، اشراف و وصول داشته باشد و جز خیر از او صادر نشود و جز به عشق، کار نکند.

کسی که چنین توانی ندارد و عبادت را به قصد انشا می‌آورد و در آن، درمی‌ماند، از اسلام به کفر و از طهارت به نجاست تبدیل می‌گیرد. بنابراین باید احتیاط کرد و چنین نباشد که با خواندن کتابی، هوس تقلید از اولیای الهی را داشت و باید اندازه‌ی خود را دانست. فرد ناتوان و ضعیف، باید عبادت خود را به زبان اولیای چهارده معصوم علیهم‌السلام و به نقل از آنان بیاورد؛ هرچند عبادتی که به قصد اخبار باشد، فاقد حکمت و صرف نقل است.

ذکری که به قصد انشا دور گرفته می‌شود، دارای وجه خاص می‌باشد و وصول به نتیجه‌ای معین، در آن منظور می‌گردد. کسی که قصد انشا دارد، ذکر را از نفس خود می‌آورد و برای این منظور، باید بتواند شرایطی که نفس مبارک معصوم، ذکر را در آن شرایط انشا نموده است، در خود پدید آورد و ارتقا به مرتبه‌ی معنوی ذکر داشته باشد. بنابراین، قصد انشای ذکری خاص، نیازمند مربی حاذقی است که شرایط باطنی و مرتبه‌ی معنوی هر ذکری را بداند و نفس، قلب یا روحِ مسانخ با آن را دریابد. بر این اساس، ذکر انشایی، افزون بر صحت صدور از معصوم،

نیازمند مربی مجتهدی است که زنده باشد و بتوان اجازه‌ی آوردن ذکر انشایی را از او گرفت؛ بنابراین، در باب «ذکردرمانی» راه تقلید از مربی درگذشته، بسته است و ذکر را باید از مربی زنده گرفت؛ برخلاف گزاره‌های فقه، که راه تقلید از مجتهدان درگذشته ـ با شرایطی که در جلد نخست کتاب «بلندای فقه» گفته‌ایم ـ در آن، موضوع دارد.

درست است که حضرات معصومین علیهم‌السلام انسان‌هایی فرازمانی می‌باشند و آن حضرات علیهم‌السلام بر تمامی زمان‌ها و مکان‌ها از ازل تا ابد، اشراف و برتری دارند، اما موضوع روایاتی که دارای ذکر انشایی است، از حیث مصرفی بودن آن، دارای موضوع خاص با شرایط محدود و اموری منحصر است و نمی‌توان از آن، به صرف استناد به حضرات معصومین علیهم‌السلام استفاده کرد. داشتن مربی زنده و گرفتن نسخه از وی، یکی از قواعد ذکردرمانی است و کسی می‌تواند در ذکردرمانی توانمند گردد، که دارای مربی حاذق و در محضر وی باشد.

ذکردرمانی ـ که مبتنی بر ذکر انشایی است ـ همانند استفاده از داروهای خاص است که با آن‌که کاشف دارو، فردی مشخص است و جهت مصرف آن را بیان داشته است، اما مصرف آن بدون نسخه‌ی پزشک زنده و ویزیت وی، ممنوع می‌باشد. استفاده از ذکر نیز به جهت نحوه‌ی مصرف، نیازمند ویزیتِ مربی ماهر در دانش ذکردرمانی است و نداشتن مربی در ذکر انشایی، همانند استفاده از ذکر اخباری بدون داشتن استناد صحیح می‌باشد؛ با این تفاوت که آسیب‌های ذکر انشاییِ بدون ویزیت مربی زنده، به تناسب ذکری که گفته شده است، گاه جبران‌ناپذیر می‌گردد.

هم‌چنین ممکن است این آسیب‌ها بر همسر، فرزندان و دیگر آشنایان وارد آید، که با توجه به نداشتن مجوّز، نوعی ظلم و تجاوز به آنان شمرده می‌شود.

بسیاری بدون توجه به قصد اخبار یا انشا، عمل می‌گزارند و در سویدای دل، قصد انشا دارند؛ همان‌طور که در بیش‌تر کردار و گفتار خود چنین قصدی دارند. برای نمونه، وقتی کسی می‌گوید: من شما را دوست دارم، گزاره‌ی وی حکایی نیست و حال دل خود را بیان می‌دارد؛ همان‌طور که در ادبیات گفته می‌شود اصل در تخاطب، انشای کلام است نه اخبار.

کودکی که نماز را از والدین خود تقلید می‌کند، از آن‌جا که مفهوم الفاظ را درک نمی‌کند و اِخبار را نمی‌شناسد، از نظر روان‌شناسی قصد انشا دارد.

بسیاری از افراد جامعه در سرگرمی‌ها و سخن گفتن‌های خود، قصد انشا دارند؛ یعنی خود آن‌ها هستند که سخن می‌گویند و سرگرم می‌شوند و چون در آن انشا دارند، دارای میل و اراده هستند و به میل خود چنین اموری را می‌آورند، از آن خوشامد دارند؛ ولی همینان چون به نماز می‌رسند، از آن‌جا که قصد انشا ندارند و باید قصد اخبار کنند و صورت نماز را آن‌گونه که گفته‌اند تقلید کنند، نماز برای آنان سخت و آزاردهنده و نوعی کار اجباری است؛ زیرا باید خود را در شکل و ساختار، با احکام شرعی همانند سازد.

در این‌جا می‌شود خرده‌ای بر فقه گرفت و آن این‌که فقه در عبادات، قصد اخبار را روا می‌داند، نه قصد انشا را، و مقلدان را به سمت عبادت

نازل و نقل حکایت سوق می‌دهد و از مرتبه‌ی عالی عبادت، که با انشا محقق می‌شود، منع می‌کند. اگر از نحوه‌ی بیان فقیه درگذریم ـ که حذر دادن از انشای عبادت به صورت کلی درست نیست ـ فقیه در این سخن به صواب رفته است؛ چرا که انشای عبادت، بسیار ثقیل و سنگین است و کسی که توان انشا نداشته باشد، چنان‌چه قصد انشا کند، نماز خود را باطل می‌سازد؛ ولی مشکل‌بودن قصد انشا، دلیل بر گریز از آن نمی‌شود؛ بلکه می‌توان بندگان را در ساختاری درست، برای تحقق آن تربیت نمود. این درست نیست که گفته شود آوردن عبادت با قصد انشا باطل است؛ بلکه درست آن است که گفته شود: «آوردن عبادت، خواه به قصد اخبار باشد یا انشا، درست است؛ ولی کسی که آن را به قصد انشا می‌گوید، لازم است بر معنای آن، اشراف و احاطه‌ی کافی داشته باشد و توانمندی لازم برای تحقق آن را در خود بیابد؛ وگرنه عبادت خود را در صورت عقیم بودن تلاش خود، باطل می‌سازد.»

انشای عبادت‌های تعیین‌شده در شرع، آن‌گونه که پیامبر اکرم ﷺ قصد انشا داشته‌اند، از فرشتگان برنیامده است و آنان حکایت و نقل عبادت پیامبر اکرم ﷺ را به میان آورده‌اند.

تا بدین‌جا گفتیم ذکر لفظی، «حاکی»، و مقصود و خواسته‌ی مورد نظر، ـ که هدف ذکر می‌باشد و همان نیل به قدرت پروردگار و وصول به اوست ـ «محکی» آن است. پیوند میان حاکی و محکی توسط ذکرپرداز و با حفظ شرایط ذکر، محقق می‌شود. این پیوند، یا به‌گونه‌ی اخباری آورده می‌شود و یا انشایی. ذکر اخباری، ذکر عام می‌باشد که موضوع دانش ذکر

نمی‌باشد و این ذکر انشایی است که ذکر خاص است. فایده‌ی ذکر عام، ثواب‌هایی است که برای آن نقل شده است؛ اما ذکر خاص، تنها به منظور تحقق محکی و خواسته‌ی مورد نظر ذکرپرداز آورده می‌شود. ذکر عام، به صورت تقلیدی و به لسان اولیای معصوم شریعت علیهم‌السلام گفته می‌شود و فهم و وصول به محکی و آثار آن، مقصود نمی‌باشد. البته امروزه با پیشرفت دانش‌ها، این‌گونه تقلید کم‌تر نمود دارد و افراد جامعه تا فلسفه‌ی چیزی را با جزییات آن ندانند و معنای آن را درک نکنند، تبعیتی از آن ندارند و کم‌تر افرادی یافت می‌شوند که کردار عبادی را به هدف نیل به ثواب‌های آن بیاورند.

در ذکر لفظیِ اخباری که تقلید بر آن حاکم است، فرد از امتیازات ظاهری برخوردار می‌شود؛ برای نمونه: همین که «لا إله إلّا الله» را بر زبان می‌آورد، خون، عرض و ناموس وی محترم می‌گردد و پاکی و طهارت دارد و نجس نیست و این خود، یک رستگاری می‌باشد؛ اما ذکر خاص، ذکر انشایی است که نخست باید به فهم معنای آن رسید تا بتوان به محکی ذکر، وصول داشت.

ذکر خاص، از تقلید به دور می‌باشد و تمام تحقیقی است که با آن، خواسته‌ای محقق می‌شود. کسی می‌تواند قصد انشا داشته باشد که تمام ذکر و معنای آن را بتواند وصول داشته باشد و نیت خود را بر مدار آن تنظیم و تصحیح کند؛ وگرنه با پیشامد کم‌ترین اشتباه معنایی، نشانی ذکر تغییر می‌کند و به هدف اجابت نمی‌رسد. در قصد انشا، فرد به زبان خود، ذکر را می‌آورد و حصول به نتیجه، آن را ارزش می‌دهد. ذکر انشایی، امری

سخت و نوعی اِعمال قدرت باطنی می‌باشد؛ از این رو، موفق بودن در آن، در همین‌جا مشخص می‌شود؛ برخلاف ذکر اخباری عام که نیل آن به ثواب‌های وعده‌شده، در آخرت فهمیده می‌آید.

نخستین امر در تحقق ذکر انشایی، تصحیح نیت می‌باشد. کسی در ذکر انشایی موفق می‌شود که اهداف خودخواهانه نداشته باشد و نیت خویش را با حق‌تعالی صافی سازد؛ به‌گونه‌ای که اگر خداوند، تمامی جواهرات عالم را به دست وی بسپرد، حتی ریالی از آن را برای خود هزینه نکند؛ هرچند برای این امانت‌داری، ناسزاها بشوند و در نگه‌داری آنان، زحمت و رنج فراوانی بر آنان وارد شود.

با توجه به اهمیت نیت در ذکر خاص، باید گفت کسانی که به تخصص ذکردرمانی رو می‌آورند، یا از اولیای الهی می‌باشند ـ که دانش ذکر به‌طور موهوبی به آنان داده می‌شود و در نیت خود، دارای عشق پاک و بی‌طمع می‌باشند ـ و یا افرادی هستند که موفقیت‌های جزیی و تجربی دارند. گروه دوم، اگر در مسیر سلوک خود موفق نگردند، به دنیا رو می‌آورند و با دانسته‌های خود کاسبی می‌کنند؛ اما افراد موفق در سلوک، همانند اولیای الهی علیهم‌السلام هیچ‌یک با دین خدا و آموزه‌های آن، کاسبی نمی‌کنند؛ هرچند ناچار باشند برای کسب رزق خود، کارگری کنند. آنان سلامت نیت خود را پاس می‌دارند و بر حول طمع نمی‌چرخند. افرادی که در ذکردرمانی دکان باز می‌کنند، افراد رفوزه‌ای می‌باشند که چون در سلوک خود موفق نبوده و عشق پاک و بی‌طمع نداشته‌اند، سقوط کرده‌اند؛ از این رو، خیرشان را طمع‌وار از مردم تلکه می‌کنند. برای ذکردرمانی، هیچ‌گاه نباید به سراغ

چنین افرادی رفت و فریب اطلاعات جزیی آنان را خورد که این دانسته‌های ناچیز را متاع کلاه‌برداری معنوی می‌سازند. اینان همانند گچ‌کارهای دست و پا شکسته و بوکسورهای رمیده‌اند که بسیار خطرناک می‌باشند.

گروهی از افراد موفق در دانش ذکردرمانی نیز موفقیت خود را مدیون شیطنت و سرسپردگی به جناب ابلیس می‌باشند. آنان از سحر، جادو، اوراد و طلسمات شیطانی بهره می‌برند و با در اختیار داشتن ذکرهای مستجاب، به تلکه‌گیری از مردم رو می‌آورند؛ همان‌طور که بعضی از ورزشکارانِ دارای زور بازو، چنین می‌باشند و تلکه‌گیر یا شَرخر می‌شوند؛ اما اولیای حقیقی خدا، با آن‌که قدرت دارند و مقبول درگاه الهی می‌باشند، توان خود را کتمان می‌کنند و با آن توانمندی‌ها، به کاسبی و کسب درآمد نمی‌پردازند. آنان در پی ارتقای خیرات می‌باشند و در ملکوت آسمان‌ها سیر می‌کنند و خود را از حریم بندگان خدا دور می‌دارند. آنان با ذکر، نیرو و انرژی می‌گیرند که سیر بیش‌تری در ربوبیات داشته باشند و ارتقای معنوی خود را اوج دهند.

ذکر، یک باشگاه است که اولیای الهی به مدد وسایل توانمندکننده‌ی آن، که همان انواع ذکرها می‌باشد، و با تحمل آفات و آسیب‌های ذکرهای معنوی و بردهنده ـ که اوج سلوک و تماشای اسما و صفات ربوبی و انس با حق‌تعالی و قرب به او و بسط یافتن تا مرتبه‌ی اطلاق تنزیلی می‌باشد ـ خودِ خَلقی خویش را از دست می‌دهند و حق در جای آنان می‌نشیند تا در این باشگاه، پرچمِ «یک دیار آباد بس است» را به اهتزاز درآورند و سرود «**حق هو**» سر دهند.

ذکردرمانی می‌تواند چهره‌ی «شیطانی» یا رحمانی داشته باشد. ذکردرمانیِ رحمانی، قداست، پاکی، طهارت و صفا دارد و در پی کاسبی و تجارت نیست؛ اما در ذکردرمانی شیطانی، صاحبان قدرت باطنی شیطانی، همانند بوکسورهای اوباش و رذل ـ که با توان خود به زورگویی رو می‌آورند ـ با توان خود کاسبی می‌کنند. اینان کسانی هستند که به سیر و سلوک می‌پردازند و در سنگلاخ‌های آن و در وادی‌های بلاخیز آن می‌بُرند و مردود و گمراه می‌گردند. اینان با قدرت‌های شیطانی‌ای که کسب می‌کنند، به هرجا بزنند، مثل تبر می‌شکنند. برخلاف اولیای حقیقی خدا که قدرت دارند، ولی تمکین آنان مانع از استفاده‌ی نفسانی از آن می‌شود. آنان به پهلوانی نجیب و جوانمرد می‌مانند که حتی اگر به وی دشنام دهند، آرام در جای خود قرار دارد و برانگیخته نمی‌شود. آنان با کسی دشمن شخصی ندارند؛ اما از این قدرت، گاه برای خدا ـ نه برای خود ـ استفاده می‌کنند. دشمنان اولیای خدا از آنان حساب می‌برند؛ چرا که می‌دانند آنان دارای قدرت‌های باطنی می‌باشند.

وصف و اثر ذکر

هر ذکری دارای دو گروه عمده‌ی اوصاف و آثار می‌باشد. اوصاف و آثار هر ذکر نیز، یا لحاظِ فعلی دارد (که به ذکر به عنوان یک فعل نگاه می‌شود) و یا لحاظ فاعلی، که مرتبه‌ی ذکر در باطن ذکرپرداز اعتبار می‌گردد و انگیزه‌ها و مقاصد وی در آن دخالت می‌یابد؛ بنابراین می‌توان مباحث ذکر را در هیأت چهار بخش یادشده طرح کرد.

وصفِ ذکر، امر متلبس به آن و دخیل در هویت ذکر می‌باشد؛ مانند

حرارت آتش یا خوبی و صفای باطن یک انسان. وصف ذکر، کیفیت آن می‌باشد و میزان قرب‌بخشی آن به خداوند و ارزش ذکر بر پایه‌ی آن می‌باشد. اثر ذکر، نتیجه‌ی ذکر و فعل آن است؛ مانند طبخ غذا با حرارت آتش، یا دستگیری از دیگران که نتیجه‌ی خوبی و صفای فرد است. بر این پایه، اوصاف ذکر، مقدم بر آثار آن است؛ به این معنا که نتیجه‌ی هر ذکری وابسته به اوصاف ذکر و تابع آن است. برای شناخت آثار یک ذکر، باید صفات آن را شناخت.

گفتیم برای گفتن ذکر، باید بنا را بر کیفیت گذاشت و کمیت را به گونه‌ی تبعی و فرعی به مقداری که کیفیت را ارتقا می‌بخشد و ذکر را به نتیجه می‌رساند، اهتمام داشت. برای تحقق این مهم، باید به اوصاف ذکر نظر داشت.

کسی از ذکر خود نتیجه می‌بیند که اوصاف هر ذکر را بشناسد و آن را رعایت کند. برای نمونه، صفت ذکر سبحان‌الله ذکرپردازی نفسی است و برای دیگری عقلی یا روحی. ذکر نفسیِ تسبیح، یک خاصیت دارد و ذکر عقلی آن، اثری دیگر و خاصیت ذکر روحی تسبیح، به کلی با تسبیح نفسی یا عقلی متمایز می‌باشد.

برای به دست آوردن آثار و خواص بسیار بلند و والا از ذکر، نخست باید صفات ذکر را شناخت و خود را با آن صفات همراه ساخت. این کار مانند نشستن در کشتی در دل دریا یا بر خودروی سواری می‌باشد که فرد را به خودی خود به مقصد می‌رساند؛ هرچند وی در کشتی یا خودرو در خواب باشد. در ذکر، همراه ساختن خود با صفت هر ذکر، امر بسیار مهم

و تأثیرگذاری است. تمام ذکرهای انشایی که بدون توجه به صفت آن گفته می‌شود، عقیم می‌گردد. برای گفتن ذکر، باید تمامی اوصاف یک ذکر را شناخت.

کسی که صفت ذکر را می‌شناسد و آن را می‌آورد، با ذکر خود همدم و هم‌ناله می‌شود و گاه صدای باطنی ذکر خود را به گونه‌ی انعکاس و با برخورد با دیگر پدیده‌ها می‌شنود. هم‌چنین وی می‌تواند صدای باطنی تسبیح پدیده‌ها را دریابد.

اهمیت شناخت صفت ذکر در دانش ذکردرمانی، همانند اهمیت شناخت رب در سلوک معنوی می‌باشد؛ همان‌طور که سلوک، بدون شناخت رب، شکل نمی‌گیرد؛ وگرنه فرد به پرسه‌زنی‌های بی‌مورد و سرگردانی مبتلا می‌شود. کسی که رب خود را نمی‌شناسد، در اراده‌ی خود سرگردان می‌باشد. شناخت رب سبب می‌شود ربّ، باطن فرد را مدد و هدایت کند و او را در خود و در پدیده‌های هستی سرگردان نمی‌گذارد و مسیر مشخصی به او می‌دهد؛ هرچند وی به آن توجه نیابد.

شناخت صفت ذکر، سبب می‌شود تقارب ذکرپرداز با پدیده‌های هستی به دست آید. این تقارب، سبب می‌شود به هنگام گفتن ذکر، امور متناسب با آن، به ذهن وی آید. این تداعی‌های ذهنی، امری اتفاقی نیست و با باطن ذکرپرداز و شاکله و شخصیت او سازگاری دارد. بر اساس این ذهنیت‌ها می‌توان صفت ذکر هریک از ذکرپردازان را به دست آورد. برخی دارای صفتی در ذکر خود می‌باشند که آنان را به مقامی می‌رساند که با گفتن یک تکبیر، تمامی پدیده‌های هستی با او هم‌کلام می‌گردند و به

تسبیح و تکبیر الهی مشغول می‌شوند. نمونه‌ی چنین ذکری در قرآن کریم برای حضرت داوودعلیه‌السلام گزارش شده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾[1].

وکوه‌ها را با داوود و پرندگان به نیایش واداشتیم و ما کننده (ی این کار) بودیم.

فرکانس‌های صوت معنویِ (تسبیح) این پدیده‌ها در هم انعکاس داشته و حضرت داوودعلیه‌السلام افزون بر صدای تسبیح خود، صوت کوه‌ها و پرندگان را با خود همراه می‌دیده است. کسی که به چنین عوالمی ورود می‌یابد، گاه از ذکر مدهوش می‌شود و به چنان لذت و مستی معنوی‌ای می‌افتد که ترک خواب و خوراک و لذت‌های محسوس مادی می‌کند و با چشیدن مزه‌ی آن امور، امور دنیایی برای وی بی‌مزه می‌گردد. یافت فرکانس صوت معنوی و اذکار پدیده‌ها، نیاز به حال و هوا و مسانخت لازم با آن دارد و به‌راحتی به دست نمی‌آید.

هدف دانش ذکر در بخش سلوک معنوی آن، وصول سالک ذکرپرداز به چنین بلنداهایی است؛ وگرنه محصور ماندن در ذکر لفظی ـ همان‌گونه که در جای خود آمد ـ می‌تواند آسیب قساوت قلب، بی‌تفاوتی، دلسردی و بی‌اعتقادی به امور غیبی و حق‌تعالی را در پی داشته باشد؛ زیرا چنین افرادی با مشاهده‌ی نتیجه‌بخش نبودن ذکرها و عبادت‌هایی که داشته‌اند، به جای اتهام وارد آوردن به ذکری که می‌گویند و متهم کردن خود در ناآگاهی به اوصاف ذکر و اعتراف به اختلالات و کاستی‌های ذکر خود، امور معنوی و اعتقادی را متهم می‌سازند و آن‌ها را فاقد حقیقت می‌دانند

۱-انبیاء / ۷۹.

و از نتیجه‌بخش نبودن ذکر خود، حقیقت نداشتن امور معنوی را نتیجه می‌گیرند؛ نه کاستی‌داشتن مقدمات و شرایط ذکر خود را و این‌که وی در ذکری که گفته است، وصف آن را نشناخته و آن را پی‌گیر نبوده است و با پدیده‌ای سرعتی حرکت نکرده و آن را ملازم ذکر خود نساخته و نتوانسته با چیزی همراه شود. برای گفتن ذکر، باید با کسی همراه شد که ما از آن به عنوان «ملازم ذکر» یاد خواهیم کرد.

اوصاف ذکر، تنوع بی‌شماری به ذکر می‌دهد. ذکرهایی که در شریعت برای وقتی خاص رسیده است، عنصر زمان در آن دخالت دارد و زمان، وصف آن می‌گردد. ما در بحث تنوع ذکر، به پاره‌ای از اوصاف ذکر می‌پردازیم و تقسیم‌های ذکر را بر اساس آن می‌آوریم. برخی از اوصاف ذکر، به خود ذکر بازمی‌گردد و بعضی از آن، به ذکرپرداز به عنوان فاعل ذکر.

حالات مؤثر بر ذکر

در بحث از هر ذکری، باید تناسب‌های زمانی و مکانی آن را نیز آورد. وقت هر ذکر و نیز مکانی که ذکر باید در آن گفته شود، گاه دخیل در حقیقت ذکر می‌باشد و از اوصاف آن می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر این صفت، نادیده گرفته شود، ذکر خصوصیت و اثر خود را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌توان استفاده‌ی انشایی و اقتداری از آن داشت. دخالت این حالات و اوصاف در ذکر را باید با تمرین و تجربه به دست آورد؛ زیرا هریک از این اوصاف، تأثیر متفاوتی بر ذکرپردازان مبتدی و متوسط دارد. این ذاکران به ضعف‌هایی مبتلا می‌باشند و توان پرواز و شدتِ بَر شدن از

ناسوت و قرب به پدیده‌های ماورایی و حس نمودن آن عوالم را ندارند و همین حالات، ضعف‌های باطنی آنان برای وصول و قرب را جبران می‌کند؛ هرچند اهل نهایات و واصلان، به‌ویژه اولیای کمّل که کون مطلق و صلح کل می‌باشند و توانمند هستند، در هر حالتی، توان پرواز خود را دارند؛ بلکه آنان نیازمند چاشنی‌هایی برای داشتن فرود می‌باشند.

زمان‌ها و مکان‌ها و نیز حالات انسانی با هم تفاوت دارند و تمامی در ذکر مؤثر می‌باشند و اگر کسی بخواهد ذکرپرداز خاص و قدرتی و صاحب ذکر مستجاب باشد، نیازمند آن است که زمان‌ها، مکان‌ها و حالات ویژه‌ی هر ذکر را بشناسد و صفت زمانی، مکانی و حالتیِ ذکر را رعایت کند تا تناسب با سیر آفاق و انفس را لحاظ کرده باشد.

از حالات مؤثر در ذکرها فقر، شفاعت، جوار، مظلومیت و اضطرار می‌باشد. این حالات، فرد را برای قرب به عوالم ماورایی و پدیده‌های آن آمادگی می‌دهد و فرد باگفتن ذکر مناسب، با توجه به این‌که از ناسوت دور شده است، آسان‌تر می‌تواند این لایه‌های باطنی را حس کند و آن را بیابد.

گرفتن جوار، بسیار مهم است. جوار، شامل حرم‌های یکی از حضرات معصومین یا قبور اولیای خدا و نیز مسجد می‌باشد.

هم‌چنین کسی که در حال فقر می‌باشد ـ به‌ویژه اگر گرسنه هم باشد ـ حال مناسب برای ذکر را دارد.

گرفتن شفیع نیز برکارآمدی برخی ذکرها تأثیر دارد. شفیع می‌تواند پدر و مادر، فرد دلشکسته و ضعیف، فقیر، مظلوم، طفل یتیم، فرزند شهید، مربی و استاد یا یکی از اولیای حق‌تعالی باشد. هم‌چنین می‌توان برخی از فرشتگان مقرب را به تناسب کاری که دارد، شفیع قرار داد. مثل آن‌که برای

غلبه بر خصم و درهم‌شکستن بدخواه خود، عزراییل را شفیع درگاه حق‌تعالی قرار دهد. کسی که توان انس با پدیده‌ها را دارد، می‌تواند هریک از آن‌ها را شفیع درگاه الهی قرار دهد.

شفاعت، پیوند با واسطه‌ای مقرب می‌باشد. این پیوند، نیازمند قرب است. قرب لازم برای حصول شفاعت، نیازمند تناسب و هماهنگی روحی و معنوی با شفیع، برای جلب توجه و عنایت وی می‌باشد.

در میان حال‌ها، بهترین حالت انسانیِ مناسب برای ذکر، اضطرار می‌باشد. اضطرار، حالتی است که انسان به ناچاری گرفتار گردیده است و راه و پناهی برای حل مشکل خود نمی‌یابد. کسی‌که در حال اضطرار می‌باشد، هیچ توان و قدرتی ندارد و مانند هندوانه‌ای سرگردان بر روی آب می‌باشد که به هر فشار آب، چرخی می‌خورد. فرد مضطر، نه دیگر توان استجماع دارد و نه دیگر می‌تواندطلبی داشته باشد؛ بلکه وصف حال او، شعر زیر می‌باشد:

تا موج حادثات چه بازی کند که ما
با زورقی شکسته به دریا نشسته‌ایم
طفل زمان گرفت چو پروانه‌ام به مشت
جُرم دمی که بر سر گُل‌ها نشسته‌ایم

اضطرار، فرد را به جایی می‌رساند که بازی را ازروزگار می‌بیند و او تنها نقش تماشاگری خسته را دارد که ممکن است هر آن، قایق کوچک و شکسته‌ی وی به زیر آب فرو رود. کسی که بر قایق کوچک و شکسته‌ای در دریای بیکرانی سرگردان است، حالتی نزدیک به یأس دارد و توان طلب یا

استجماع برای او نمی‌باشد و مانند فردِ رهایی است که دیگر توانی ندارد تا کسی و چیزی را در خدمت خود گیرد.

صفت زمانیِ ذکر

زمان‌های مناسب برای ذکر عبارت است از:

الف)بعد از نیمه‌شب تا پیش از سحر (که به‌طور نسبی از ساعت دوازده تا دو بعد از نصف شب می‌باشد). این وقت، از بهترین و مناسب‌ترین وقت‌های ذکر است. هم‌چنین نیمه‌شب جمعه و شب‌های فرد ـ یعنی یکشنبه، سه‌شنبه و پنج‌شنبه ـ موقعیت ممتازی دارد. نیمه‌شبِ شب‌هایی که به عنوان شب قدر معرفی شده است نیز چنین می‌باشد.

ب)عصرگاهان، بعد از نماز عصر و به عنوان تعقیب نماز؛ به‌ویژه عصر جمعه که اهمیت بسیاری دارد و غربت زمان‌ها می‌باشد.

ج)تعقیبات نماز. برخی از ذکرها برای وقتی خاص؛ به‌ویژه بعد از نماز صبح و عشا، تجویز شده و در تعقیب آن می‌آید. قرآن کریم در آیه‌ی زیر به این اذکار اشاره دارد:

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ﴾[1].

و پروردگارت را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامدادان (او را) تسبیح گوی.

این آیه، خطاب مستقیم به پیامبر الهی (زکریا علیه‌السلام) دارد؛ گویی دیگران شأن در خورِ این خطاب را نداشته‌اند و این سخن، بدون وساطت و تفهیم نبی الهی در جان و دل بندگان نهادینه نمی‌شود و این امر، اهمیت ذکر در اوقات گفته‌شده را می‌رساند.

۱-آل عمران / ۱۴۱.

اهمیت ذکرهایی که برای بعد از نماز توصیه شده است، با توجه به این نکته نیز به دست می‌آید که این ذکرها بعد از نمازهای واجب شبانه‌روز می‌آید و گزاردن نماز، با همه‌ی اهمیتی که دارد، زمینه برای گفتن این ذکرها می‌شود و نرمش نفس و فضای مناسب باطنی برای نهادینه شدن این ذکرها را فراهم می‌کند و درصد اجابت آن را بالا می‌برد. فرد با گزاردن نماز، نفس خود را نرم و لین ساخته است. باید گفت همان‌گونه که اذان و اقامه، ورودی نماز می‌باشد، این ذکرهای تعقیبی نیز فرد را به مرحله‌ی کمال مطلوب می‌رساند و خروجی نماز دانسته می‌شود که کلاس نماز را تمام می‌کند و متمم آن قرار می‌گیرد. نفس انسان بر اثر ارتباطاتی که در شبانه‌روز با کارهای دنیوی، خوشایندهای نفسانی و فرایند درگیری‌ها و مشغله‌ها دارد، به خشکی معنوی، و به تعبیر دیگر، به غفلت مبتلا می‌شود و یکی از بهترین راه‌های نرم و رونده‌ساختن آن، استفاده از ذکرهای تعقیبی است. این ذکرها نرمش نفس برای انجام بهتر ارتباط با منبع قدرت بی‌پایان حق‌تعالی است. ذکرهای تضرعی در این میان، حایز اهمیت است و در برطرف ساختن خشکی نفس و زمختی و سختی و قساوت آن و زدودن غفلت‌ها از آن و توجه دادن خویشتن خویش به عظمت پروردگار و مرحمت‌های او، به صورت ویژه مؤثر و کارآمد است.

صفت مکانی ذکر

بهترین مکان‌ها برای ذکر، مکان‌های تاریک، قبرستان‌های متروکه و مساجد غریب و خلوت می‌باشد. خلوتی این مکان‌ها امتیاز آنان می‌باشد و سبب می‌گردد توان و قدرت نفس انسان با موانعی هم‌چون مشاهده‌ی چهره‌ی فردی ظالم یا بی‌نماز و تأثیرپذیری از هم‌جواری وی، برخورد

نداشته باشد و حرکت نفس، هم‌چون شما برخلاف جریان آب نگردد و نفس، خود را بهتر بیابد و بر شتاب خویش بیفزاید. توضیح مکان‌های مناسب برای ذکر، در پی می‌آید.

الف) مکان تاریک؛ به‌ویژه دل شب.

نخستین خصوصیتی که باید در انتخاب مکان ذکر رعایت شود، تاریک‌بودن محل ذکر می‌باشد. هرگونه روشنایی و نور برای استجماع، طلب و اقتدار مضرّ است. نور حاصل از جریان الکتریسیته، همانند شن‌های ریز و ماسه می‌ماند که بر نفس انسانی ریخته می‌شود و برای آن، عاملی تخریب‌گر و فاسدکننده می‌باشد. ضرر استفاده از این نورها چنان است که در صورت نیاز به چشم، باید از آن‌ها بهره برد. این نورها عمر را کوتاه می‌کند و نفس را سنگین و کثرتی می‌سازد. هیچ چیزی همانند نور، نفس را به کثرت آلوده نمی‌کند. تاریکی از شگردهای ذکرپردازان خاص و سالکان معنوی می‌باشد. آنان ذکرها و تمرین‌های خود را در تاریکی و دل شب ـ به‌ویژه نیمه‌شب‌ها ـ می‌آورند. منظور از دل شب، حیث زمانی آن نیست که بیش‌تر از آن سخن گفتیم، بلکه حیث مکانی آن لحاظ شده است که دارای خلوت و تنهایی می‌باشد؛ جایی که کسی در اطراف انسان نَفَس نکشد و دیگران از انسان دور باشند؛ جایی که صدایی نباشد و رفت و آمد و فعالیت، حتی به گونه‌ی تنفس، صورت نگیرد.

ب) قبرستان‌های متروکه و از کار افتاده که دیگر مرده‌ای در آن دفن نمی‌شود و کم‌تر محل آمد و شد زندگان است؛ مانند قبرستان کهنه و وادی‌السلام قم که این روزها رفت و آمد کم‌تری به آن صورت می‌گیرد، از بهترین محل‌ها برای گفتن ذکر می‌باشد.

ج) مسجد غریب که کم‌تر در آن رفت و آمدی صورت می‌گیرد.

افرادی که به مسجد می‌روند، عوارض گناهان خود را درون مسجد می‌ریزند و مسجد خلوت یا متروک، کم‌تر دچار عوارض ظلم و گناه انسان‌ها می‌گردد.

د) آب؛ به‌ویژه داشتن ذکر خفی در دریاهای خلوت.

ه) زیر آسمان.

مراحل ذکر مستجاب

ذکرپرداز برای آن‌که به ذکری مستجاب برسد، خود باید دارای پنج نوع ذکر کلی باشد:

الف) ذکر زبانی به انواع ذکرها که به صورت اخباری آورده می‌شود؛

ب) ذکر نعمت‌های الهی؛

ج) ذکرهای مخصوص پیشامد مصیبت؛

د) ذکرهای بازدارنده از معصیت؛

ه) ذکر مستمر.

این ذکرها را می‌توان با شرایط مختلف ـ برای نمونه، به گونه‌ی جلی یا خفی و در مرتبه‌ی نفس، قلب یا روح ـ داشت، که با احتساب موقعیت‌ها و شرایط گوناگون، تنوع فراوانی می‌پذیرد. ما از تنوع ذکرها، به‌ویژه از حیث صفت و اثر آن، بعد از این سخن خواهیم گفت؛ اما در این‌جا، تنها توضیح هریک از این ذکرها را با نمونه‌ای از آن، می‌آوریم.

الف) ذکر زبانی

ذکرپرداز برای آن‌که به ذکری مستجاب برسد، در مرحله‌ی نخست،

باید زبان خود را به ذکر مشغول دارد. هدف از ذکر زبانی، تنها اشتغال زبان می‌باشد. اگر انسان، زبان خود را بـه ذکـر الهـی مشـغول نـدارد، دچـار بازی‌های زبان، با قدرتی که در انواع سخن‌گویی دارد، می‌شود و به غفلت می‌گراید. ذکر اخباریِ زبان، عاملی مهم برای پیشگیری از گناهان زبانی می‌باشد؛ زیرا ذکر، زبان را به خود مشغول می‌کند و از چموشی و رمیدگی آن مانع می‌شود. زبان بیکار، به سخن‌گویی بی‌فایده مبتلا می‌شود و نفْس و خویشتن فرد را از او می‌گیرد و با رمیدگی خود، به هر چـیزی حـمله می‌آورد. ذکـر اخـباری، افسـار مـهار و کـنترل زبـان مـی‌گردد و بـرای او مشغولیتی ایجاد می‌کند تا عاملی مهم برای بازدارندگی از فسادانگیزی آن شود. در جامعه‌شناسی نیز گفته می‌شود آمار مفاسد و فجایع جامعه‌ای که به بیکاری مبتلاست، فراوان می‌شود و بیکاری با تخریب برابر است. زبان نیز که لیزی و لغزندگی دارد، با بیکاری بازنمی‌ایستد و نفس را به سمت و سوی سخن‌گویی از گناهان یا سخنان گناه‌آلود می‌کشاند و مهم‌ترین عامل برای فساد نفس و میل دادن آن به انجام گناه می‌شود.

زبان را باید چنان به ذکرگویی سوق داد که نفْس، ذکر زبان را به خود بگیرد و حتی آن را در خواب نیز بیاورد. بدین منظور، نباید لحـظه‌ای و موقعیتی از گفتن ذکر غفلت داشت و باز ایستاد. برای حفظ شماره‌ی آن نیز می‌توان از تسبیح استفاده کرد؛ اما نه به گونه‌ای که تسبیح مظهر سالوس و ریا شود. مهم‌ترین خاصیت ذکر زبانی ـ که ذکر به گـونه‌ی اخـباری آورده می‌شود ـ اشتغال زبان به ذکـر مـی‌باشد. بسـیاری از گـناه‌ها، دعـواهـا و دل‌مردگی‌ها از بیکاری زبان می‌باشد.

بالاتر از ذکر زبانی، صمت و سکوت است. اولیای خدا بـه صـمت می‌رسند. سکوتِ آنان از ذکر، قوی‌تر است. گاه، برخی از اولیای الهی که به هم می‌رسند، جز با سکوت، از هم پذیرایی نمی‌کنند. این یکی سکوت می‌کند و آن یکی نیز ساکت می‌ماند. آنان گاهی بـا صـمت و سکـوت، نسبت به برتری قدرت ولایی خود کشتی می‌گیرند و هیبت هـریک کـه دیگری را خسته کند و به سخن بکشـاند، در ولایت، قـوی‌تر مـی‌باشد. توانایی در ولایت، به توانایی در صمت و سکوت و کتمان منجر می‌شود. آنان که در ولایت قوی می‌باشند، وقتی به هم می‌رسند، نه این از او چیزی می‌پرسد و نه او از این یکی.

باید توجه داشت بار معنایی صَمت، بیش از سکوت می‌باشد. صمت، اقتدار در سکوت مـی‌باشد؛ درحـالی‌که هـر سکـوتی، هـمراه بـا اقـتدار نمی‌باشد.

از بهترین ذکرهای زبانی که به صورت اخباری گفته می‌شود، تسبیح، تکبیر، تهلیل و استغفار می‌باشد.

ذکرهای اشتغالی، از این حیث که فرد را به خلوت و دوری از کثرات متمایل می‌سازد، اهمیت دارد. بـرای داشـتن حـقیقت خـلوت، بـاید از سخن‌گویی خود کاست و اشتغال زبان به غیر ذکر را به حداقل رساند.

ب) ذکر نعمت

باید ذکر نعمت‌های الهی را داشت. ذکر نعمت به صرف توجه داشتن به نعمت‌بودن آن، محقق مـی‌شود و لازم نـیست بـه زبـان آورده شـود؛

هرچند سپاس زبانی آن، بهتر است و توجه بیش‌تری به نعمت‌بودن نعمت و سپاسداری آن می‌دهد. نمونه‌ی آن، دعای عرفه است. دعای عرفه، از بهترین ذکرهای نعمت می‌باشد.

خداوند در موقعیت‌های متفاوت، حامی خاص و پناه بنده‌ی خویش می‌باشد. یاد نعمت‌های الهی و امدادهای او در سختی‌ها، بیماری‌ها، گرفتاری‌ها و شداید، و یادآوری نعمت سلامتی عقل، ذهن و اعضا و جوارح بدن آدمی و داشتن سرپناه و مسکن و نیز والدین باایمان، همسر مناسب و فرزندان صالح، رفیقان شایسته و دلسوز، محیط زندگی و جامعه‌ی سالم، توانایی تحصیل علم، استاد و مربی مناسب و کارآزموده و نیز توانایی بر اطاعت از حق‌تعالی، انجام تکالیف الهی و دوری از گناهان، داشتن طهارت باطنی، معنویت و معرفت، ولایت، توحید و صفای باطن، تمامی نعمت است و نیازمند قدرشناسی، سپاسداری و شکرگویی می‌باشد. نعمت‌های خدا و خیرات او را باید دید، شناخت و شکر و حمد گفت و ذکر نعمت داشت؛ وگرنه گرفتاری به کفر و ناسپاسی، سبب ترک نعمت و از دست رفتن آن می‌شود. باید بر هر نعمتی شکر و حمد داشت؛ چنان‌چه کودکان را از طفولیت به هنگام نوشیدن آب، به‌گفتن نام مبارک امام‌حسین علیه‌السلام تربیت می‌کنند. دست‌کم در شبانه‌روز، باید لحظه‌ای یاد نعمت‌های الهی را، که هر کسی در آن غرق است، نمود و شکر و حمد آن را به‌جای آورد؛ وگرنه انسان به ناسپاسی و کفران نعمت مبتلا می‌باشد.

ذکرهای انذاری را نیز باید از اقسام ذکر نعمت دانست. نمونه‌ی ذکرهای انذاری چنین می‌باشد:

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾[1].

و آن‌دم که (موسی را) ندا دردادیم، تو در جانب طور نبودی؛ ولی (این اطلاع تو) رحمتی است از پروردگار تو، تا قومی را که هیچ هشداردهنده‌ای پیش از تو برایشان نیامده است، بیم دهی؛ باشد که آنان پندپذیرند.

ذکرهای انذاری بیش‌تر به انسان خاطرنشان می‌شود وی همیشه در امنیت نیست و عمر و نعمتی که در آن است، بیمه نمی‌باشد و ممکن است لحظه‌ای دیگر در ناسوت نباشد یا به حادثه‌ای سهمگین مبتلا شود و پی‌آمد کردارهای نادرست و ظالمانه‌ی خود را ببیند و نعمتی را که در آن مستغرق است، از دست دهد. مثال ذوب شدن یخ در آب، گویاترین مثالی است که این انذار را نشان می‌دهد. آدمی درگیر آفت‌ها و بلایایی می‌شود که گاه غیرمنتظره و غیر قابل پیش‌بینی است.

ج) ذکر پیشامد مصیبت

ناسوت با سختی‌ها و مصایب در هم پیچیده شده و آنکه می‌خواهد صاحب ذکر مستجاب گردد، مصایب فراوان‌تری پیش رو دارد و نیاز به منبع انرژی‌بخشی دارد تا بتواند توان خود را برای تحمل مصایب بالا ببرد. برخی ذکرها در برابر مصیبت، به آدمی قوت، قدرت، توان و انرژی می‌دهند. مصایب و گرفتاری‌ها انسان را تضعیف می‌کند و جبران و تقویت نیروهای از دست‌رفته با ذکرهای پیشامد مصیبت، حاصل می‌شود. برای

۱-قصص / ۴۶.

نمونه، ذکر قرآنی ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[1] از ذکرهایی است که فرد را نسبت به خویشتن‌داری در بروز مصیبت، واکسینه و نیز تقویت می‌کند. هم‌چنین ذکر تهلیل، می‌تواند فرد را به آرامش برساند و مانع عصبی‌شدن فرد گردد یا سبب می‌شود خشم فرد عصبانی فروکش کند. ذکر «**لا اله الا الله**» از ذکرهای نیروبخش و انرژی‌زا با پیشامد بلا و مصیبت می‌باشد و ناراحتی و اندوه را برطرف می‌کند. کسی که از داشتن همسر ناسازگار، فرزند فاسق، دوست بد یا استاد خام، ناراضی و اندوهگین می‌باشد، با این ذکر آرام می‌گیرد و برای مسلط شدن بر اعصاب خود و مدیریت و کنترل زندگی، توان و قوام می‌گیرد و سبب می‌شود تا بر مصیبت پیروز و سوار گردد و آن را مدیریت کند و از آن شکست نپذیرد؛ وگرنه در گرداب غم و مرداب اندوه می‌ماند و به گناه و معصیت و به ناشکری، کفران، ناسپاسی و به کفر مبتلا می‌شود.

د) ذکر بازدارنده از معصیت

اگر کسی ذکرهای بازدارنده از معصیت را نگوید، نفسی ضعیف و لیز می‌یابد که با پیشامد محیط گناه، کم‌ترین توان و مقاومتی برای مقابله با هوس‌های گناه‌آلود در خود نمی‌بیند و قدرت دفاعی و بازدارندگی خود را از دست می‌دهد.

ذکرهای بازدارنده بر دو گروه می‌باشد: ذکرهای تقویت‌کننده که فرد را توان می‌بخشد تا خود، از معصیت دور شود. دودیگر، ذکرهایی است که بر روی گناه در مجاری عالی آن وارد می‌شود و آن را به خودی خود طرد

۱- بقره / ۱۵۶.

می‌کند و گناه را از مجاری‌ای عبور می‌دهد تا به ذکرپرداز اصابت نکند. این ذکرها، قدرت دفع معصیت را دارد؛ هرچند ذکرپرداز در نفس و نهاد خود به معصیت و لذت آن، تمایل داشته باشد.

بخش نخستِ ذکرهای بازدارنده، نفس را زره‌پوش می‌سازد و به آن، ترمز و قدرت مهار و کنترل می‌دهد و خود به خود از محیط‌های معصیت دور می‌شود. نفس در پرتو ذکرهای بازدارنده، فارغ و صافی می‌شود و چنان قدرت و پهلوانی به خود می‌گیرد که معصیت را خود به خود و اتوماتیک‌وار از نفس دور می‌کند. کسی که با محیط‌هایی سر و کار دارد که می‌توان در آن معصیت نمود، چنان‌چه از این ذکرها بهره نبرد، با نزدیک شدن معصیت، به طرف گناه لیز می‌خورد و فاصله‌ی او و گناه، که بسیار بعید می‌نماید، به‌ناگاه به باریکی مویی می‌شود، بلکه خود را گناه‌کار می‌یابد.

باید توجه داشت عالم ناسوت، دار اسباب و مسببات می‌باشد و یکی از ابزارهای دورداشتن خود از گناه در این عالم، ذکر می‌باشد که برای نفس، حکم زره را دارد؛ همان‌طور که فوتبالیست برای دویدن در زمین ورزش به کفش مناسب و مبارز در میدان جنگ، به اسلحه و پوتین نیازمند می‌باشد و بدون آن، ضعیف و ناکارآمد می‌گردد.

ذکر استعاذه (***اعوذ بالله***) و نیز «***استجیر بالله***» از ذکرهای بازدارنده می‌باشد.

هـ) ذکر مستمر

ذکر استمراری، ذکری است که ذکرپرداز و نیز سالکان، در آن، مقام می‌گیرند و ذکر مخصوص آنان می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که سالک و ذکرپرداز از

آن، ارتـزاق روزانــه دارد. شـناخت مـقام و مـرتبه‌ی سـالکان و زُبـدگی ذکرپردازان، از ذکری که در آن مقام می‌گیرند و ذکر مستمر آنان می‌گردد، به دست می‌آید و حکم ستاره‌های نظامی را دارد؛ هـمان‌طور کـه مـرتبه‌ی سالکان از استاد آن‌ها شناخته می‌شود.

یکی در صلوات یا دیگر ذکرهای ولایی مقام دارد و ذکر مستمر دیگری تسبیح، تحمید، تهلیل یا تکبیر می‌باشد و آنان‌که در مقامات بلند عرفانی سیر می‌کنند، ذکرهای توحیدی خاص دارند. یکی در ذکرهای شکری است و دیگری در ربّی و یکی نیز در بلندای ذات هستی ذکر دارد.

ذکرپردازی که ذکر مستمر صلوات را دارد، رتبه‌ی مقدمات و کلاس اول را دارد و آنان که در مقامات عالی هستند، ذکرهای غیبی، سِرّی و ذاتی دارند. این ذکرها همانند درجه‌های نظامیان، دارای ترتیب و ترتب است و نمی‌شود بدون گذراندن پیش‌نیاز لازم، به ذکرِ برتر، عروج و ارتقا یافت. ذکر مستمر، ذکر مخصوص می‌باشد و نظم و قاعده و رتبه‌ی خود را دارد. برای گذر از یک مرتبه به مرتبه‌ی دیگر، حال ذکرپردازان متفاوت می‌باشد. گاه گذراندن یک ذکر برای ذکرپردازانی که هوشمندی دارنـد، چند سال طول می‌کشد و همین ذکر برای ذکرپردازی نابغه، تنها شش ماه زمان می‌برد. استعدادهای خدادادی افراد در گذراندن کلاس ذکرها مؤثر می‌باشد. گاه پیش می‌آید که ذکرپردازی، برای گذر از یک ذکر و نهادینه نمودن آن در نفس، باید پـنجاه سـال نـاسوتی را طـی کـند کـه اگـر وی می‌خواست آن را در برزخ بگذراند، باید بیش از هزار سال، در آن‌جا بماند تا به وی اجازه‌ی ارتقا به ذکر بالاتر را دهند. گذراندن تخصصی این دوره‌ها

برای نهادینه کردن یک ذکر، گاه از پذیرش در رشته‌های تخصصی همانند جراحی قلب و گذراندن دوره‌های آموزشی آن، سخت‌تر می‌باشد و ملازم با پیشامد حوادث بسیار تلخ و مصایب سنگین و کمرشکن می‌باشد و البته با خطر مردود شدن نیز مواجه می‌گردد و این در مواردی است که ذکرپرداز مربی لازم و شایسته را نداشته باشد و وی را به ذکر مناسب خود راهنمایی نکرده باشد یا مربی کارآزموده چاره‌ای جز مردود شدن وی ندیده است. البته مردودی‌های چنین مربی کارآزموده‌ای ـ که باید از محبوبان و مقرّبان باشد ـ تنها از جهنم سر درمی‌آورند.

ذکر مخصوص، ذکری دایمی و تعطیل‌ناپذیر است. همان‌گونه که ذکرهای اشتغالی و زبانی باید دایمی و مستمر باشد؛ البته دوام آن ارادی است. ذکر مخصوص، ملکه‌ی جان ذکرپرداز می‌گردد و به خودی خود دوام دارد. تفاوت دیگر این ذکر با ذکر اشتغالی در مرتبه‌ی آن است؛ زیرا ذکرهای اشتغالی برای مبتدیان می‌باشد و ذکر مخصوص برای کسانی است که به نهایت سیر خود در ناسوت رسیده‌اند.

بعضی از ذکرپردازان با توجه به شاکله‌ی ظهوری و خلقتی خویش، نمی‌توانند برخی ذکرها را بپذیرند و درکلاس این ذکرها قبول نمی‌شوند. آنان در مرتبه‌ی پیش از آن می‌ایستند. بسیاری درکلاس ذکرهای ناسوتی و نفسی می‌مانند. بسیار اندک می‌باشند آنان‌که به مقام شکر می‌رسند. کسی که در مقام شکر است، توکل به روزی‌رسانی حق‌تعالی دارد و اندیشه و پروای رزق برای خود و عیال خویش ندارد. حیوانات نیز به حق‌تعالی

چنین باوری دارند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾[1]. البته شاکران بیش از شکوران می‌باشند؛ اما همان‌ها نیز شمار فراوانی ندارند. بسیار اندک و نادر پیش می‌آید که بنده‌ای از مقام شکوران فراتر رود و حول طمع نچرخد. شکوران، تمامی طمع‌ورزند و با اعطای نعمت و مشاهده‌ی آن، سپاسدار پروردگار می‌باشند. آنان که حول طمع نمی‌چرخند، حق‌تعالی بندبند استخوان و ستون فقراتشان را پودر کرده و بسیار نرم و سبک شده‌اند که می‌توانند از میادین مین اسما و صفات عبور کنند و به آسمان قرب الهی برسند.

انسان‌هایی که کلاس بالایی داشته باشند ـ حتی آنان‌که در ناسوت خود بسیار بالاتر از گذشتگانِ بشر و امروزی‌ها می‌باشند ـ صدهاهزار سال دیگر پا به زمین خواهند گذاشت و البته محبوبانِ آن دوره‌ها هستند که دانش ذکر را فعلیت می‌بخشند و مردِ گفتن برخی از اذکار قربی و حقی می‌باشند؛ هرچند همان‌ها نیز در زمان خود غریب می‌باشند و مردان ناسوتیِ جبهه‌ی باطل ـ که معنای ناسوتی بودن را آنان معنا خواهند کرد و امثال شدادها و صدام‌ها در برابر آنان، دستی برای خونریزی و نفسی سخت برای قساوت نداشته‌اند ـ در برابر آنان، جرایم خبیثانه‌ای می‌آورند که به ذهن و اندیشه‌ی امروزیان نمی‌آید؛ چنان‌چه مردان خبیث امروز، گاه خباثتی بیش از ابن‌زیادهای دیروز دارند؛ اما امام‌حسین علیه‌السلام نیست تا آنان، خبث باطن خود را نشان دهند و بدتر از حرمله بودن خود را در زیر لوای دین، آفتابی سازند.

۱- سبأ / ۱۳.

ذکرهای تعقلی (لُبّی) و عبرت‌آموز

ذکر، افزون بر لفظی و قلبی، لُبی و تعقلی نیز می‌باشد. ذکرهای لُبی دارای حیث عبرت‌آموزی می‌باشد. این ذکرها یادآور وقایع زندگی و حوادثی است که پیش آمده است و می‌توان با خردورزی در آن‌ها، چراغ روشنی از عبرت و حکمت را فراروی تصمیمات مهم و سرنوشت‌ساز زندگی قرار داد. ذکرهای عبرت‌آموز و تعقلی، گونه‌های مختلفی دارد. ذکر نعمت‌ها و نیز ذکرهای انذاری، داخل در این گروه می‌باشد.

در سوره‌ی انبیا، نمونه‌های فراوانی از ذکرهای لبّی و تعقلی آمده است، که موردی از آن چنین می‌باشد:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾[1].

و ایوب را (یاد کن) هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب رسیده است و تویی مهربان‌ترین مهربانان.

آیه‌ی زیر نیز داخل در ذکرهای تعقلی می‌باشد:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾[2].

ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم، به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید.

مطالعه‌ی زندگی انسان‌های بزرگ که دارای قدرت‌های باطنی بودند و

۱- انبیاء / ۸۳.

۲- بقره / ۴۰.

یادآوریِ تحمل‌پذیری و مقاومت آن‌ها در برابر دردها، رنج‌ها، محنت‌ها، مشکلات و بدخواهی‌های دشمنان، راه روشن زندگی و راه تشخیص حق و استواری بر آن را می‌نمایاند. هم‌چنین حتی اگر فرد از اولیای محبوبیِ واصل کامل نیز باشد، می‌یابد که چیزی بیش از همان یخ در آب نیست و برای خود ذاتْ پنداری و رذایل تابع آن ـ مانند غرور و تکبر و استکبار و خودشیفتگی ـ ندارد. کسی که اگر باطن هر پدیده‌ای را بیاید ـ که همانند یخ شناور در آب است ـ دیگر حاضر نیست به خویشتن کسی دست بزند و آن را دفن کند؛ چرا که آن را متعلق به حق‌تعالی و ظهور و ظاهر می‌یابد که در همان حالی که ظاهر است، نمی‌شود آن را پنهان کرد و دفن‌نشدنی می‌باشد: «**لو تکاشفتم ما تدافنتم**»[1]. هرچند چون خود حق‌تعالی به آن امر نموده است، باید آن را اطاعت کرد. این معنا با خطاب جمعی، که تمامی انسان‌ها حتی خوبان را در بر می‌گیرد، سازگار می‌باشد.

ذکرهای لبّی و تعقلی، انسان را برای یافت حقایق هستی و پدیده‌های آن ـ به‌ویژه یافت باطن انسان و چگونگی آن و مسیری که پیش روی وی برای یافت حق‌تعالی و وصول به او می‌باشد ـ توجه می‌دهد.

گفتیم ذکرهایی که به نعمت‌های الهی التفات می‌دهد، در همین گروه از ذکرها جای می‌گیرد. این ذکرها ظرایف لطف پرودگار را نمایان و برجسته می‌سازد و ذکرپرداز را برای شکرگزاری از خداوند آماده می‌کند. آیه‌ی شریفه‌ی زیر از این ذکرها یاد می‌کند:

۱ـشیخ صدوق، امالی، ص ۵۳۱.

﴿فَاذْكُرُوا آَلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾[1].

پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد برمدارید.

ذکر نعمت نباید قساوت‌زا باشد؛ وگرنه به فساد و سوء استفاده منجر می‌شود و برای همین، در پایان این آیه آمده است: ﴿وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾.

ذکر نعمت، از اقسام ذکر الهی می‌باشد. چنین نیست که ذکر، منحصر در ذکرهای گفتاری و قلبی باشد؛ بلکه ذکر نعمت نیز داخل در ذکر می‌باشد. در ذکر نعمت، آدمی به جهت نعمت بودن آن‌چه حق‌تعالی در اختیار او قرار داده است، توجه می‌کند. گاه قدرت‌ها و توانایی‌هایی که در اختیار انسان است، مورد غفلت قرار می‌گیرد. توجه به حُسن‌ها و قدرت‌های خود، فرد را از بدبینی و سوء ظن‌ها دور نماید. توجه یک‌سویه به عیب‌ها ـ به‌ویژه در بحث محاسبه‌ی رایجی که در اخلاق‌های کلامی توصیه می‌شود و تنها توجه به عیب‌ها را برجسته می‌سازد ـ با این نقد روبه‌رو می‌باشد که فرد را به بدبینی نسبت به خود و ناامیدی از اصلاح خویش مبتلا می‌گرداند. برای دوری از بدبینی‌ها، باید محاسبه را در هر دو سوی نعمت‌هایی که انسان را فرا گفته است و نیز در جهت عیب‌ها و کاستی‌ها داشت. تفکر در این‌که انسان دارای چه نعمت‌هایی است و مشاهده و فهم آن‌ها و توجه به الطاف حق‌تعالی نسبت به خود، ذکر است و انسان را از ناسپاسی، کفران نعمت و ابتلای به معاصی دور می‌کند. محاسبه‌ی

۱- اعراف / ۷۴.

یک‌سویه نسبت به عیب‌های نفس، روشی کلامی و عامیانه می‌باشد که انسان خطاکار را از خود فراری می‌دهد و اعتقاد وی بر توان اصلاح خویش را تضعیف می‌کند. البته وقتی کسی در سیر کمالی خویش، قوت و توان بگیرد، می‌تواند مشکلات سلوک خود را بررسی کند؛ اما افراد نوپا در سیر، با توجه به عیب‌های خود، مأیوس و ناامید می‌شوند و خویش را مفلوک و ناتوان از پیمودن مسیر کمالات می‌پندارند. به هر روی، قرآن کریم چنین روشی ندارد و در باب محاسبه، شمردن نعمت‌ها را در تمامی مقاطع عمر، آموزش می‌دهد و می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾[1].

(یادکن) هنگامی راکه خدا فرمود: ای عیسی، پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یادآور آن‌گاه که تو را به روح‌القدس تأییدکردم که در گهواره (به اعجاز) و در میانسالی (به وحی) با مردم سخن گفتی و آن‌گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن‌گاه که به اذن من از گل (چیزی) به شکل پرنده می‌ساختی؛ پس در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد و کور مادرزاد و پیس

۱- مائده / ۱۱۰.

را به اذن من شفا می‌دادی و آن‌گاه که مردگان را به اذن من (زنده از قبر) بیرون می‌آوردی و آن‌گاه که (آسیب) بنی‌اسرائیل را، هنگامی که برای آنان حجت‌های آشکار آورده بودی، از تو بازداشتم ؛ پس کسانی از آنان‌که کافر شده بودند، گفتند: این(ها چیزی) جز افسونی آشکار نیست.

انسان باید نعمت‌هایی را که خداوند به وی و به خانواده و والدین او عطا کرده است، ببیند و آن را پیش چشم داشته باشد؛ زیرا نعمت‌های اعطایی به والدین، به وی نیز می‌رسد و توان او را افزایش می‌دهد.

کسی‌که تنها به محاسبه‌ی ضعف‌ها و عیب‌های خود می‌پردازد و ذکر نعمت ندارد، مأیوس و مفلوک می‌شود و خود را پدیده‌ای ناتوان می‌شمرد. توجه به نعمت‌ها و حسن‌های خدادادی و اکتسابی، فرد را نسبت به قدرشناسی و استفاده از آن‌ها برانگیخته می‌نماید و غرورِ داشتن نعمت‌ها نیز از وی گرفته می‌شود؛ چرا که آن‌ها را لطف حق‌تعالی می‌بیند. واقع‌بینی، نعمت‌های خدا را در دید و چشم بنده جلوه می‌دهد. اگر کسی مدام به بدی‌ها بیندیشد، رفته‌رفته به بدی‌ها می‌گراید و به دلیل ندیدن نعمت‌ها، به ناسپاسی گرفتار می‌شود. دیدن نعمت، خود نعمتی بزرگ است. کسی که حُسن‌ها و نعمت‌هایی را که به او یا دیگران عطا شده است، به ذهن نمی‌آورد و فقط به عیب‌ها و بدی‌ها توجه می‌کند، به قبض و گرفتگی و به تنگ‌نظری و ناسازگاری دچار می‌شود. کسی‌که تنها مگس‌وار بر عیب‌های خود یا دیگران می‌نشیند، نهادی اشکال‌گرا و منفی‌بین می‌یابد و در عیب‌هایی که به آن‌ها توجه دارد، غرق می‌شود و از

آن‌ها بیرون نمی‌آید. کسی‌که پیوسته بدی‌های خود را پیش چشم دارد و بدی‌ها را می‌شمرد، رفته‌رفته گرایش به بدی‌ها می‌یابد و بد می‌شود. به توصیه‌ی عالمان، باید گفت اقرار به گناه در حال صفا، خود گناهی دیگر است؛ بلکه باید سعی کرد حتی یاد گناه را نیز از خاطره‌ی خود پاک نمود. یاد عیب‌ها و گناهان، خود عیب‌زا و گناه‌آفرین می‌باشد و یادکرد از نقاط قوت، فرد را برای غلبه بر ضعف‌های خود توانایی می‌بخشد. قرآن کریم نیز متعلق ذکر را امور مثبت قرار می‌دهد. توجه به صفات مثبت خود انرژی‌زا و اقتدارآفرین می‌باشد. ذکرِ امور مثبت، توجه به مثبت‌ها و راهی برای انرژی‌گرفتن از آن‌هاست. ذکر، امری است که انرژی می‌آورد و قدرت حق‌تعالی یا پدیده‌ها را به انسان می‌افزاید. شمردن بدی‌ها خنثاگر خاصیت ذکر است و انسان را تا سطح آن‌ها پایین می‌کشد، تنزل می‌دهد، کوچک می‌کند و او را به قبض و تنگ‌نظری و سیاه‌بینی مبتلا می‌سازد و به او غصه می‌دهد، نه اندیشه.

در انرژی‌درمانی، از ذکر استفاده می‌شود. توجه‌دادن به قوّت‌ها، قدرت‌ها، بزرگی‌ها و عظمت‌ها، انسان را بزرگ و توانمند و دید وی را گسترده و وسیع می‌سازد. ذکر مثبت‌ها، توان انرژی‌زایی در انسان دارد و سبب می‌شود آدمی بر ایجاد کردن صفات مثبت در خود، آن هم به مدد الهی، امیدوار شود و احساس توانایی کند.

ذکر، توان تولید انرژی دارد و مانند غذا و خوراکی می‌باشد که می‌توان از آن مددگیری و استعانت کرد؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید از نماز (ذکر خاص) استعانت بجویید. ذکر، توجه به مثبت‌ها و الطاف الهی است.

کسی‌که ذکر نعمت دارد، خود را در لطف بی‌نهایت الهی مستغرق می‌یابد. توجه به بی‌نهایتْ لطفِ حق‌تعالی به بنده، آدمی را برای شکرگذاری و سپاسداری و قیام به حق بندگی برانگیخته می‌سازد. توجه به این الطاف، سرمایه‌های نقدی است که می‌شود روی آن حساب کرد و به پشتوانه‌ی آن‌ها، به چیزهایی رسید که در دسترس نیست.

کسی که بدبینی دارد و پیوسته صفات بد خود یا دیگران را می‌بیند، از عالم صفا دور می‌شود. خوبی‌هایی که در پدیده‌ها هست، چنان فراوان می‌باشد که دل از مشاهده‌ی آن همه صفا، صداقت و الطاف پاک و طهارت آن‌ها ـ که هر یک عیال پروردگار و چهره‌ی ظهور حق‌تعالی می‌باشند ـ ضعف می‌رود. هر سنگی را می‌توان به بغل گرفت، بویید، بوسید و «***سبّوح قدوس***» سر داد.

کسی که پدیده‌ها و انسان‌های اطراف خود را شیرین، خوب و صافی می‌بیند و از آن‌ها خوشامد دارد و می‌خواهد با آن‌ها دوست باشد، و این انسان را بیگانه و عوضی و آن پدیده را بدبو یا ترش و تلخ نمی‌بیند و نمی‌گوید این غذا نمکش کم یا زیاد است، ذهنیتی سالم دارد و غیربینی از حریم او برداشته شده است. ذکر، همانند هرکار دیگری باید صفا و انرژی بیاورد و قدرت دید امور مثبت و الطاف، مرحمت و عشق خداوند به پدیده‌ها را برجسته سازد و به او این توان را بدهد تا بتواند هریک از پدیده‌ها را دوست داشته باشد و آن‌ها را در آغوش بگیرد و ببوسد و ببوید و صفایی را که در او هست، بیابد و از شیرینی و خوبی آن‌ها لذت ببرد؛ نه آن‌که در پی منفی‌بافی باشد و حتی اگر عسل درکام وی ریخته شود، از آن بدآیند داشته باشد و بد بگوید.

ذکر، بر افکار منفی‌گرایانه اثر و خاصیتی ندارد و چنین ذکرپردازی تفاوتی با فرد غافل ندارد. باید گفت به شمار امور مثبتی که ذکرپرداز می‌بیند، چراغی و نوری در وی روشنا می‌گیرد و توجه به هر امر منفی که ذهن را مشغول دارد، چراغی را در باطن خاموش می‌کند و مسیر یافت کمال را تاریک می‌سازد. منفی‌بافی‌های افراطی، مانع رشد و پیشرفت می‌شود و فرد یا جامعه را عقب‌مانده باقی می‌گذارد. منفی‌بینی، همان حرمان است و چراغی را در دل آدمی خاموش می‌سازد و نقطه‌ی مقابل ذکر شمرده می‌شود.

نگاه به صفات مثبت پدیده‌ها، دل را غرق روشنایی می‌کند و آن را به بسط و وسعت نظر می‌رساند و به او قرب می‌بخشد. منفی‌گرایی و منفی‌بافی، آدمی را ذلیل، خوار، زمین‌گیر و گرفتار حرمان و قبض و یبسی می‌کند. کسی که عیب‌های خود را پیوسته می‌شمرد، خود را کوچک و فاسد می‌کند. باید به شمار حسن‌ها و الطاف بی‌پایان حق‌تعالی در خویش نگریست و به آن توجه یافت و از آن‌ها به غفلت نگذشت، که از شماره بیرون است و کیفیت آن نیز بی‌پایان می‌باشد. ذکرپرداز موفقی که ذکری مستجاب دارد، پدیده‌ها و افراد انسانی را مثبت، خوب و نیکو می‌یابد؛ پدیده‌هایی که هم دل دارند و هم عشق و هم خداوند به آن‌ها عشق دارد؛ پدیده‌هایی که در صفا و روشنی زندگی می‌کنند و همه در پی عشق می‌باشند.

گفتیم آیه‌ی یادشده ذکر اولیای حق‌تعالی را توصیه دارد. از برترین مصادیق نعمت‌های الهی، بندگان صالح و اولیای خداوند می‌باشند که یاد آنان، ذکر و یاد خداست؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾[1].

و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند، به یاد آور.

تمامی این آیات، فرد را متوجه و خاطرنشان می‌سازد. ذکر، ریتم توجه، توجه و باز هم توجه را در نهاد انسان پدید می‌آورد. ذکر را باید در نفس و جان خود نهادینه کرد و همان‌طور که انسان به نماز واجب خود اهتمام دارد، باید به ذکر نیز اهمیت دهد و موقعیت ضروری آن را غفلت نورزد.

در ابتدای ذکر، این ذکرپرداز است که ذاکر می‌باشد و بعد از آن‌که در ذکر، پیشرفت حاصل نمود و آن را قلبی، سِرّی، خفایی و اخفایی ساخت، رفته‌رفته ذاکر کم‌رنگ می‌شود و تعیّن خود را از دست می‌دهد تا آن‌گاه که مذکور شود و حق‌تعالی یا دیگران، انسان را یاد می‌کنند؛ چنان‌که خداوند در این آیه‌ی شریفه از ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام یاد کرده است و به بندگان توصیه می‌نماید که آنان را مذکور خود قرار دهند.

انسان می‌تواند مذکور خلایق، ملایکه و حتی خداوند شود. انسان همان‌گونه که مسجود فرشتگان شد، می‌تواند مذکور آنان نیز گردد. برخی از انسان‌ها مذکور اجنّه می‌باشند و برای آنان شناخته‌شده هستند. کسی که مذکور فرشتگان قرار گیرد، دیگر نیازی به خیرات و فاتحه ندارد و ذکر فرشتگان از او، خیر وی می‌باشد؛ زیرا وی برای آنان شهرت دارد و آنان

۱- ص / ۴۵.

نام وی را زبان به زبان می‌چرخانند. این خیر، به سبب اموری چون صفا، صداقت، پاکی، طهارت، ایثار، گذشت و جوانمردی بـه دست مـی‌آید. برای نمونه، حضرت امام‌خمینی﵀ صفایی خاص داشته و ذهن و نبض او برای مردم می‌زده است که مذکور انسان‌ها شده است و خداوند نیز به وی و امت او جزای خیر خواهد داد و نام او را در تاریخ، به نیکی ثبت خواهد کرد. البته کسی مذکور ملایک می‌گردد که طـمع ـ حـتی طـمع بـه کـمالات خـود ـ نـداشـته بـاشد؛ بـلکه وظـیفه‌ی خـود را بـدون طـمع و چشمداشت بیاورد.

به هر روی، ذکر انسان نسبت به انسان‌های متعالی، بـزرگ و بـرتر و توجه به اوج فداکاری و گذشت و ایثار آن‌ها در راه حق، یافت الگوهای موفق برای زندگی سالم را نتیجه می‌دهد. ذکرهای مصداقی در قرآن کریم بسیار فراوان می‌باشد. تنها بیش از پنجاه پیامبر بزرگ در قرآن کـریم یـاد شده‌اند.

تنوع ذکر

ذکرهای لفظی و قلبی، با توجه به صفت و اثر آن، تنوع چشمگیر و بی‌شماری دارد. افزون بر تنوع بی‌شماری که در هدف و اثر ذکر وجود دارد، خود ذکر نیز اقسام مختلفی با لحاظ حیثیت‌ها و اوصاف گوناگون می‌پذیرد و بر تنوع آن می‌افزاید. ذکر، گاه لازم است جلی باشد یا خفی، کلی باشد یا جزیی، دارای عدد و شماره باشد، یا بدون شماره.

ذکر یا زبانیِ ظاهری و جلی است یا غیر زبانی و باطنی. ذکر زبانی یا

مقید است و یا مطلق و مستمر که دایمی است. گفتیم ذکر زبانی مقیّد، یا به هنگام اعطای نعمت است و یا با پیشامد مصیبت و یا به گاه میدان داشتن برای ارتکاب معصیت است. این ذکر برای پیشگیری و بازدارندگی از گناه می‌باشد و کار کنترل و مهار نفس و جلوگیری از سرکشی و گسیختگی را انجام می‌دهد. ذکر به گاه نعمت، نوعی سپاسداری و شکر از خداوند می‌باشد و مانع از غرور و اسراف و اتراف می‌گردد و ذکر به گاه مصیبت برای یافتن حالت صبر و تحمل بردباری مفید است و توان و قدرت بلازده را بالا می‌برد و به او انرژی و صفا می‌بخشد.

محتوای ذکرها نیز تنوع فراوانی دارد. ذکرها یا توحیدی است یا ولایی. ذکرهای توحیدی، یا استغفاری است یا تنزیهی یا توصیفی اثباتی. هم‌چنین ذکرها یا صغیر است یا کبیر، که ما در این کتاب، برخی از مهم‌ترین آن‌ها را می‌آوریم.

در قرآن کریم، انواع ذکرها آمده است. با تحقیق بر آیات قران کریم، می‌توان اقسام اذکار را استخراج نمود. برای نمونه، آیه‌ی زیر از اذکار خاص و موقت می‌گوید:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾[1].

تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدا را در روزهای معلومی بر دام‌های زبان‌بسته‌ای که روزی آنان کرده است، ببرند؛ پس، از آن‌ها بخورید و به درمانده‌ی مستمند بخورانید.

۱- حج / ۲۸.

آیه از ذکر خاصی می‌گوید که برای روزهای معینی است. بنابراین، ذکر یا عام است و یا خاص، یا دایمی است و یا موقت، و منحصر به روزی خاص.

آیه‌ی زیر نیز از ذکرهای حزنی می‌گوید:

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾[1].

و در دل خویش، پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی‌صدای بلند یادکن و از غافلان مباش.

ذکر، افزون بر حزنی، به ذکر قربی و انسی، فاعلی و قابلی نیز تقسیم می‌شود که باید از آن‌ها در کتاب‌های مفصل و ویژه‌ی اذکار قرآنی، سخن گفت.

ذکر، هم استفاده‌ی دارویی دارد و هم در امور معنوی از آن استفاده‌ی خوراکی می‌شود؛ اما مهندسی آن، نیاز به تخصص دارد و باید این نوع خوراک را با تجویز خاص، استفاده نمود. انسان می‌تواند با استفاده‌ی خوراکی از ذکر، باطن خود را بسازد. ذکرهای معنوی در صورتی ارتقادهنده است که تنوع آن رعایت گردد. همان‌طور که بدن برای تأمین انرژی‌های لازم و نیازهایی که دارد، به انواع غذاها محتاج است و نمی‌شود با یک غذا، زندگی سالم داشت، با یک ذکر نیز نمی‌شود انرژی لازم برای سیر باطن را به دست آورد. کمبودهای مختلف و اقتضاءات

۱- اعراف / ۲۰۵.

گوناگون با تنوع ذکر تأمین می‌شود. از این‌رو باید انواع مختلف ذکر را شناخت و به تناسب، از آن‌ها بهره برد. ما در ادامه از ذکرهای ابتدایی، کمالی، قساوتی، موسمی، دایمی، قلبی، عنایی، معنوی و حقیقی یاد می‌کنیم که برخی از اقسام متنوع ذکر است. هم‌چنین ذکرهایی که برای وقت خاصی ـ مانند صبحگاهان، عصرها و سحرگاهان ـ می‌باشد، تنوع این خوراک باطن را رقم می‌زند و هریک نیازی خاص از سیر باطنی آدمی را محقق می‌سازد. ذکرهای استعلایی، استفلایی و ذکرهای عظیم و صغیر و نیز ذکر طلسم و غیر آن، بر این تنوع می‌افزاید.

به هر روی، باید به ذکر از جنبه‌ی خوراکی آن نیز توجه داشت. عاقل کسی است که زندگی خود و عمر زوال‌پذیر ناسوتی را به عشق حق بگذراند و با پیوند به عشق، ابدیت خود را به سلامت و سعادت رقم زند. کسی‌که به عشق حق‌تعالی حرکت کند و پیوسته ذکر او را داشته باشد، قدرت محدود خود را به قدرت بی‌پایان حق‌تعالی ارتباط می‌دهد و نیستیِ (ذاتی) خود را بر هستی حق‌تعالی جمع می‌زند و ظهور تام وابسته به او می‌گردد. عشقِ چنین کسی، فعلی و حرکت و سیر او شتابی فرامادی می‌گیرد. حرکت با ذکر، پرانرژی نمودن موتور حرکتی و شتاب بخشیدن به آن می‌باشد؛ اما کسی که می‌خواهد تنها به مدد درس و بحث، حرکتی داشته باشد، حرکت وی ارّابه‌ای می‌گردد در بیابانی که ظلمات دارد؛ آن هم بر زمین سنگلاخی که درّه‌های هولناک، ترس سقوط را از او برنمی‌دارد و معده‌ی باطن وی نیز از درد بی‌خوراکی، اعصاب او را ضعیف، حساس و تحریک‌پذیر ساخته است. علم به خودی خود، شرافت دارد؛ اما غذای کاملی نیست و در کنار آن، به ذکر و دعا نیاز می‌باشد.

کسانی که شغل‌های دنیایی دارند نیز به ذکر و دعا و هم‌چنین به کمک کردن به دیگران ـ به‌ویژه همسر و فرزند خود ـ و داشتن مرحمت و مهربانی به آنان نیاز دارند تا نفس آنان به جمود و خشکی و به قساوت نگراید.

ذکر و دعا، توان و انرژی لازم را برای سیر در عوالم نوری، و نیز بازدارنده‌ها و حفاظ‌های مطمئن در برابر سیل شیاطین انسی و جنی و دیگر بدخواهان را در اختیار بنده قرار می‌دهد. پدیده‌های بدخواه ـ که بسیاری از آن برای بشر امروز ناشناخته است ـ بلایا، آفت‌ها، بیماری‌ها، فسادها، گرفتاری‌ها و شکست‌های فراوانی را در مسیر شناخت حق و پایداری بر آن قرار می‌دهد و بنده‌ی مؤمن اگر خود را با دعا و ذکر توانمند نسازد، نمی‌تواند امنیت خود را در برار هجوم آن‌ها تأمین کند. کسانی‌که کار و تلاش بدنی و فکری فراوانی دارند و از عوامل معنوی دعا و ذکر بهره نمی‌برند، با مشکلات فراوانی در زندگی خود درگیر می‌شوند. آنان باور ندارند که در میدان جنگِ جبهه‌ی حق و باطل قرار دارند و جبهه‌ی باطل با ایادی فراوان و ترفندها و بدافزارهای گوناگونی که در اختیار دارد، آنان را به سوی باطل، گمراهی و فساد سوق می‌دهد. نیروهای غیبیِ بدخواهی که در جبهه‌ی باطل قرار دارند، این توان را دارند که فرد استوار بر مدار حق را به بلاهایی دچار سازند تا وی را به پریشانی و پشیمانی بکشانند؛ اما وی می‌تواند با ذکر و دعا و توجه به حق‌تعالی و یافت حق، صفا و جلایی به دل خود دهد که توان لازم برای پایداری در جبهه‌ی حق و گذر سالم از ابتلاءات پیش‌آمده را داشته باشد.

بنده‌ی مؤمن با بهره بردن از دعا و ذکر و همراه کردن آن‌ها، تنوع لازم را

برای تهیه‌ی خوراک لازم معنوی ـ که خاصیت نیروزایی داشته باشد ـ پدید می‌آورد و سپر محافظتی در برابر تنوع بدافزارهای جبهه‌ی باطل را در اختیار می‌گیرد؛ اما کسی‌که تنها بر شغل خود اهتمام دارد و دعا و ذکر را به زندگی خود وارد نمی‌کند، به دلیل ترکیبی نبودن خوراک لازم معنوی وی، قدرت سم‌زدایی از باطن خویش را ندارد و به درد استکبار و کاسبی دنیا و حرص و طمع سیری‌ناپذیر مبتلا می‌شود؛ بدون آن‌که از شغل خود و درآمدهایی که دارد، لذت ببرد و با داشتن آن‌ها احساس آرامش نماید؛ چرا که نفس و روح وی به دلیل نداشتن ترکیب و تنوع غذایی و محروم بودن از دعا و اذکار معنوی و از قرائت قرآن کریم، گرسنه مانده است. چنین دل‌هایی، گاه به خباثت، کثافت و شیطنت مبتلا می‌شوند و زایشگاه شیاطین می‌گردند.

انسان همان‌طور که برای رفع خستگی حاصل از کارهای روزانه به برنامه‌های شاد و مفرح تلویزیون و دیگر رسانه‌ها و وسایل ارتباطی جدید یا به انواع خوراکی‌ها و چاشنی‌های نشاط‌افزا پناه می‌برد، برای تأمین نیازهای باطنی خود به گزاردن نمازهای نافله، قرائت قرآن کریم، دعا و ذکر نیازمند می‌باشد؛ وگرنه احساس خستگی و دلزدگی از خود و کاری که دارد، به او دست می‌دهد.

ایجاد تنوع در زندگی، امری حایز اهمیت است. انسان، هم به برنامه‌های سالم تلویزیونی و تفریح در پارک‌ها و بازی در شهر بازی‌ها نیاز دارد و هم به علم و معرفت و هم به دعا، ذکر، نماز و دیگر گونه‌های عبادت. این تنوع، به زندگی صفا و قداست می‌دهد.

اگر گونه‌های بندگی حق‌تعالی ـ مانند نماز، دستگیری از بندگان، انفاق مالی به آن‌ها، استقبال از بلایا، نازکشی از حق‌تعالی و پدیده‌های او در قالب مرحمت و مهربانی به آن‌ها ـ در کنار تفریحات سالمِ زندگی و دید و بازدیدها باشد، نه تنها کردارهای عبادی مانند نماز، بلکه حتی تفریحات و استفاده از سرگرمی‌هایی هم‌چون تلویزیون و دیگر رسانه‌ها، به نفس آدمی صفا و جلا می‌دهد و به آن رونق بندگی و سرزندگی می‌بخشد؛ به این صورت که همان دقایقی که به صفحه‌ی تلویزیون نگاه می‌شود، از آن نکته‌ی تازه و درستی یاد می‌گیرد که عمل به آن، به زندگی وی شتابی درست می‌بخشد. در عالم صفا، گاه مشاهده‌ی یک فیلم، عِلمی تازه را به ذهن فرد وارد می‌آورد و راهنمای او برای گذر از یک مسیر صعب و انتخاب درست می‌شود. در برابر، کسی که تنوع در زندگی ندارد و از امور معنوی بهره نمی‌برد، از برکت در زندگی و توفیق محروم می‌شود. او ممکن است ساعت‌ها در برابر تلویزیون بنشیند، بدون آن‌که نکته‌ای تازه و راهنما از آن بیاید؛ بلکه گاه او را به نکبت و شرّی برانگیخته می‌سازد یا خواب و بیداری او را مختل می‌سازد یا رؤیاهای وی را نامیمون می‌کند.

توفیق به معنای وفق شدن و هماهنگ شدنِ امور فراوان و لازم، و شتاب گرفتن آن‌ها برای تحقق امری در کم‌ترین زمان ممکن می‌باشد. توجه به حق‌تعالی در شکل‌های متنوعی که دارد، اسباب توفیق، امید به زندگی و رضایت از زندگی را فراهم می‌آورد. از شگردهای عالمان ربانی این است که بسیاری از امور را با هم و در کنار هم دارند. آنان در کتابخانه‌ی خود، هم کتاب دارند و هم سجاده و نماز و دعا و ذکر و صلوات و توسل و

هم وسایل ورزشی مانند تردمیل و هم تلویزیون و رسانه‌های ارتباطی جدید و هم نشاط‌افزاهایی هم‌چون عطر، گلاب و زعفران و از هریک از این امور، به اندازه و به تناسب خود استفاده می‌کنند؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ از دنیا، نماز، عطر و زن را برگزیدند. کسی که فقط در یک بُعد از زندگی ـ مانند نیازهای مادی یا علمی ـ تلاش دارد و به دیگر ابعاد زندگی، به‌ویژه نیازهای عاطفی، نفسانی و روحی خود نمی‌پردازد، چنین نیست که در همان ناحیه رشدی سالم داشته باشد؛ بلکه ترکیبی بودن نیازهای انسان و این‌که این نیازها لازم است با هم تأمین شود تامؤثر گردد، به همان بُعد نیز آسیب می‌رساند، که کم‌ترین آفت آن، راضی نبودن از تلاش خود و ناخرسندی از زندگی یا حق‌تعالی و ناسازگاری با محیط و اطرافیان می‌باشد؛ زیرا خوراک مورد نیاز انسان، خوراکی ترکیبی است نه ساده، و هرچه ترکیب‌های آن کم‌تر شود، این غذا به مذاق نفس و روح ناخوشایندتر می‌باشد. قداست زندگی با حفظ این ترکیب و تنوع به دست می‌آید.

مهم‌ترین تفاوت عالمان دینی با دانشمندان دیگر رشته‌ها، در همین نکته است که آنان به تمام نیازهای جسمی، نفسانی، قلبی و روحی خود پاسخ می‌دهند، اما دانشمندان دیگر، تنها به یک بُعد، می‌پردازند. رشدهای تک‌بعدی و محدود، نیازهای دل را پاسخگو نیست و گاه دل را لانه‌ی شیطان و پر از خباثت می‌سازد. غرور، تکبر، خودبرتربینی، خودشیفتگی، ایجاد اذیت و مزاحمت برای دیگران، پرحرفی، بداندیشی، سوء فهم و نداشتن ذهن صافی و ابتلای ذهن به آشغال‌های

فراوانی که در لابه‌لای گزاره‌های علمی جاسازی شده است، از ابتلاءات این نوع زندگی‌هاست. در زندگی‌های محدود به امور مادی یا علمی (که البته علم نیز بیش‌تر در خدمت ثروت و امکانات مادی درمی‌آید) و تک‌بعدی، کار و تلاش فراوانی صورت می‌گیرد، اما برکت از آن رخت بربسته است و فرد بسیار می‌دود و کم‌تر می‌رسد و هشتِ وی در همه جا گروی نُه اوست.

مدیریت زندگی باید معجونی باشد. زندگی اگر معجونی نباشد، سبب خستگی، کسالت، افسردگی، چرت‌زدن‌های ممتد، خماری، کم‌حوصلگی، عجولی و خنگی و خرفتی در فهم می‌شود و انگیزه‌ی کار را از فرد می‌گیرد و فرد را به بی‌هدفی، پوچی، وازدگی و سستی سوق می‌دهد. از سوی دیگر، ناسوت و پدیده‌های بدخواه جبهه‌ی باطل، مانند امواجی هر فردی را مورد حمله قرار می‌دهند و چنین فردی چه زود و راحت، اسیر آن می‌شود. وی چنان اسیر و دربند می‌گردد که حتی در این مسیر، شُست و شوی مغزی داده می‌شود و این اسارت را مسیر درست خود می‌بیند؛ به گونه‌ای که دیگر برای پرداختن به درستی‌های جبهه‌ی حق، وقت ندارد و تنها پرداختن به کار و شغل خود را اهتمام می‌نماید. او در چندهزار ثانیه‌ی شبانه‌روز حتی نمی‌تواند برای یک‌دقیقه به حق‌تعالی توجه کند و در این یک دقیقه با او سخن گوید و یا دست‌کم سکوت نماید. وی از کار تک‌بعدی خود به پرکاری می‌رسد و آخر نیز انسانی مهمل می‌گردد؛ چرا که علم یا ثروت به تنهایی مزه ندارد و زندگی آدمی، یک زندگی با ابعاد فراوان و چند بعدی و مرکب می‌باشد. او در تمامی تلاش و پرکاری خود، از اموری ذهنی و از خیال‌پردازی فراتر نرفته است.

زندگی را باید معجونی نوشید تا نیش نشود و علم و ثروت را در کنار معنویت و نور و صفای عوالم غیبی، رونق و نشاط بخشید تا خمودی و خستگی نیاورد و دل را سرزنده کند و از آن دریایی بیکران و اطلاقی بسازد تا خشک و تر برای او تفاوتی نداشته باشد، و فرد بتواند در همه‌جا و در هر چهره‌ای، با رؤیت حق‌تعالی، به او دل سپرد. زندگیِ معجونی و ترکیبی می‌تواند فرد را به حق‌تعالی مایل سازد، نه زندگی‌های بسیط؛ چنان‌چه زهدگرایی‌های افراطی، فرد را به سطح نازل و ظاهر امور معنوی دل خوش می‌دارد و به او توان برشدن به عمق و اوج عوالم ماورایی و باطنی را نمی‌دهد.

در زندگی باید معجونی اندیشید، عمل کرد و حرکت نمود. البته رعایت تناسب این معجون و درست کلاف نمودن و ترکیب کردن اجزای آن است که آن را تبدیل به معجونِ راه‌انداز و حرکت‌آفرین می‌کند. قدرت بر رعایت تناسب و نگه‌داشتن اندازه، فوت کوزه‌گری این معجون است. امور معنویِ این معجون باید به‌درستی و به اندازه ریخته شود؛ وگرنه گاه می‌شود که آن را به سمّ قاتل تبدیل می‌کند. این معجون باید در ترکیب خود، همه‌چیز را مغلوب خود سازد، نه آن‌که چیزی در آن به صورت خاص غلبه داشته باشد. اگر معجون یادشده، به واقع معجون نباشد و ترکیب طبیعی از آن به دست نیاید، اجزای خود را بر انسان غالب می‌سازد و دوباره او را به حصار تک‌بعدی بودن و پی‌آمدهای آن گرفتار می‌سازد. باید در این معجون، هم تلاش کاری و شغلی داشت و هم قدرت بر مرحمت و محبت و توان دستگیری از خلق و بالابردن حس

تحمل‌پذیریِ آزار و اذیت‌ها و گذشت از دیگران و هم آوردن نماز و دعا و ذکر و هم بلاکش بودن و ناز حق‌تعالی را خریدن. نشاط‌افزاهای این معجون، هم انجام‌کار خیر است و هم صفاگرفتن از نزدیکی با همسر خود و هم، بر شدن با محبت به پدیده‌ها، حتی گیاهان و حیوانات. اگر عمر کوتاه و محدود دنیایی با چنین معجونی غذا نگیرد، حرکت آن صفر است. در ناسوت می‌توان به عوالمی عروج داشت که هر مرتبه‌ی آن، میلیون‌ها سال حرکت نوری دارد.

این معجون، انرژی و توان لازم برای حرکت در عوالم ربوبی را مهیا می‌سازد. بی‌بهره‌گی از این معجون نیز نصف عمر را به خواب می‌برد و نصف دیگر آن را به سرگرمی‌های بیهوده‌ای می‌گذارند که مدار آن، حرکت حمار طاحونه می‌باشد؛ هرچند این سرگرمی، هیأت شغل و درآمدزایی را داشته باشد. چنین حرکتی، خستگی و خمودی و نارضایتی و احساس ورشکستگی در لحظه‌ای که دیگر اجازه‌ی ماندن نمی‌دهند، می‌آورد. عاقبتِ تک‌محصولی بودن، چیزی جز ورشکستگی نیست. زندگی نیاز به ترکیب و تنوع دارد؛ ترکیبی که هرچه اجزای آن بیش‌تر باشد، بهتر جواب می‌دهد و ناگهان چشمه‌های علم و حکمت را در دل می‌جوشاند و آن را بر زبان جریان می‌دهد و به فرد، قدرت تولید علم از باطن خود می‌بخشد؛ توانی که بر مدار ملکه‌ی موهبتی قدسی می‌باشد.

ذکرهای حقی و خَلقی

ذکرها به‌طور کلی بر دو قسم ذکرهای حقی و ذکرهای خَلقی می‌باشد.

ذکرهای حقی به گونه‌ای، کمالی از حق‌تعالی را بیان می‌دارد و به جمال آن حضرت ناظر است؛ بدون آن‌که بنده در آن‌ها نقش فاعلی داشته باشد. این ذکرها ایجابی و صعودی می‌باشد. ذکرهای خلَقی، بیانگر کاستی‌های بنده و منزه دانستن و ستایش پروردگار و از سنخ ذکرهای سلبی و ناظر به ظهور و بروز خَلق و بنده و نزول وی می‌باشد.

در ذکرهای خَلقی، نفس با قدرت تمام حضور دارد. این ذکرها به تمامی نفسی است. حضور نفس در این ذکرها، آن‌ها را محدود و نیز ناسوتی نموده است.

ذکرهای نفسی برای کسانی مناسب است که در پی سیر و سلوک و وصول به حق‌تعالی نمی‌باشند و تنها می‌خواهند بنده‌ی مؤمن و خوب خدا باشند و با پرهیز از گناهان و محرّمات، از دنیا نیز بهره‌ی خود را داشته باشند. برای مثال، کسی که ذکر استغفار را بارها تکرار می‌کند، بر دوری از گناه توانمند می‌شود و توفیق آن را تا حدودی می‌یابد؛ گرچه گفتن ذکر نفسی، مانع تمامی بازی‌های نفس نمی‌باشد.

ذکرهای حقی، ذکرهایی است که برای سیر و سلوک و ارتقای معنوی مناسب است. در این ذکرها، نفْس حضوری ندارد. تهلیل، تحمید، تکبیر و تسبیح، عاری از هرگونه حضور نفس می‌باشد. شاکله‌ی سلوک معنوی، با این ذکرها محقق می‌شود. ذکرهای حقی برای حرفه‌ای‌های سلوک می‌باشد. ذکرهای حقی، به سالک حرکت می‌دهد؛ آن هم حرکت حرفه‌ای. حرفه‌ای‌های سلوک، ذکرهای حقی را در خلوت، وحدت، تنهایی و در شب، آن هم در زیر آسمان، می‌آورند. گاه آنان در پنج‌دقیقه، با

ذکر خود، انفجاری اتمی در باطن خود ایجاد می‌کنند. چنین انفجاری سبب می‌شود تَلاشی و فنا به او دست دهد. بستن طلسم‌ها یا شکستن آن‌ها نیز در باطن فرد، ریزش‌های سنگینی دارد؛ به‌گونه‌ای که گاه با بستن یک طلسم، چنان فشار مضاعفی به وی وارد می‌شود که عمر او را می‌کاهد؛ چرا که وی وزنه‌ای بسیار سنگین را بلند کرده است.

ذکر قرآنی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و ذکر تهلیل و تحمید، از ذکرهای حقی، و ذکر صلوات ـ که ذکری ولایی می‌باشد ـ و نیز ذکر تسبیح و استغفار، از اذکار خلقی است.

انسان و هر پدیده‌ای دارای دو جهت حقی و خلقی می‌باشد. ما از این دو چهره در کتاب «***دانش زندگی***» به تفصیل سخن گفته‌ایم. انسان و پدیده‌ها از آن جهت که آفریده هستند، دارای جهت خلقی، و از آن جهت که خدا دارند، دارای چهره‌ی حقی می‌باشند. این دو حیثیت در تمام ظهورها مشترک می‌باشد. با توجه به این دو حیث تکوینی، اذکار نیز بر دو قسم یادشده می‌باشد.

برخی از اذکار نیز ترکیب میان جهت حقی و خلقی می‌باشد و هر دو حیث را بیان می‌دارد. ذکر «***ستار العیوب***» از این قسم می‌باشد.

برای یافتن توان ذکر مستجاب، باید به مداومت بر اذکاری خاص ـ آن هم با ترتیب و ترتبی که دارد ـ اقدام کرد. رعایت ترتیب میان ذکرها و ایجاد تناسب میان ذکرهای حقی و خلقی، بسیار مهم است؛ به‌گونه‌ای که مراعات نکردن آن، ذکر را بی‌اثر می‌سازد. ذکرهای حقی و خلقی را باید به ترتیب و به تناسب، با هم آورد. برای نمونه، بعد از ذکر صلوات، ذکر

استغفار ـ که ذکری خلقی است ـ با ذکر تحمید، که ذکری حقی است، آورده می‌شود.

ترتیب میان اذکار، در بیش‌تر کتاب‌ها رعایت نشده است. برای نمونه، مرحوم کلینی در کتاب ***کافی***، چیدمان اذکار را عالمانه نیاورده است. وی ذکر تحمید را بر استغفار پیش انداخته است. کسی می‌تواند حمد حق‌تعالی داشته باشد که نخست خود را بشناسد. کسی که با جهل به خویشتن خویش، به غرور آلوده است، نمی‌تواند خداوند را بشناسد و خود (هوای نفس خویش) را خدای خود قرار می‌دهد. نهاد کسی خدا را می‌طلبد که به‌خوبی باطن و حقیقت ظهوری خویش را بشناسد.

کسی که این ترتیب و تناسب را رعایت نکند و تنها یک جهت را بر خود غلبه دهد، به گمراهی دچار می‌شود. برای مثال، استفاده‌ی یک‌سویه از ذکرهای حقی، بنده را به غرور و استکبار و توهم خدایی بودن مبتلا می‌سازد و او را به تفرعن و سرکشی می‌کشاند و حتی فرد به جایی می‌رسد که گاه ادعای خدایی می‌کند و خود را نه نماینده‌ی «**الله**»، بلکه خود «**الله**» می‌پندارد. چنین کسی گاه می‌شود که به‌راحتی و بدون هیچ‌گونه اِبایی، در برابر اولیای حق می‌ایستد و جبهه می‌گیرد؛ بدون آن‌که بپذیرد در حال ارتکاب معصیت و اشتباه می‌باشد.

هم‌چنین استفاده‌ی یک‌سویه از ذکرهای خلقی ـ مانند استغفار ـ فرد را به سستی و ضعف می‌کشاند و قدرت انجام کارها را از او می‌گیرد و وی را منفعل و درمانده می‌گرداند.

در ترتیب میان ذکرهای حقی و خلقی، باید ذکرهای خلقی را بر

ذکرهای حقی پیش انداخت. پیش انداختن اذکار خلقی از اذکار حقی، از آن روست که تا کسی ناسوت خود را آباد نکند و زیر پای خویش را محکم نسازد تا فرودگاهی محکم برای برخاستن و نشستن داشته باشد، نمی‌تواند به عالم ماورا بر شود. تا ناسوتِ کسی کامل نبادش، وی به هیچ‌وجه استعداد و توانایی بر شدن به ملکوت و قرب به نیروهای غیبی را نخواهد داشت و در حال اوج گرفتن، ناگاه به تیری آتش می‌گیرد و از بین می‌رود. اساتید کارآزموده، برای عرفان یا دانش ذکردرمانی، تنها کسانی را از میان محبان برمی‌گزینند که ناسوت آنان کامل باشد. سعادت آخرت نیز معلول سلامت دنیاست و کسی که دنیا ندارد، آخرت نیز نخواهد داشت؛ چنان‌که قرآن کریم، تنها یک وصف دنیایی را آورده و فرموده است:

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً﴾[1].

ـ و هر که در این (دنیا) کور(دل) باشد، در آخرت (هم) کور(دل) و گمراه‌تر خواهد بود.

می‌شود به جای این صفت، صفات دیگر گذاشت و گفت: کسی‌که در دنیا سلامت ندارد یا ضعیف است، در آخرت نیز سلامت نخواهد داشت و ضعیف خواهد بود، یا کسی که در دنیا احمق و جاهل می‌باشد، در آخرت نیز چنین خواهد بود، یا کسی که در دنیا مؤمن یا متشخص و آبرومند می‌باشد، در آخرت نیز مؤمن، متشخص و آبرومند خواهد بود. آخرت را باید از همین دنیا شروع کرد.

ذکر باید هر دو حیث حقی و خلقی را با هم داشته باشد تا تعادل

۱- اسراء / ۷۲.

ذکرپرداز از دست نرود. کسی که فقط از ذکرهای حقی و بسیار سنگین استفاده می‌کند، خود را عظیم و بزرگ می‌بیند و از کاستی‌ها و کژی‌های خلقی خویش غفلت می‌کند. بنابراین، آنان‌که از اذکاری چون «الله» و دیگر اسمای الهی و از تهلیل یا تحمید استفاده می‌کنند، باید در کنار آن تسبیح یا استغفار را بیاورند. تمامی ذکرهای حقی و خلقی به این دو ذکر (تحمید و استغفار) بازمی‌گردد. به هر روی، بر اساس دو چهره‌ای که انسان دارد، لازم است دو دسته ذکر ربوبی و عبدی را داشته باشد. اصل در اذکار ربوبی، حمد و اصل در اذکار خلقی، استغفار می‌باشد. اگر تعادل و تناسب میان این دو گروه ذکر، رعایت نشود، و این دو دسته به صورت ترکیبی و معجونی آورده نشود، یا فرد درحالی‌که ذکر می‌گوید و چهره‌ی ایمانی دارد، به ادعای خدایی و استکبار و تفرعن مبتلا می‌شود و یا مفلوکی می‌گردد که عُرضه‌ی انجام هیچ کاری را در خود نمی‌بیند. اگر ذکر حمدی و ذکر غفرانی با هم استفاده شود، سبب رشد سالم می‌شود و ذکرپرداز، خود را ظهور خداوند می‌یابد. ذکرهای حقی و عبدی نباید بر هم غلبه پیدا کنند؛ زیرا مصرف بیش از اندازه‌ی یکی، حیث دیگر را تخریب و فاسد می‌کند. ترکیب این دو گروه از ذکر را باید در تمامی شبانه‌روز و در نماز و غیر آن داشت.

گفتن ذکر، ثناگویی و تمجید حق‌تعالی می‌باشد. کسی‌که ذکر می‌گوید، از خداوند به نیکویی یاد می‌کند و به ستایش او می‌نشیند. کسانی‌که نمی‌توانند محاسن و کمالات دیگران را بر زبان آورند، افرادی مغرور، خودبین و گمراه می‌باشند. حتی مشاهده‌ی خوبی‌ها و کمالات دیگران،

ذکر است؛ زیرا ذکر فراتر از ذکر لفظی است و شامل ذکرهای تعقلی و رؤیتی نیز می‌شود. در مشاهده‌ی دیگران، باید رؤیت جهت حقی آنان را ـ که سرشار از کمالات است ـ داشت و در توجه به خود، باید جهت خَلقی خود را از دست نداد. ذکرهای لفظی، تعقلی و رؤیتی حقی، نباید مانع از ذکرهای خلقی شود و فرد را نسبت به آن به غفلت دچار کند و باید توان مشاهده‌ی ظهورهای الهی را ـ که تمامی نازله‌ی پروردگار می‌باشند ـ داشت.

در ذکردرمانی و شناخت بیماری‌های باطنی، فصل گسترده‌ای است که آسیب‌های ذکرهای جمالی را بررسی می‌کند. در این فصل گفته می‌شود ذکرهای جمالی اگر بدون ترکیب مناسب و به صورت بسیط استفاده شود، بیماری‌هایی چون غرور، تکبر و خودشیفتگی می‌آورد. کسی که به صورت مداوم «الحمدلله» می‌گوید، گاه می‌شود که پنداره‌ی «الله شدن» به او دست می‌دهد و با توهّم کمالات حقی، به غروری مبتلا می‌شود که دیگر برای هیچ‌کس فروتنی ندارد و قدرت استماع خود را از دست می‌دهد. ذکرهای حقی اگر با ذکرهای خلقی ـ مانند تسبیح و استغفار ـ تعادل یابد، غرور حاصل از آن برطرف می‌شود.

مداومت بر ذکرهای حقی نباید به غرور و «الله‌پنداری» بینجامد؛ وگرنه ذکرپرداز را به گمراهی و ظلم بر بندگان خدا مبتلا می‌گرداند و از او مستکبری بیچاره و مغروری بدبخت و مبتلا به انواع گناهان می‌سازد.

گاه در برخی کتاب‌ها توصیه می‌شود از یکی از نام‌های خدا، بیش از هزار بار استفاده شود. چنین ذکرهایی توسط افراد ناآگاه تجویز شده است و کسی که از نسخه‌های آنان استفاده کند، پیش از آن‌که دیگری را با آن ذکر

به زمین بزند، باطن خود را با استفاده از این دارو چنان پاره پاره می‌نماید که برای همیشه معلول و مفلوک می‌شود و توان عقلی خود را از دست می‌دهد و به نوعی دیوانگی و بُلهی مبتلا می‌گردد یا در خود، قدرت بازدارندگی از گناهان و ظلم به دیگران را از دست می‌دهد و به‌راحتی تن به هر گناه پلیدی می‌دهد یا با قساوت تمام، به دیگران تعدی، تجاوز و ظلم می‌کند و مرزها و حریم‌های شریعت و احکام آن را نادیده می‌گیرد.

در استفاده از ذکرهای کمالیِ حقی باید آسیب غرور را در نظر داشت و اندازه نگه‌داشت. هم‌چنین استفاده‌ی نامتناسب، افراطی و یک‌سویه از ذکرهای خلقی، ذکرپرداز را به سستی و زبونی می‌کشاند؛ به‌طوری که تنها بدبختی‌ها و بیچارگی‌های خود را پیش چشم می‌آورد و خود را سیه‌رویی سیاه‌بخت می‌داند که هیچ‌گاه سیاهی از چهره‌ی وی و از گلیم سیاهی که بر آن نشسته است، پاک نخواهد شد؛ درحالی‌که تمامی پدیده‌ها، افزون بر جهت خلقی، ظهور پروردگار خویش و نمایشگر جمال و جلال می‌باشند و فعل خداوندِ اول و آخر و ظاهر و باطن می‌باشند و تمامی صفات کمالی حق‌تعالی را به استعداد در خود دارند. البته مشاهده‌ی یک‌سویه‌ی این کمالات، ممکن است فرد را به تفرعن بکشاند و از او ندای «لیس فی جبتی إلّا الله» و «سبحان ما اعظم شأنی» برآورد. کسی‌که خدا را در تمامی چهره‌ها می‌بیند و پیوسته خدا خدا می‌کند، اگر ذکر خلقی نداشته باشد، ناگاه خود را با خدا خلط می‌کند. در استفاده از ذکرهای حقی باید اندازه و تناسب نگاه داشت؛ وگرنه فرد را کسی مانند فرعون، شداد و نمرود می‌سازد و متکبر و از خودراضی و نسبت به خود خوشبین و خودشیفته و خودخواه خواهد ساخت.

انسان باید همواره نه خدا را فراموش کند و نه جهت ظهوری و خَلقی خود را. همیشه باید هم با خدا و هم با خود حرکت کرد و چنین نباشد که در جایی، یکی را بر زمین بگذارد؛ وگرنه گمراهی گریبان‌گیر وی می‌شود. حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولیای معصومین علیهم السلام با همه‌ی بلندای مقامی که دارند، از ذکرهای خلقی، در کنار ذکرهای حقی بهره برده‌اند. ترکیب ذکرهای حقی و خلقی در ***نهج‌البلاغه*** و ***صحیفه‌ی سجادیه*** بسیار فراگیر و بدیع و تخصصی می‌باشد. برای نمونه، به روایت زیر دقت شود:

«أبو علي الأشعري، عن محمّدبن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن حسين بن زيد، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الاستغفار وقول: لا إله إلّا الله، خير العبادة، قال الله العزيز الجبّار: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾[1].»[2]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: استغفار و گفته‌ی لا اله الا الله بهترین عبادت می‌باشد. خداوند عزیز و جبار می‌فرماید: پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی!

این روایت، با آوردن شاهدی از قرآن کریم، ذکر استغفار را با تهلیل می‌آورد. هم‌چنین دقت شود که در این روایت، ذکر استغفار مقدم بر ذکر تهلیل آمده است و طریق ذکر محبان، چنین می‌باشد. جناب کلینی رحمه الله، با این‌که روایت حاضر را در کتاب کافی آورده، اما این ترتیب را رعایت نکرده است. البته در آیه‌ی شریفه، استغفار متأخر آمده است؛ زیرا این استغفار، حالت شخصی دارد و طریق محبوبان را می‌گوید و نیز می‌تواند

۱- محمد صلی الله علیه و آله / ۱۹.
۲- الکافی، ج ۲، ص ۵۰۵.

حالت اشتباکی ذکر را بیان کند که بعد از تهلیل، دوباره استغفار می‌آید.

درکنار اذکار جمالی، باید از استغفار و تسبیح بهره برد و جمال الهی را با نزول خلقی خود همراه کرد. کسی‌که می‌خواهد ذکر حقی «**یاحیّ یاقیّوم**» را داشته باشد، درکنار آن باید ذکر «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» را بیاورد؛ وگرنه این ذکر حقی چنان ستون فقرات وی را محکم می‌سازد و چنان اطمینانی به او می‌دهد که دیگر خود را کم‌تر از خدا نمی‌داند.

در قرآن کریم، ترکیب فنی و تخصصی ذکرهای حقی و خلقی، فراوان دیده می‌شود. نمونه‌ی آن، ذکر یونسیه است که بعد از ذکر حقیِ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾ ذکر خلقی ﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾[1] آمده است. ضرورت ترکیب تخصصی ذکرها، می‌رساند کسی‌که ناشیانه از ذکر، استفاده می‌کند یا به مربی گمراه‌تر از خود مراجعه کرده است، ممکن است تا چه اندازه به خود آسیب وارد کند و عمر خود را ضایع کند و گاه باب هدایت را برای همیشه بر خود سد نماید؛ درحالی‌که می‌پندارد بسیار هدایت شده است.

استفاده از ذکرهای حقی، صلابت می‌آورد و ذکرهای خلقی، فرد را فروتن و افتاده می‌سازد؛ بدون آن‌که وی را زبون و شکسته سازد. در بحث ذکر، نباید زیاد کار کرد؛ بلکه مهم این است که ذکر را به صورت علمی و تخصصی و بر پایه‌ی قواعد و قوانین و فوت و فن‌های آن استفاده شود. وجود چنین خطرات و آسیب‌های پنهانی در استفاده از اذکار است که می‌طلبد ذکر زیر نظر مستقیم استاد کارآزموده‌ی ذکردرمانی گفته شود و نباید ذکرها به گونه‌ی خودتجویزی مصرف شود.

۱-انبیاء / ۸۷.

ذکرهای ابتدایی

ذکرها دارای ترتیب و ترتب می‌باشند. ذکرهایی که در ابتدا گفته می‌شود، بیش‌تر ذکرهایی است که لحاظ توبه و پاک‌کنندگی دارد. ذکرهای توبه انواع گوناگونی دارد. یکی از این ذکرها، آیه‌ی شریفه‌ی زیر است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾[1].

و آنان‌که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد و بر آن‌چه مرتکب شده‌اند با آن‌که می‌دانند (که گناه است) پافشاری نمی‌کنند.

آیه‌ی شریفه از اذکارِ شروع و مناسب برای توبه است. مداومت بر قرائت این آیه، فرد را بر دوری از گناه توانمند می‌سازد و توفیق بازدارندگی از معصیت را موجب می‌شود و زمینه‌ی رشد ذکر و ارتقای آن از ذکر لفظی به قلبی را فراهم می‌سازد.

فراز ﴿ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾ در این آیه‌ی شریفه بیان می‌دارد توجه به حق‌تعالی برای آنان حالت پشیمانی و پریشانی را پیش می‌آورد و آنان اصراری بر انجام فاحشه ندارند. چنین کسانی بعد از ذکر استغفار، برای ارتقای معنوی آمادگی می‌یابند و این ذکرِ ابتدایی، راه‌اندازِ نفس آنان برای ورود به ذکر خفی و قلبی می‌گردد.

کسی که به گناهان مبتلاست، باید از ذکرهای ابتدایی‌ای که مخصوص

۱- آل‌عمران / ۱۳۵.

توبه است شروع کند و با پاکسازی خود از گناه، به مراتب برترِ ذکر ارتقا یابد؛ وگرنه آوردن ذکرهای کمالی و برتر در مقام شروع ـ که نفس از گناه خوشایند دارد و مرتکب معصیت می‌شود ـ نتیجه‌ای ندارد و به اجابت نمی‌رسد.

صلوات، استغفار و تسبیح، از ذکرهای عام ابتدایی است که با پیشامد محیط گناه، باید به مدد آن‌ها از گناه رهایی یافت؛ همان‌طور که اگر فرد نتوانست خودنگه‌دار باشد و به معصیت مبتلا گردد، در مقام توبه نیز می‌تواند از چنین ذکرهایی استفاده کند. توجه شود که پیش‌تر، از نفاق و گناه به عنوان مهم‌ترین عوامل بازدارنده از ذکر یاد کردیم. ذکرهای ابتدایی به افراد آلوده‌ای که از گناهان خود پشیمانی دارند، توصیه می‌شود.

باید التفات نمود که فرد گناه‌کار اگر توبه نکند و اعراض از ذکر داشته باشد، به مشکلات و عوارضی گرفتار می‌آید که چیزی نمی‌تواند آن را برطرف کند و داروی درمان درد وی گردد. برخی از بلایا که گریبان‌گیر جوامع امروز است، پی‌آمد دوری آنان از خدا و غفلت از پروردگار و نداشتن ذکر و توجه به حق‌تعالی می‌باشد.

ذکرهای کمالی

بعد از ذکرهای شروع و ابتدایی، نوبت به ذکرهای کمالی می‌رسد. پیش‌نیاز ذکرهای کمالی، ایمان و عمل صالح می‌باشد که ما آن را با عنوان «نماز، نیاز و ناز» در فصل سوم خواهیم آورد. آیه‌ی شریفه‌ی زیر به ذکرهای کمالی توصیه دارد که ایمان و عمل صالح را بر آن پیش می‌اندازد:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[1].

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آن‌که مورد ستم قرار گرفته‌اند، یاری خواسته‌اند و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.

کسی می‌تواند ذکر کثیر داشته باشد و با ذکر زندگی کند و آن را در تمامی حالات خود داشته باشد که پیش از آن دارای ایمان و عمل صالح باشد؛ بنابراین اگر کسی دارای آلودگی باشد، بر پردازش ذکر توانایی نمی‌یابد و ثقل و رخوت، وی را در خود می‌گیرد. این خصوصیت برای ذکرهای کمالی، ثابت است. ذکرهای کمالی، با ابتلای به گناه و حرمان سازگار نیست و بدون زمینه‌سازیِ صفا، صداقت و پاکی، اجابتی ندارد. شتاب ذکرهای کمالی در کمال‌زایی، به سبب خفی و قلبی بودن این ذکرهاست؛ ذکرهایی که دست افراد آلوده و گناه‌کار به آن نمی‌رسد.

ذکر، توجه معنوی است و توجه معنوی، توجهی قلبی است و لفظ اگر این توجه را نداشته باشد، لقله‌ی زبان است. توجه، نتیجه‌ی ذکر لفظی می‌باشد که اگر ذکر لفظی به آن نرسد، عقیم مانده است. ذکر خفی، ذکری است که فرد آن را در باطن خود کِشت می‌دهد و مواظب آن است تا رشد کند و به ثمر بنشیند.

ذکر، توجه و آگاهی به قدرت بی‌پایان حق‌تعالی بوده و قرب و وصول

۱- شعراء / ۲۲۷.

به او اتحاد با تعینات مذکور می‌باشد. ذکر، تعینی ایجادی و قربی است که در دل ذکرپرداز قرار می‌گیرد؛ وصولی که پایانه و نهایت ندارد و همواره ندای ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾[1] او را به مراتب بالاتر می‌خواند.

ذکرهای عنایی

برخی از ذکرها برای جلب عنایت خاص خداوند می‌باشد. ذکری که عنایت بیاورد، گاه ذکر را در قلب می‌نشاند و فرد را در حالتی نورانی مستغرق می‌سازد و وی را به قربی می‌رساند که حتی در خواب نیز خداوند را فراموش نمی‌کند. چنین کسی به فرد دردمندی می‌ماند که حتی خواب نیز تسکین‌دهنده‌ی درد او نیست و در خواب نیز احساس درد را دارد. برخی از دردهای حاصل از عشق، چنین است. این دردها بسیار عمق دارد و درد به مرکزِ توجه فرد وارد می‌شود. اگر ذکرپرداز به ذکر عنایی تخلق پیدا کند، به صفا و سعادتی وصف‌ناشدنی توفیق می‌یابد. تخلق به ذکرهای عنایی سبب می‌شود ذکر در هیچ حالتی از انسان جدا نشود و لازم جدایی‌ناپذیر وی در زمان مرگ و بعد از آن گردد. برای نمونه، اگر کسی مورد عنایت خاص واقع شود و به ذکر تهلیل تخلق پیدا کند، آن را همواره در هرجایی خواهد داشت و ذکر قلبی آن را به صورت عنایی می‌یابد. آیه‌ی شریفه‌ی زیر به ذکر عنایی اشاره دارد:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾[2].

پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.

۱- نساء / ۱۳۶.

۲- بقره / ۱۵۲.

ذکر در این آیه‌ی شریفه، اعم از ذکر لفظی و قلبی است و اگر کسی در دل خود به حق‌تعالی توجه نماید، خداوند نیز به او عنایت می‌کند. ذکر، چنان توان و ارزشی دارد که می‌تواند عنایت خاص خداوند را جلب نماید. ﴿أَذْكُرْكُمْ﴾ معلول ﴿فَاذْكُرُونِي﴾ است؛ آن‌چه در باب ذکر آمده است، بـه عکس آن‌چیزی می‌باشد که در باب رضاست. در آن‌جا می‌گفتیم: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾[1]؛ یعنی اگر خداوند از بندگان خود راضی باشد، آن‌وقت بندگان از خداوند راضی می‌شوند و رضایت بنده معلول و پی‌آمد رضایت خداست. بر این پایه، اگر کسی در دل خود از خداوند راضی نیست، به دست می‌آید که خداوند نیز از وی راضی نمی‌باشد؛ اما در باب ذکر، بر اساس این آیه‌ی شریفه، ذکرِ خَلقی است که ذکر حقی را در پی می‌آورد و موجب جلب عنایت خاص حق‌تعالی می‌شود.

بنده‌ای که پروردگار خود را یاد می‌کند، خداوند از وی خشنود است و با یادکردِ او، به وی خیر می‌رساند. خداوندِ عاشق از این‌که بنده‌ای او را یاد کند، خرسندی و خوشایندی می‌یابد و جبهه‌ی حق تقویت می‌شود. در باب ذکر، بنده باید حق‌تعالی را یاد کند، تا خداوند هم او را یاد کند و ذکر خلق سبب ذکر حق می‌شود؛ برخلاف باب رضا که نخست باید خداوند راضی شود تا بنده از او رضایت یابد و رضایت بنده به حتم، رضایت خدا را در بردارد و رضای حق علت برای رضای بنده می‌باشد. این امر، سنگینی باب رضا را می‌رساند که اگر خداوند کمک و مدد و

۱- مائده / ۱۱۹.

عنایت نکند، بنده هم نمی‌تواند رضایت از خدا را در خود احساس کند؛ برخلاف باب ذکر که از بندگان برمی‌آید و با شروع بنده به ذکر، خداوند هم از او یاد می‌کند و خاصیت این ذکر به خود بنده باز می‌گردد. البته خوبی هر بنده‌ای به نام صاحب و مالکش نوشته می‌شود و همین‌که بنده‌ای به همین مقدار نیز نیکویی کند و به عشق، با خدا سخن گوید، برای خداوند می‌باشد.

ذکر، همانند رضا سخت نیست که شروع خلقی آن ممکن نباشد. ذکر، غذای لازم روح و نفس است و باید از این خوراکیِ لازم بهره برد و کفران نعمت نکرد. نداشتن ذکر، نوعی کفران نعمت می‌باشد؛ برای همین در پایان آیه‌ی شریفه آمده است: ﴿وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾. توضیح این امر، در بحث جنبه‌های خوراکی ذکر گذشت.

ذکرهای آثاری

پاره‌ای از ذکرها برای رسیدن به اثری خاص و خیری ویژه یا دفع بلا و رفع مشکل می‌باشد. برای نمونه، ذکر می‌گوید تا به پول عمده‌ای برسد یا دارای مسکن، شغل یا همسری مناسب شود یا مریض وی شفا یابد یا دارای طول عمر همراه با سلامت و عزت باشد. ذکرپرداز، در ذکرِ آثاری در پی منافع ذکر است و خود ذکر را پی‌جو نیست. او ذکر خدا را می‌گوید تا به منافع توجه به خدا برسد. او خدایی را می‌خواهد که درد وی را چاره کند.

ذکرهای زمانی

ذکر اگر لازم باشد در وقتی خاص گفته شود، ذکر زمانی و موقت

می‌باشد. برای نمونه، شب جمعه دارای ذکرهای خاص است؛ همان‌طور که روزهای هفته هریک، ذکری مخصوص دارد. در برابر آن، ذکرهای غیرموقت است که می‌توان آن را در هر زمانی آورد. ذکرهای تهلیل، استغفار و حوقله از ذکرهای عام می‌باشد. هم‌چنین برخی ذکرها دایمی و بعضی موسمی است. ذکرهای موسمی در هر سال، تنها در یک زمان خاص گفته می‌شود و در آن سال، تکرار ندارد؛ چنان‌چه می‌فرماید:

﴿وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ﴾[1].

و نام خدا را در روزهای معلومی بر دام‌های زبان‌بسته‌ای که روزی آنان کرده است، ببرند.

آیه‌ی شریفه زیر نیز می‌فرماید کسی می‌تواند به تزکیه و پاکی برسد که هم ذکر عام و دایمی داشته باشد و هم ذکر خاص و فصلی (نماز).

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى. وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾[2].

رستگار، آن کس که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد.

اذکار موسمی در کتاب‌های که اعمال السنه را بیان می‌دارد، آمده است. در این میان، ذکرهای مخصوص ماه رجب، شعبان، ماه مبارک رمضان و نیز ماه ذی‌الحجه ویژگی دارد. رعایت تناسب زمانیِ اذکارِ موقت و موسمی، لازم است.

ذکرهای مخصوص ستایش، سپاس و مدح

برخی ذکرها برای ستایش، سپاس و شکر یا مدح نعمت‌های پروردگار

۱- حج / ۲۸.

۲- اعلی / ۱۴ ـ ۱۵.

می‌باشد. همان‌طور که برخی ذکرها تسبیحی است و برای تنزیه پرودگار استفاده می‌شود.

آثار ذکر

گفتیم اثر ذکر، نتیجه‌ی ذکر و فعل آن است. اثر ذکر، گاه در ذکرپرداز ظاهر می‌شود و گاه در دیگری. هم‌چنین اثر برخی از اذکار، دارای زمانِ خاص است و تا ظرف زمانی آن فرا نرسد، خاصیت و نتیجه‌ی ذکر، مشاهده نمی‌گردد. این آثار در دو مرتبه‌ی فعل (ذکر) و فاعل آن (ذکرپرداز) و نیز محل قابلیِ آن ـ که گاه غیر از ذکرپرداز است ـ قابل بررسی است.

در ذکر نباید در پی آثار فاعلی ذکر بود؛ بلکه باید خودخواهی را کنار گذاشت و به آثار فعلی آن توجه داشت. اگر ذکرپرداز باگفتن ذکر، تنها خیر خود را ملاحظه کند، چنین ذکری از خودخواهی ـ هرچند خودخواهی معنوی ـ خالی نیست. نمونه‌ی این ذکرها چنین است:

﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ. وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ. وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ. وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ. وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾[1]

پروردگارا! به من دانش عطا کن، و مرا به صالحان ملحق فرمای. و برای من در (میان) آیندگان، آوازه‌ی نیکوگذار و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان و بر پدرم ببخشای، که او از گمراهان بود و روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند، رسوایم مکن.

۱- شعراء / ۸۳ ـ ۸۷.

در این اذکار، تمام منفعت و خیر شخصی (قصد فاعلی) لحاظ شده است. در این دعا، جای کسانی خواسته شده که قرار بوده است به بهشت روند، اما در ابتلاءات پیش‌آمده، خود را باخته‌اند و مکان آنان در بهشت، بدون صاحب شده است. خواستن چنین مکان‌هایی مثل کسب درآمد از کفن‌فروشی است که کراهت دارد و درآمد آن، دارای برکت و مبارکی نمی‌باشد.

این دعا در فصل ابتدایی نبوت حضرت ابراهیم علیه‌السلام اتفاق افتاده است. حضرت ابراهیم علیه‌السلام چنان در عشق و ولایت رشد می‌کند که دعاهای وی برای دیگران می‌شود و حتی حاضر می‌گردد از فرزند خود بگذرد. حضرت ابراهیم علیه‌السلام در سال‌های پایانی خود چنین دعا می‌کند:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.﴾[1]

و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! این (سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را، هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد، از فرآورده‌ها روزی ببخش. فرمود: ولی هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش

۱- بقره / ۱۲۶ ـ ۱۲۹.

(دوزخ) می‌کشانم و چه بد سرانجامی است. و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (ی کعبه) را بالا می‌بردند، (می‌گفتند:) ای پروردگار ما! از ما بپذیر، که در حقیقت تو شنوای دانایی. پروردگارا! ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمان‌بردار خود (پدید آر) و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای که تویی توبه‌پذیر مهربان. پروردگارا! در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند، زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.

خداوند مهربان در تربیت بندگان صالح خود بسیار حرفه‌ای است. این دعا نتیجه‌ی تربیت پروردگار است. خداوند، حضرت ابراهیم را با انواع بلاها آزمود و او را با بلاها و ابتلاءات گوناگونی هم‌چون غربت، اسیری، افکندن در آتش، سوء قصد به همسر وی، نداشتن فرزند برای سالیانی چند، دور بودن از همسر و فرزند دلبندی چون اسماعیل و ذبح نمودن فرزند او ارتقا داد و چه نیکو بنده‌ای از او ساخت. بلاها سبب می‌شود بنده دردمند گردد و درد دیگران را به‌خوبی درک کند و بتواند با آنان همراهی نماید و از آنان دلجویی داشته باشد. برای نمونه، حضرت ابراهیم علیه‌السلام که روزی (به گاه عافیت) در دعاها، تنها خیر خود را می‌خواست، پس از بلاکشی بسیار، چنان کمال یافته است که خود و فرزندش با هم، به صورت جمعی دعا می‌کنند و امنیت شهر مکه را برای ساکنان آن خواستار می‌شوند. ابراهیم در توحید، به کمالی رسیده که شیخ انبیا و پیغمبر توحید گردیده است. کسی توحید دارد، که خودخواهی به کلی از او برداشته شده باشد.

ذکری دارای مرتبه‌ی بلندی است که خیر دیگران را لحاظ نماید و دارای تعدی باشد؛ مانند: «اللهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات» که آزادسازی اسیران برزخی را قصد کرده است. هم‌چنین است دعای ماه مبارک رمضان که فرازی از آن، چنین می‌باشد: «اللهمّ أصلِح کلّ فاسد مِن أمور المسلمین». درست است که ذکرپرداز داخل در مسلمین می‌باشد، اما غلبه در این دعا با دیگر مسلمانان است و خود شخص در آن به صورت مغلوب، داخل در مسلمین می‌باشد. مراتب ذکر با توجه به سعه و بسطی که در نیت ذکرپرداز است، متفاوت می‌شود و هرچه گستردگی و شمول خیر، بیش‌تر باشد، مرتبه‌ی ذکر ارتقا پیدا می‌کند.

ذکرپرداز باید خود را اختبار کند تا بیابد ذکرها و دعاهایی که در گذشته بوده است، آیا قصد فعلی (ذکر) از آن داشته تا خیر دیگران را لحاظ کند یا قصد خیر برای خود به صورت شخصی داشته است؟ تفاوت اختبار با امتحان، این است که امتحان ناظر به آینده و با اطلاع شخص می‌باشد، ولی اختبار، آزمودن به صورت غیرمنتظره یا با تحلیل حوادث گذشته می‌باشد که فرد به نوع انتخاب خود توجه عامدانه نداشته است و آن را بر اساس شاکله‌ی باطنی خود آورده است. توجه شود که اختبار دیگران، نوعی تجسس و معصیت است؛ مگر امری ثانوی، آن را لازم سازد. توانمندی باطنی انسان‌ها بر اساس ذکرها و دعاهایی که داشته‌اند به دست می‌آید. هر فردی می‌تواند با اختبار خود و ملاحظه‌ی دعاها و اذکاری که در گذشته داشته است، جمعی و فردی یا غیری و نفسی و فعلی یا فاعلی بودن آن‌ها را به دست آورد. هم‌چنین می‌تواند ملاحظه‌ی

بلاها را داشته باشد و نوع گفتار و رفتار خود را قبل و بعد از آن به دست آورد. کسی که چنین اختباری داشته باشد، می‌تواند خود، محاسبه‌ی قیامت را در همین‌جا داشته باشد و به انصاف، برای خویش حکم دهد، با این تفاوت که دار دنیا محل جبران گذشته است، ولی در قیامت، محکومِ داشته‌های ثابت و فناناپذیر خویش می‌باشد.

خیرخواهی شخصی، داخل در اقسام خودخواهی ـ با تفاوت مرتبه‌ای که دارد ـ می‌باشد. اذکاری که نوعی خودخواهی در آن است، تنبیه ذکرپرداز را در پی دارد؛ اگر وی دارای بینش سلوکی باشد. در سلوک، بیش‌ترین بلا برای افرادی است که در پی خود هستند و دیگران برای آنان اهمیت چندانی ندارد. آنان با این‌که ابتلای بیش‌تری دارند، سرعت حرکت آنان کم‌تر پیشرو می‌باشد. کسانی که همواره به خود می‌اندیشند و خودخواهی دارند، کلاه سرشان می‌رود و کم می‌آورند؛ برخلاف انسان‌های باگذشت و دارای ایثار که برای دیگران نفس می‌کشند، آنان برنده‌ی میدان‌هایی هستند که پیش می‌آید؛ فارغ از این‌که مؤمن باشند یا غیر مؤمن. نمونه‌ی بندگان دارای گذشت و ایثار که اندیشه‌ی دیگران دارند و نسبت به دیگران، دارای دلسوزی و مهرورزی می‌باشند، حضرت موسی است. وی پیامبری مردمی و از احرار و آزادگانِ جوانمرد بوده که به همه مددرسانی داشته است و بی‌خیال، از کنار مظلومی نمی‌گذشته است. برای همین، با مأمور قبطی درگیر می‌شود.

ذکرهای شخصی و نفسی، ذکرپرداز را کوچک می‌کند و ذکرهایی که در آن، لحاظ جمع و گروه یا تمامی پدیده‌ها می‌شود، فرد را از خودخواهی دور می‌دارد و به وحدت و توحید توجه می‌دهد. افراد خودخواه، به

سبب کوچکی ظرف و مرتبه‌ای که دارند، در جایی کم می‌آورند. افرادی خودخواهی دارند که طبیعت گسترده و اسکلت محکمی ندارند. افراد خودخواه، بزدل و ترسو می‌شوند. خودخواهی می‌تواند فرد را به نکبت و خباثت آلوده کند و گاه او را به انجام بدترین تصمیم‌ها بکشاند. کسی که در پی خودخواهی است، دارای ضعف نفس می‌باشد و همین ضعف سبب می‌شود او از خود فراتر نرود و تنها خود را ببیند و جز در پی خیر خود نباشد. چنین کسی حتی به همسر و فرزند خود نیز به حسب تعلقی که به او دارند، رسیدگی می‌کند. فرد خودخواه به هیچ وجه نمی‌تواند دیگران را بخواهد.

کسی می‌تواند از ذکرهای سلوکی استفاده کند که از احرار باشد. چنین کسی نه تنها از خود و بندگان چیزی نمی‌خواهد، بلکه از خدا هم چیزی نمی‌طلبد و دارایی و توان هر کسی را برای خود او می‌دانند و بس. باید دور هر چیزی که به خود آدم باز می‌گردد ـ حتی دور خوبی‌های شخصی ـ خط کشید؛ زیرا نیکی‌گروی و خوبی‌طلبی نباید خودخواهی را در کنار خود بپروراند. ذکر و دعا نباید آدمی را کوچک کند؛ بلکه باید او را در مسیر احرار و جوانمردان رشد دهد؛ یعنی در مسیر کسانی‌که برای دیگران زندگی می‌کنند ـ نه برای خود ـ و کسی را در خود سرشکن نمی‌کنند؛ بلکه خود را برای دیگران سرشکن می‌کنند.

برای داشتن ذکرهای سلوکی، باید نخست غیری و احراری شد. اهل سلوکِ پیشرو، از افراد خودخواه برگزیده نمی‌شوند؛ زیرا خودخواهان و خودشیفتگان به جایی نمی‌رسند. آنان حتی اگر در مسیر گذر خدا قرار

گیرند، خدا را تنها برای خود می‌خواهند. خودخواهی، سنگین‌باری می‌آورد و خشت قبر را می‌شکند. ذکرپرداز تا از خودخواهی بیرون نیاید، ذکر مستجاب نمی‌یابد. فرد خودخواه، عبد یا امه‌ی نفس خویش است و فرد حرّ می‌تواند از خود و از همه پدیده‌ها بگذرد و حتی خدا را نیز از باب این‌که وجود دارد و مثل او نیست، دوست دارد، نه از باب این که دارا و تواناست.

کسانی که از احرار می‌باشند و پیوسته در خدمت‌رسانی به خَلق یا دین خدا کوشا می‌باشند، به‌حتم نطفه‌ای پاک و سرشتی صافی دارند و برای سپاس‌داری در حق پدر و مادر و اجداد خود، باید دعا و خیرات داشته باشند. صفای باطن و در خط احرار بودن، عیار بالایی لازم دارد و شاکله‌ی ظهوری فرد و توان پیشرفت او را رقم می‌زند. در برابر، آنان‌که خُبث باطن دارند و مدام به مردم و دین حق ضرر می‌رسانند، انگل جامعه و افرادی خطرناک می‌شوند.

صاحبان صفای نفس، در پی رفع اشکالات باطنی خود و انجام خوبی‌ها هستند تا صفات نیکوی حق‌تعالی را به نمایش بگذارند و آبروی خدا را حفظ کنند. آنان می‌خواهند به بنده‌های خدا ظلم نداشته باشند و زینت خداوند و اولیای به‌حق او باشند و آبروی خدا و اولیای معصوم او را حفظ کنند، نه آن‌که شِین و مایه‌ی ملامت و شرمساری و خجالت باشند؛ اما بنده‌های بد و خبیث، می‌خواهند خدا را خراب کنند. آنان حتی اگر بخواهند خوبی کنند، برای آن است که نزد مردم عزیز شوند و خود را مهتر دیگران و بهتر از آنان قرار دهند تا بتوانند خَلق خدا را سرکیسه و استثمار کنند.

البته افرادی نیز هستند که از بدی خسته و از آلودگی منزجر می‌گردند؛ زیرا نفس آنان، آلودگی را برنمی‌تابد. دوری چنین افرادی از آلودگی و رو آوردن آنان به نیکویی‌ها، از سر هوای نفس و امری نفسانی می‌باشد و خودخواهی در آن است. چنین خوبی‌ای، سلامت و ایمانی خودخواهانه و کمال متوسط می‌باشد و فرد، خوبی می‌کند تا بتواند استراحت نفس داشته باشد. این خوبی‌ها موضوع سخن ما نیست؛ زیرا ما از خوبی‌های احرار و آزادگانی سخن می‌گوییم که در زیر سخت‌ترین فشارها یا در بدترین موقعیت‌های گناه‌آلود، صفا و وفای خود را از دست نمی‌دهند و حریت و آزادگی خود را پاس می‌دارند.

به هر روی، حریّت و آزادی از خود و در بند امور نفسانی نبودن، در رو آوردن به ذکر، بسیار مهم است. شایسته نیست برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی، ذکر داشت. کسی که به چنین ذکری رو می‌آورد، با ساختن خود به مواد افیونی و مخدر رو می‌آورد، از این حیث که در هردو، نوعی حظّ نفسانی وجود دارد، تفاوتی نمی‌باشد؛ برخلاف کسی‌که قصد فاعلی ندارد، بلکه رو آوردن وی به ذکر، دارای لحاظ فعلی می‌باشد و بر آن است تا مددکار خداوند باشد. چنین کسی، غذای خوب و مقوّی می‌خورد تا نیرو و توان داشته باشد که مددکار خَلق خدا گردد یا بتواند برای همسر خود شوهری توانمند باشد یا برای فرزندان خود، به مهربانی و با اعصاب آرام، پدری نماید.

شعار احرار بر حول وطن، مردم و دین می‌چرخد. آنان نقطه‌ی امن و آباد برای زندگی، آن هم زندگی مردم، در سایه‌ی دین‌مداری می‌طلبند؛ چنان‌که در دعای حضرت ابر اهیم علیه‌السلام آمده است:

﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾[1].

پروردگارم! این‌جا را سرزمینی آرام‌کننده قرار ده، و همراهانش را؛ آنان را که به خدا و روز قیامت گرویدند، از بهره‌هایش بر اساس نیاز روزی ده.

این دعا برای امنیت، موفقیت و آبادانی وطن و کشور به عنوان جایگاه سکونت مردمی مؤمن و رستگار می‌باشد که ایمان آنان به خدا و روز قیامت رونق دارد. کسی‌که این سه درد را با خود دارد و بر پایه‌ی آن حرکت می‌کند، از تبار انبیای الهی علیهم‌السلام می‌باشد. چنین کسی نه منافع خود را می‌بیند، نه سود گروه حامی خود را بر خیر مردم جلو می‌اندازد. او شب و روز نَفَس می‌کشد تا خیری به مملکت خویش، و به مردم و به دینِ حق آنان برسد. چنین کسی نمی‌تواند نظرتنگ باشد؛ بلکه با چشم‌های باز می‌نگرد؛ چشم‌های بازی که دل وسیعی را پشت خود دارد و مدام بر بلندی‌ها سیر می‌کند؛ دلی که کوچک نیست تا در حصار تنگ خودخواهی اسیر شود و جز خویشتن خویش برای او بزرگ جلوه نکند و به چشم نیاید و جز زندگی خود، برای او مهم نباشد و زندگی سخت دیگران را نبیند و از آن نچشد و از مردم محروم فرار کند تا محرومیت آنان را نبیند.

سنجش آثار ذکر انشایی

مبتدیانی که گفتن ذکری را مداومت می‌کنند، در روزهای نخست، خاصیتی برای آن نمی‌بینند؛ زیرا ذکر آنان رمق و توانی ندارد، اما با

۱- بقره / ۲۶.

گذشت زمان و دقتِ ذکرپرداز برای هرچه بهتر آوردن ذکر و کاستن از نقایص و نواقص آن، وی می‌تواند آثار آن را بر حالات باطنی و پیشامدهای زندگی و حوادث پیرامونی خود بیابد؛ هرچند این آثار، ضعیف باشد. البته ذکر با آن‌که لفظی مادی دارد، دارای معنا و حقیقتی مجرد است و نمی‌شود اثری قوی‌تر از پدیده‌های مادی نداشته باشد؛ مگر آن‌که ذکرپرداز تنها لقلقه‌ی لسان داشته باشد، نه ذکر حقیقی. دست‌کم بعد از گذشت هر هفته، باید آثار ذکر را بررسید و میزان پیشرفت آن را به دست آورد. این آثار می‌تواند روحی، عقلی، نفسی، توان جسمانی و مزاجی باشد. هم‌چنین از آثار ذکر، جابه‌جایی ذکرپرداز در سلسله مراتب معنوی می‌باشد. این جابه‌جایی آشکار و تجربی است و چنان‌چه کسی ذکرهای سلوکی را پی‌گیر است، ولی خاصیت گفته‌شده برای ذکر را در خود نمی‌یابد، نیاز دارد تا اشکال ذکر خود را به دست آورد. این اشکال می‌تواند از ناحیه‌ی شرایط عام ذکر ـ مانند حلال‌درمانی و صفا و سلامت باطن یا نیافتن وصف ذکر یا وفق و تناسب نداشتن آن با ذکرپرداز یا رعایت نکردن زمان آن ـ باشد یا از ناحیه‌ی موانع خارجی ذکر، مثل دخالت شیاطین که با یافتن نقبی، در آن رسوخ کرده‌اند. ذکرِ سلوکی اگر به صورت کامل و سالم آورده شود، ذکرپرداز را جابه‌جا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که وی می‌تواند این خاصیت را اندازه بگیرد و توان خود را در این رابطه ارزیابی کند. سالکانی که تیز می‌باشند، گاه حتی با گفتن یک ذکر، اثر آن و نحوه‌ی جابه‌جایی و میزان نشاط و خستگی و قرب خود به حق‌تعالی و دوری از شیاطین را می‌یابند؛ ولی آنان‌که کُند می‌باشند، گاه کم‌تر از یک هفته یا یک ماه، اثر ذکر را نمی‌یابند.

اختلال نیروهای شیطانی در ذکر

ذکر در صورتی خاصیت دارد که بر طول موج صوتی خود آورده شود و این طول موج تا وصول به مقصد، دچار پارازیت صوتی و دَمی نگردد. طول موج هر ذکر و فرکانس آن با حفظ صفات ذکر، محقق می‌شود؛ اما نیروهای شیطانی و آنان‌که دارای خباثت نفس و قدرت‌های نفسانی می‌باشند، می‌توانند بر روی طول موج ذکر و فرکانس آن تأثیر بگذارند و آن را دچار پارازیت سازند و ذکر را از هدفی که دارد، بازدارند و از خاصیت‌بخشی آن مانع شوند. بنابراین، درست است که ذکرپرداز تمامی شرایط ذکرگویی را رعایت کرده و نان حلال مصرف نموده و خلوت و تاریکی و آسمان شب را پاس داشته و ذکر را بر مدار وصف آن آورده و رعایت تناسب ذکر با خود را داشته است؛ اما ذکر وی باید امنیت کافی برای وصول به مقصد را داشته باشد تا در طول مسیر صوتی خود (اعم از صوت لفظی یا قلبی باطنی) توسط شیاطین معاند دچار اختلال و پارازیت نگردد. باید توجه داشت اشرار اجنه، بسیار شرور می‌باشند. آنان اگر منطقه‌ای برای نفوذ و خراب‌کاری بیابند، به آن‌جا هجوم می‌آورند و برای نمونه، ذکرهای مؤمنان را با دمیدن دم خبیث خود بر آن، فاسد می‌کنند. البته مؤمنان اگر کاستی نفسانی نداشته باشند، از ناحیه‌ی فرشتگانِ همپا مواظبت می‌شوند. اما دمیدن در ذکرها توسط نیروهای خبیث و شرارت‌گر، واقعیتی است. انسان عادی با دمیدن تنها در حدود یک متری خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما خبیث‌هایی که صاحب دم خُبث‌آلود

می‌باشند، به حسب اقتداری که دارند، شعاع وسیعی می‌یابند و گاه یکی از آنان می‌تواند از این نقطه‌ی شهر، در ذکر فردی که در نقطه‌ی دیگری است، با فوتی بدمد و آن را فاسد سازد. داشتن استغفار، حرز و مددگیری از فرشتگان و توجه به حق‌تعالی، برای در امان ماندن از چنین نیروهای تـخریب‌گری کـارآمـد است. فـرشتگان فـراوانـی، وظـیفه‌ی حـراست و نگاهبانی از بندگان خدا را در برابر نیروهای شر و شرارت‌آمیز بر عـهده دارند. البته تنها برخی متوجه می‌شوند ذکر یا نماز آنان مورد هجوم این نیروها قرار گرفته است. سوره‌ی فـلق، نـحوه‌ی ایـن اسـتعاذه را آمـوزش می‌دهد. این استعاذه به حق‌تعالی سبب می‌شود فرشتگان همپا پناه‌برنده را تا زمانی‌که به غفلت و معصیت و ظلم نگرا ییده است، محافظت کنند.

شیطان می‌تواند به انسانی که ذکر ندارد ورود یابد و او را از انجام کاری غافل سازد و وی را به فراموشی یا پریشانی مبتلا کند. شیطان این توان را دارد که ذهن را به توهّمات آلوده کند و یا زمینه‌های ارتکاب عصیان را در او پدید آورد. درست است شیاطین تصرف مستقیم در انسان ندارنـد و چنین نـیست کـه خـود گـناهی را بـه دست انسـان جـاری سـازند، ولی می‌توانند حرکاتی داشته باشند که برای انسـان غـفلت‌آور و مـعصیت‌زا باشد؛ چنان‌که در آیه‌ی شریفه‌ی زیر آمده است.

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً﴾[1].

گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، مـن مـاهی را

۱-کهف / ۶۳.

فراموش کردم و جز شیطان (کسی) آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.

این آیه‌ی شریفه توجه می‌دهد که ذکر، دارای دو مرتبه و دو بار معنوی سبک و سنگین می‌باشد. در فراموشی از ذکرهای سنگین ـ که بیش‌تر برای مقربان خاص پیش می‌آید ـ شیطان دخالت دارد؛ زیرا آنان وظیفه‌ی ذکرگویی خود را انجام می‌دهند، اما فراموشی ذکرهای سبک، برآمده از غفلت خود آدمی و برآمده از بازی‌های نفس می‌باشد.

در شریعت، داشتن تعویذ (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) برای ایمن ماندن از عناد و دشمنی شیطان، در ابتدای انجام هر کاری توصیه شده است. کسی‌که تعویذ ندارد، شیطان برای نفوذ در وی، با مانع و مزاحمی مواجه نمی‌شود.

دخالت وهم و خیال در ذکر مبتدیان

باید نتیجه و پی‌آمد ذکر را به دقت محاسبه کرد و واردات ذهنی و خطورات قلبی را رصد کرد و به صداها و نداها التفات داشت. در این مسیر، قوه‌ی وهم و سپس خیال، دخالت بسیار دارد. برای فهم دخالت وهم و خیال، باید به مسیر رودخانه‌ای مثال زد که خشک شده و انواع آشغال‌ها را در خود دارد و اگر باران ببارد و آب در آن به جریان افتد، نخست انبوهی از آشغال‌ها را با خود می‌آورد. ذکرپرداز نیز با مداومت بر ذکری که دارد، نخست به خیال می‌افتد. در این هنگام، جریان آب ذکر، آشغال‌های جدول ذهنی وی را به حرکت وامی‌دارد و با لایروبی ذهن، آن را رفته‌رفته پاکسازی می‌کند. مبتدیانی که مشغول ذکر می‌شوند، ذهن آنان

دچار فرکانس‌هایی می‌شود که افکار آلوده و بدی را به آنان القا می‌کند. فرد در این مرحله، دچار خیال‌پردازی می‌شود. برخی از افراد، به سبب شدت آلودگی‌های ذهنی و با آگاهی بر آن‌ها ممکن است دچار یأس و بیماری شوند که اگر مربی کارآزموده‌ای داشته باشند، آنان را از این خیالات عبور می‌دهد و به صفای ذهن می‌رساند. با صافی شدن ذهن از موهومات و خیالات، قدرت گیرندگی آن بالا می‌رود و می‌تواند صداهای غیبی را رصد کند و آن را بشنود. اگر ذکرپرداز در این مرحله، شدت و قوت یابد، صدای تسبیح و «سبّوح قدّوس» را هم از دل خود و هم از آسمان و زمین می‌شنود.

آزمایش استجابت ذکر

کسی‌که قدرت بر ذکردرمانی دارد، می‌تواند خود را تست کند. وی تحقق موضوعی را در نظر می‌گیرد و به تناسب آن، ذکر و نماز و نیاز و ناز می‌آورد. اگر آن موضوع، بعد از استجماع وی و حصول دیگر شرایط لازم به مقصود خود رسید، بر ذکرپردازی توانا شده است. برای نمونه، آیا وی می‌تواند با آوردن ذکر صلوات، دسته‌کلید کسی را که گم شده است، بیابد؟ باید دید ذکر در درگاه الهی دارای استجابت است یا نه؟ کسی‌که ذکر وی مستجاب می‌شود، مانند کسی‌که ناگاه مطلب فراموش‌شده‌ای را به ذهن می‌آورد، خودآگاهی بر استجابت آن می‌یابد. ذکرپرداز، کسی است که می‌تواند قدرت استجماع داشته باشد و به خواسته و مطلوب خود برسد. کسی‌که بارها استجابت ذکرهای خود را تجربه کرده است، به خود اعتماد پیدا می‌کند. کسی که ذکر خود را زیر نظر مربی انتخاب کرده

است و استجابتی برای آن نمی‌بیند، نقاط ضعف خویش را به دست می‌آورد و عوامل شکست ذکر در استجابت را می‌یابد و برای برطرف ساختن آن‌ها تمرین و تلاش می‌کند.

هم‌چنین ذکرپرداز یادشده در پی رعایت حق نماز، نیاز و نازهایی که برای وی پیش آمده است، در صفایی مستغرق می‌گردد که بیلانِ مهم‌ترین کارهای روز وی ـ به‌ویژه بلاها و ابتلاءات ـ در شب و در خواب، به وی گزارش داده می‌شود. در واقع ارایه‌ی چنین گزارشی، نوعی حرمت‌گذاریِ پدیده‌های ماورایی به وی می‌باشد. آنان با این گزارش، اجازه‌ی ضمنی از او برای واقع‌شدن ابتلاءات و رخدادهای آینده می‌گیرند. کسی‌که چنین خواب‌هایی ندارد، دارای ذکر مؤثر نمی‌باشد و ذکرپردازی که چنین حالاتی دارد، به مقام نفس زکیه رسیده است. البته خواب‌های وی نیاز به تعبیر دارد؛ هرچند که گاهی تعبیر آن‌ها نیز به وی الهام می‌شود. شب که می‌شود، کار روز ذکرپردازِ موفق را مشخص می‌کنند و به او از پنهانی‌هایی خبر می‌دهند که با احساسات و عواطف او یا با کار و شغل وی یا مسیر رو به رشد و کمال معنوی او در ارتباط است. تفاوت ذکرپرداز موفق با دیگران در همین معناست که دیگران ناآگاهانه و بدون مشاهده‌ی پیش روی خود حرکت می‌کنند، اما ذکرپردازی که ذکر وی اجابت می‌شود، حرکتی آگاهانه دارد و با علم به خطر، یا به سوی خطر پیش می‌رود و از آن استقبال می‌کند، و یا اگر وی از گروه محبان و ضعیفان است، به پدیده‌های غیبی، اجازه‌ی وارد آوردن آن بلا را به خود یا وابستگان خویش نمی‌دهد و با فرار از بلا، خویش را از بلا دور می‌سازد؛ هرچند موقعیت افراد محبی

با محبوبان یکسان نیست و پدیده‌های غیبی، مقام مصلحت را در وارد آوردن بلا بر محبان، لحاظ می‌کنند. بر این پایه، چنین نیست که ذکرپردازان محبی بتوانند راه گریز از تمامی بلایا داشته باشند.

ذکر، قابلیت تست و آزمایش دارد. ذکرپرداز، خود می‌داند آیا ذکر وی دارای قدرت استجابت است یا خیر؟ برخی از اذکار، برای استجابت، نیاز به ضمیمه نمودن چیزی مانند استخوان، نخل و مو دارد و برخی از آن نیز نوشتن را می‌طلبد. هم‌چنین برخی از اذکار برای استجابت، تلاشی شش‌ماهه یا بیش‌تر را می‌طلبد. چلّه و داشتن برات و رساندن خیر به دیگران نیز شرط استجابت بعضی از ذکرهاست. اما آن‌چه فوت کوزه‌گری ذکر است، «دَم» ذکرپرداز می‌باشد.

برخی ذکرپردازان، تنها می‌توانند ذکر خود را در زمینه‌ای خاص به استجابت برسانند و قدرت عام و فراگیر به آنان اعطا نشده است. باید خاطرنشان شویم از آن‌جا که «ذکردرمانی» تاکنون به گونه‌ی علمی و روشمند پی‌گیری نشده است، بسیاری از گزاره‌های آن دارای سند و دلیل نیست؛ درحالی‌که باید آن را با آزمایش‌های مکرر و طولانی، مستند ساخت؛ وگرنه پذیرش‌های تقلیدی، آن را به خرافات و پیرایه‌ها آلوده می‌سازد. از سوی دیگر، برخی حلقه‌های ذکر، برای برشدن‌های تصنعی و وهم‌آمیز، از بردهنده‌ها و نیروافزاهای غیر مجاز ـ هم‌چون دود و حشیش ـ استفاده می‌کنند. این کار برای حصول استجماع و دست‌یافتن به نیروهای باطنی، حکم دوپینگ درورزش را دارد. نشئگی و خماری حاصل از این مواد افیونی، توهّم‌زا و خیال‌برانگیز است و مکاشفه‌های پی‌آمد آن،

مکاشفه‌ی عرفانی نیست؛ بلکه توهّمات ذهنی و درگیری‌های روانی است؛ توهّماتی که چون منطق فهم برای آن نمی‌باشد، سخن حق و صدق انگاشته می‌شود.

ذکری قابلیت آزمایش و تست دارد که شرایط عام آن ـ چون حلال‌درمانی، استفاده از غذاهای صافی و سبک، داشتن تنفس سالم و استنشاق هوای تازه و دارای اکسیژن غالب، بودن زیر آسمان و پرهیز از بودن زیر سقف، رعایت نگه‌داشت دمای هوا در حالت متعادلِ نه سرد و نه گرم و نداشتن گرسنگی ممتد ـ که تمامی در تحقق استجماع قوی‌تر کارآمد است، در آن رعایت شده باشد. البته رعایت این نکات، و لحاظ تعادل طبیعی، برای ذکرپردازان محبی لازم است، نه محبوبان که شرایط محیطی تأثیری بر قدرت‌های باطنی آنان ـ که از ناحیه‌ی حق‌تعالی به ایشان موهبت شده است ـ ندارد.

دانش شناخت ذکرها، ختومات و طلسماتی که اولیای محبوبی در اختیار دارند، بسیار گسترده و پیچیده است؛ دانشی که تنها در اختیار کسانی گذاشته می‌شود که افزون بر صفای باطن، دارای صبر، بردباری و تحمل‌پذیری بسیاری باشند و تمرین‌های درازمدت آن را اهتمام ورزند. اما آنان‌که ذکرهای صوری و لسانی را ناشیانه و بدون مربی و با ناآگاهی از پیچیدگی‌های آن و به صرف مراجعه به برخی کتاب‌ها و روایات تکرار کنند، راهی برای نفوذ به این معنویت مینویی ندارند. ذکرپردازی که دارای برنامه می‌باشد و روشمند است و موفق خواهد بود و کسی که قواعد آن را نمی‌داند، رشد کاریکاتوری و مضحک پیدا می‌کند و در جایی لاغر و تکیده می‌شود و در سمتی دیگر چاق و فربه. رشد در سمت و سوی باطن

با تربیت بدن و پرورش اندام تفاوتی ندارد و هردو، هم مربی و آگاهی را می‌طلبد و هم اهتمام به تمرین‌های آن را؛ البته برای کسی‌که نفسی مستعد و آماده برای ذکرپردازی دارد. ما پس از این، از استعداد لازم برای ذکردرمانی سخن خواهیم گفت.

ملازم ذکر

ذکرپرداز در هر یک از ذکرهای درست خود، ممکن است با کسی همراه شود و ملازم او گردد. وی در ذکری که دارد، هم‌نَفَس می‌یابد و یا خود با کسی هم‌نفس می‌شود و یا دیگری با او همراه و هم‌نفس می‌شود. ذکرپرداز می‌تواند خود را با فرشتگان الهی دمساز کند و تسبیح خود را به قصد انس با آنان بیاورد. کسی نیز می‌تواند تسبیحی بیاورد با صفتی خاص تا به دل پدیده‌های هستی برود و با عالم و آدم عشق کند و در دل دریای هستی با همراهی تمامی پدیده‌ها شنا کند. همراه شدن با حق‌تعالی یا تمامی پدیده‌ها یا یک پدیده‌ی خاص، از اوصاف ذکر است. ملازم ذکر، نحوه و شتاب حرکت را مشخص می‌کند؛ وگرنه بدون آن، پیمودن مسیری بسیار طولانی با پای پیاده و بدون امکانات لازم می‌باشد که تلاش و انرژی وافری از رونده می‌گیرد، بدون آن‌که بازدهی داشته باشد. کسی‌که می‌خواهد خود را با فرشتگان همراه سازد، نیاز به قدرت استجماعی دارد که به وی توان تنظیم سرعت خود با آنان را بدهد و حرکت خویش را، که تابعی از حرکت تمامی پدیده‌های هستی است، به شتابِ حرکت فرشتگان مقصود و مقصد برساند.

خلوت و تاریکی آسمان، در انتخاب و یافت ملازم ذکر، دخالت آشکار

و مؤثر دارد و همسفر ذکر و پرنده‌ی معنوی را که وی بر آن سوار می‌شود، تعیین می‌کند.

اولیای خدا با کم‌ترین اراده‌ای صدای تسبیح پدیده‌ها و ذکر آنان را می‌شنوند. این پدیده‌ها حتی اگر در دل اقیانوس‌ها باشند، اولیای الهی به‌راحتی می‌توانند با آنان همراه گردند، بلکه همه را در پی خود به حرکت وادارند؛ چنان‌که امیرمؤمنان علیه‌السلام به هنگام مرگِ هر پدیده‌ای، بر بالین وی حاضر می‌شود و با او همراه می‌گردد و آنان نیز در هر جای عالَم که باشند، به زیارت حضرت می‌رسند و او را می‌بینند. مرگ و مردن، معرفت انسان‌ها را این‌قدر بالا می‌برد که هرکسی امام به‌حق خود را می‌بیند و می‌شناسد. ذکرهای سلوکی نیز معرفت‌زاست و هم پدیده‌ها را با ذکرپرداز همراه می‌کند و هم ذکرپرداز را با پدیده‌ها محشور و قرین می‌سازد. در این حالت، ذکرپرداز همانند افراد موج‌سوار می‌باشند که به جای هماهنگی با دریا، دریا را با خود هماهنگ می‌سازند. موج‌سواران، موج‌های عظیم و بلندی را که به کوه‌ها می‌مانند و بسیار بی‌رحم می‌باشند و به اندک زمانی فرد را خفه می‌کنند، در دل دریاها با خود همراه می‌سازند. ذکرپردازان حرفه‌ای نیز ذکرسواری دارند و با آوردن ذکرهای مخصوص، قدرت خویش را به دریای قدرت پدیده‌های غیبی یا حق‌تعالی متصل می‌گردانند. اولیای محبوبیِ حق‌تعالی که شب‌ها را زنده می‌دارند، صفت هر ذکر و ملازم و همراه آن را در شب، به تجربه می‌یابند.

ذکر اگر به صورت آگاهانه با صفت آن آورده شود و صفت پیدا کند، پدیده‌های هستی را به تناسب بلندایی که دارد، در پی خود می‌کشاند و

آنان را به دنبال خود به راه می‌اندازد و ملازم خویش می‌گرداند. اولیای خدا که در دل شب، با ذکر حرکت و سیر دارند، زمین و آسمان‌ها در پی ذکر آنان حرکت می‌کنند. حرکت خورشید و ماه در پی ذکر آنان می‌باشد و آنان این‌گونه است که رد خورشید و شکافت قمر دارند؛ به این معنا که حقیقت حرکت آنان را بر مدار و محور خود می‌گیرند. ولیِّ الهی در این حالت، امام پدیده‌ها می‌باشد و او خود را امام و جلودار آنان می‌شناسد. فرشتگان و اجنّه، ذکر اولیای الهی را خوراک جان خود قرار می‌دهند. اجنّه همان‌طور که از طلا استفاده می‌کنند و آن را خوراک جان خود قرار می‌دهند، ذکر مؤمنی رزق و خوراک یکی از آنان می‌گردد؛ بدون آن‌که تمام شود. این کار مانند نگاه به میوه قبل از خوردن آن است که میوه را رزق جان می‌سازد، بدون آن‌که از فیزیک آن کاسته شود.

تفاوت ذکر با دعا

ذکر و دعا، هردو پدیده‌ای ظهوری است که در جهان خارج نمود واقعی، ایجابی و عینی دارد. ذکر به معنای توجه فعلیِ باطن به منبع قدرت بی‌پایان و زوال‌ناپذیر خداوند است. این توجه، فعل آدمی است و دست‌کم، حقیقتی نفسانی و حال نفس می‌باشد؛ حقیقتی که همراه ذکرپرداز است و به او انرژی و توان حرکت می‌دهد. این حقیقت می‌تواند رشد یابد و از مرتبه‌ی نفس فراتر رود و به ذکر قلبی و روحی تبدیل شده و حتی با مذکور متحد گردد و به وحدت با آن برسد. ذکر، خوراک دل انسان است و مراتب عالی آن، حق‌تعالی را خوراک جان می‌سازد؛ اما رسیدن به

این مرتبه، ویژه‌ی اولیای حق‌تعالی می‌باشد. آنان با حق‌تعالی انرژی می‌گیرند و به او حرکت می‌نمایند.

ذکر و دعا اگرچه در حضور خودگاه در مصداقی مشترک حضور دارند، اما حقیقت آن‌دو با هم تفاوت دارد؛ چنان‌که مصداق ناطق و ضاحک، چنین است. ذکر، حفظ توجه موجود و مرتبه‌ی فعلی ارتباطی است و با داشته‌های موجود و فعلیت خود ـ که نیاز به پاسداشت و نگه‌داری و جلا و صفا دارد ـ چیزی را محقق می‌سازد؛ اما دعا تلاشی است از سنخ طلب و خواستنِ مفقود بر پایه‌ی توان معبود و حق‌تعالی و نوعی افزودن می‌باشد؛ اما افزودن آن از مسیر آتش زدن به دارایی موجود خود از طریق حرارت دعا و ارتقا به مرتبه‌ی بعد می‌باشد. دعا نیز دارای مراتب متفاوت لفظی، نفسی، قلبی، روحی، معنوی و حقیقی می‌باشد. هم ذکر و هم دعا می‌تواند خواسته‌ای را محقق می‌سازد، اما طریق آن‌دو با هم متفاوت است. برای فهم تفاوت این‌دو می‌توان به نماز مثال زد. نماز با آن‌که دعاهایی را در خود دارد، از سنخ ذکر است، نه دعا. «صلاة» به معنای عطف به پروردگار و توجه داشتن به حق‌تعالی می‌باشد؛ اما دعا به معنای طلب است.

در رابطه‌ی دعا و ذکر، دعا را باید شمعِ جرقه‌ساز و راه‌انداز ذکر دانست؛ به این صورت که جرقه‌ی محرقه‌ی حرکت موتورِ ذکر را فراهم می‌آورد و امکان استفاده از انرژی ذکر را پدید می‌آورد. دعا، ذکر را جلا و صفا می‌دهد. در واقع، دعا پناه و پشتوانه‌ای برای ذکر می‌باشد و ذکرپردازی که دعا نداشته باشد، بی‌پناه و بدون پشتوانه و ضمانت است.

در کتاب اصول کافی، چند باب از «کتاب الدعاء»[1] به ذکر اختصاص داده شده و میان آن‌دو تفاوت ماهوی گذاشته نشده است. نقطه‌ی قوت کار جناب کلینی‌ﷺ این است که «کتاب الدعاء» را میان کتاب «الایمان و الکفر» و «فضل القرآن» قرار داده است. این امر، موقعیت دعا و ذکر را در ایجاد رابطه میان بنده‌ی مؤمن با خداوند می‌رساند. وی بعد از آن نیز کتاب «حسن المعاشرة» را آورده است که روابط اجتماعی بنده‌ی مؤمن را ترسیم می‌کند. این چینش، مهندسی دقیق جناب کلینی را می‌رساند.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾[2].

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند، به‌زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.

کسی‌که دعا ندارد و چیزی را از خداوند نمی‌طلبد، ممکن است به استکبار نفس و خودبرتربینی دچار باشد. مستکبران، دعا ندارند. آنان مبغوض‌ترین افراد می‌باشند. خداوند به دعاها و سؤال‌های بندگان نظر دارد و آن را دوست می‌دارد؛ بنابراین نباید گفت خدا به حال بندگان خویش و مصلحت آنان آگاه است و به این بهانه، ترک دعا نمود؛ زیرا در نظام سبب‌سازی، دعا یکی از اسباب جلب خیر و عنایت و از موجبات خشنودی خداوند و رضاسازی او می‌باشد که اگر انجام نگیرد، ممکن

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۶.
۲- غافر / ۶۰.

است خیری از دست این فرد برود و به دیگری برسد که برای آن دعا کرده است[1]. می‌شود کسی به سبب دعا نداشتن، حتی از خیرات مادی محروم گشته و در نتیجه به فقر مبتلا شود[2]. از ویژگی‌های امیرمؤمنان علیه‌السلام آن بوده است که بسیار دعا می‌کردند[3]. دعای کمیل ایشان و نیز مناجات آن حضرت در مسجد کوفه، از مشهورترین دعاهاست.

دعا با تضرع و طلب مؤدبانه‌ای که دارد، صفای نفس و قرب الهی می‌آورد و دعاکننده را با خدا هم‌نشین و محشور می‌سازد. دعا ایمان به خدا را افزایش می‌دهد و در پالایش و تثبیت اعتقادات و زایش معرفت و توکل، مؤثر است و شرک را کاهش می‌دهد. دعا می‌تواند مربی انسان در مسیر زندگی باصفا و مقربانه و سبب انس با پروردگار شود. گاه خداوند که عاشق خاص برخی از بندگان است، شنیدن صدای آنان را دوست دارد و اجابت دعای آنان را به تأخیر می‌اندازد تا نجوای دوستان خود را بشنود. عشق خداوند در این‌جا به معنای صفا، قرب‌بخشی و تربیت نمودن بنده است. گاه نیز می‌شود که خداوند خوشایندی از بنده‌ای ندارد و تا وی دعایی می‌کند، آن را اجابت می‌نماید تا دیگربار، خداوند را خطاب قرار ندهد. کسانی که آلودگی، استکبار و شرک دارند، اما دعایی اجابت‌شده برای خود می‌یابند، به آنان مکر می‌شود و از تربیت قربیِ حاصل از دعا محروم می‌شوند. کسانی که دعای آنان در دنیای گذرا به اجابت نرسد، آن

۱- ر.ک : الکافی، ج ۲، ص ۴۶۶.
۲- ر.ک : همان، ص ۴۶۷.
۳- ر.ک : همان، ص ۴۶۸.

را در برزخ می‌یابند و هیچ دعایی نیست که از دست برود و مورد اجابت واقع نشود؛ البته ثواب اخروی آن نیز ـ که برای ابد ماندگار است ـ محفوظ می‌باشد. اجابت برخی دعاها، با آن‌که مورد تأیید قرار می‌گیرد، اما اجرای آن، زمان می‌برد؛ مانند آن‌که مجرمی مورد عفو قرار گیرد، اما اجرای حکم عفو، چندهفته زمان می‌برد. از این‌رو، باید صبور و بردبار بود و از عجله‌داشتن برای گرفتن پاسخ ـ که نوعی بی‌تربیتی و طمّاعی و اخاذی در حضور قدسی خداوند آگاه و مقتدر است ـ دور بود. ما ادب دعا را در کتابی مستقل توضیح داده‌ایم.

دعا خوراک قلب است و قلب با محروم شدن از آن، می‌میرد و قساوت می‌گیرد. کسی‌که دعا می‌خواند، نام خداوند را در زمین بلندآوازه ساخته است. در برابر، عارض طبیعی آن، این است که وی در میان فرشتگان عوالم غیبی به نیکی مشهور می‌گردد.

می‌توان ارزش دعا را به ارزشی بیش از دعا تبدیل کرد و آن در صورتی است که هدف از دعا محشور شدن با خدا و گره خوردن با پروردگار باشد. آن‌چه از نعمت‌های دنیوی از خداوند خواسته شود، همه گذرا و از دست‌رونده است؛ ولی اگر دعا، رؤیت و وصول به حق‌تعالی را در پی داشته باشد و انسان را به چنین وادی‌هایی ورود دهد، ارزش آن بیش از دعا می‌گردد. البته این امر بر پایه‌ی صفا، صدق و راستی محقق می‌شود. ذکر به معنای «در یاد بودن»، برابر غفلت و نسیان می‌باشد و دعا از «دَعَوَ» به معنای خواندن، دعوت کردن، خواستن و طلب است. ذکر، گاهی به ابزار یاد کردن آن اطلاق می‌شود. برای نمونه به « **سبحان‌الله** » ذکر گفته

می‌شود. «**سبحان‌الله**»، چیزی است که فرد را به ذکر می‌اندازد. هم‌چنین است اطلاق عنوان ذکر بر قرآن کریم. اما معنای مصدری ذکر، بر همان توجه نفسی اطلاق می‌شود. ذکر می‌تواند صِرف توجه و فاقد طلب و خواسته باشد یا این توجه در قالب طلب، ظهور کند؛ اما طلب در حاقّ معنای آن نمی‌باشد. نمونه‌ی آن، دعای جوشن کبیر و صغیر می‌باشد که ذکر در هیأت دعا ظهور یافته است. گاه این توجه عین حضور حق‌تعالی می‌باشد و ذکرپرداز تنها توجه به حق‌تعالی را دارد، بدون آن‌که به طلب و طمعی آلوده باشد. ممکن است سالکی ده‌ها سال ذکر بگوید، بدون آن‌که طلبی داشته باشد. دعا از آنجا که طلب دارد، به طمع آلوده است؛ مگر آن‌که فقط برای اطاعت امر مولا آورده شود.

کسی که ذکر دایمی دارد، خداوند را در هر چهره‌ای مورد توجه قرار می‌دهد و به غفلت و نسیان نمی‌گراید؛ بدون آن‌که به یبس و خشکی یا به قلندربازی مبتلا گردد. کسی دوام ذکر دارد که وظیفه و کشش عشق را در تمامی چهره‌های دوستی و دشمنی و بدآیندها و خوشاندها بیابد و خواسته‌ی حق‌تعالی را اجابت کند؛ کسی‌که خدا را در همه‌چیز می‌بیند و همه‌چیز را با خدا مشاهده می‌کند.

به هر روی، مرتبه‌ی ذکر بالاتر از دعا می‌باشد؛ هرچند مرتبه‌ی ذکرپرداز با دعاکننده و خواهان، نسبیت دارد و نمی‌توان یکی را به صورت کلی بر دیگری برتری داد؛ زیرا ارزش ذکرپرداز و دعاکننده با محتوای باطنی وی و ملکوتی که دارد، به دست می‌آید. به یاد کسی بودن اگر بدون طلب باشد، عشق، صفا و قرب می‌باشد. حقیقت ذکر، چنین امری می‌باشد؛ نه به دست گرفتن تسبیح که این روزها در برخی موارد،

نماد سالوس و ریا شده است؛ از همین رو، به تصویر کشیدن آن در صحنه‌های نمایش، به عنوان نمادی مذهبی، قبح دارد.

دعا امری عام است؛ ولی ذکر، ویژه‌ی خَصّیصان، عشاق و اهل معرفت می‌باشد؛ یعنی کسانی‌که خداوند در رگ و پی و در تمامی زوایای دل آنان قرار گرفته است و همواره با خدا و به یاد خدا می‌باشند و ذکر قلبی دارند؛ نه آن‌که به صورت استثنا، از خداوند هم یاد کنند. ما از مرتبه‌ی بلند ذکر قلبی، در جای خود سخن گفتیم.

ناسوت، عالم اصطکاک و آفت‌های فراوان و متنوع است؛ عالَمی که به خودی خود درگیری، تصادم و آسیب می‌آورد. دفع آفات و جلب منافع در چنین محیطی، تنها با بهره بردن از توان عقل، امکانات مادی، و امدادهای غیبی ممکن می‌شود. این عالم، زیست‌گاه اجنّه و فرودگاه فرشتگان است. سلامت زندگی و حرکت در این دنیا بدون بهره بردن از سلاح معنوی دعا و تیرهای ذکر، ممکن نیست؛ ذکری که در آن، خدای خارجیِ حقیقی خوانده و قرب به او و پناه امن وی پی گرفته می‌شود؛ نه آن‌که در آن تلقین‌های نفسانی منظور باشد و تشفّی نفس و آرامش روان، طلب گردد.

استفاده از ذکر و دعا، دارای ضرورت عقلی است؛ ضرورتی که ارشاد شرع را نیز با خود دارد و متن برخی از آیات قرآن کریم و روایات، در این رابطه در جای خود آمد. پیروزی و موفقیت ـ به‌ویژه در زمینه‌ی ورود به عوالم معنوی ـ بدون دعا و ذکر ممکن نیست؛ چنان‌چه بسیاری از نیازها و مشکلات، با ذکر، دعا و داشتن حالت الحاح و تضرع برطرف می‌شود.

دعا، سرمایه‌ای عظیم و منبعی گسترده از انرژی است، که بهره نبردن از

آن، دلیل بر ناآگاهی و ضعف عقل است؛ منبعی که دوری عمدی از آن، می‌تواند سبب شقاوت و گمراهی شود.

دعا، یکی از قوای باطنی است که اگر مورد استفاده قرار نگیرد، مثل تضییع امکانات مادی می‌ماند؛ چنان‌چه کسی خودروی سواری داشته باشد و بخواهد پیاده به سفر دور رود؛ دعایی که حتی انبیا و اولیای الهی از آن بهره می‌بردند؛ چنان‌چه زکریای نبی، دعا و استغاثه به درگاه حق‌تعالی برای طلب فرزندی پاک داشت:

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾[1].

آن‌جا (بود که) زکریا پروردگارش را خواند (و) گفت: پروردگارا، از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطاکن که تو شنونده‌ی دعایی.

استفاده از دعا و توجه به معنویت و حق‌تعالی، جزو فطرت و طبیعت انسان است که احساس این نیاز باطنی را همراه دارد و در حوادث سهمگین، از زیر آوار غفلت ناسوتی بیرون می‌آید و احساس نیاز به توجه به امور باطنی و معنوی و به نیروی حق‌تعالی، خود را نشان می‌دهد؛ چنان‌که این سه آیه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[2].

۱- آل‌عمران / ۳۸.

۲- یونس / ۱۲.

و چون انسان را آسیبی رسد، ما را به پهلوخوابیده یا نشسته یا ایستاده می‌خواند و چون گرفتاری‌اش را برطرف کنیم، چنان می‌رود که گویی ما را برای گرفتاری‌ای که به او رسیده، نخوانده است. این‌گونه برای اسراف‌کاران، آن‌چه را که انجام می‌دادند، زینت داده شده است.

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾[1].

و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را در حالی‌که به سوی او بازگشت‌کننده است، می‌خواند. سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن (مصیبتی) را که در رفع آن پیش‌تر به درگاه او دعا می‌کرد، فراموش می‌نماید و برای خدا همتایانی قرار می‌دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه گرداند. بگو: از کفرت اندکی برخوردار شو، که تو از اهل آتشی.

﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾[2].

و چون انسان را آسیبی رسد، ما را فرا می‌خواند. سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم، می‌گوید: تنها آن را به دانش خود یافته‌ام. نه چنان است؛ بلکه آن آزمایشی است، ولی بیش‌ترشان نمی‌دانند.

افزون بر آن‌که دعا و ذکر از مواهب و امکاناتی است که خداوند آن را

۱- زمر / ۸.
۲- زمر / ۴۹.

در اختیار انسان گذاشته است. بسیاری در پی کاری پسِ کاری می‌روند و برای دعا و ذکر، وقت نمی‌گذارند؛ درحالی‌که برخی از کارها بدون داشتن ذکر و دعا انجام نمی‌شود. در دعا و ذکر باید از خداوند خواست، تا آن‌کار انجام شود؛ وگرنه صرف دوندگی، ایستادن پای کار نیست؛ اما آدمی تا به اضطرار نرسد، به فهم این مهم، توجه نمی‌یابد:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَئِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ﴾[1].

یا (کیست) آن‌که درمانده را، چون وی را بخواند، اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می‌پذیرید!

در لحظه‌ی اضطرار و در بزنگاه‌های ناچاری است که آدمی می‌یابد تنها کسی‌که می‌تواند درمانده‌ای را پاسخ گوید، خداوند است و جز سلاح ذکر و توجه به او، ابزاری برای یاری‌جستن از حق‌تعالی نمی‌یابد؛ توجهی که در قالب ذکر است و زمانی که انسان، درمانده و مستأصل شود و خود را درمانده‌ترین و ضعیف‌ترین و تمامی سبب‌های دنیوی را ناکارآمدترین ببیند، باطن خود، آن را آخرین پناهگاه و دارای حقیقت می‌یابد؛ مضطری که اگر خدا را بخواند، تفاوتی ندارد اضطرار و وجه نیاز وی چیست یا خواهان، دارای چه شخصیتی می‌باشد؛ زیرا ﴿مَّنْ يُجِيبُ﴾ برای جنس است و اطلاق دارد و این، عشق حق‌تعالی به تمامی بندگان خویش را می‌رساند؛ خدایی عاشق که دوست دارد صدای بنده‌ی خویش را ـ هرچند

۱- نمل / ۶۲.

از روی اضطرار و ناچاری باشد ـ بشنود تا او را گرم، در پناه خود بگیرد؛ عاشقی که دوست دارد محبت کند و نعمت دهد؛ عاشقی که البته غیرت دارد و ورود غیر به حریم بنده‌ی خود را روا نمی‌دارد؛ از این‌رو، مضطری را پاسخ می‌دهد که او را بااخلاص بخواند و غیر را شریک او قرار ندهد و حریم پاک عشقِ او را به شرک نیالاید؛ یعنی به غیر متوسل نشود و حق‌تعالی را تنها پاسخ‌گوی نیاز خود بداند؛ چنان‌چه آیه‌ی زیر به این شرط و نیز به ورطه‌ی خوف و خطر دنیایی ـ جایی که هیچ‌کس پای دیگری نمی‌ایستد و همه در حال تلاش برای نجات خود و دور داشتن خویش از هر گونه گزند و آفتی‌اند ـ صراحت دارد:

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾[1]

او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتی‌ها باشید و آن‌ها با بادی خوش آنان را ببرند و ایشان به آن شاد شوند. (به‌ناگاه) بادی سخت بر آن‌ها بوزد و موج از هر طرف، بر ایشان بتازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند. در آن حال، خدا را پاک‌دلانه می‌خوانند، که اگر ما را از این (ورطه) برهانی، به‌قطع از سپاس‌گزاران خواهیم شد.

چون سیل حادثه‌های آسیب‌زا هجوم آورد، کسی پشت دیگری نمی‌ایستد و تمامی حمایت‌ها و امدادهای خَلقی، حتی با منّت‌های

۱- یونس / ۲۲.

سنگین آن، قطع می‌شود و چون کویری تشنه و برهوت، می‌خشکد. در چنین هنگامه‌ای جز از خداوند ـ که همواره و در هرجایی و در هرگونه پیشامد و حادثه‌ای، حتی در لحظه‌ی گناه و عصیان، عشق هریک از بندگان خود را در دل خویش دارد ـ عنایت و مرحمتی برنمی‌آید؛ آن هم مددی بدون منّت؛ عنایتی که تنها با یک خواندن، محقق می‌شود:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾[1].

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید، تا شما را اجابت کنم. در حقیقت، کسانی‌که از پرستش من کبر می‌ورزند، به‌زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.

خداوند با صفای خویش، از بنده دعوت می‌کند و او را به دعای خود فرار می‌خواند و تأکید می‌کند: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم و پاسخ دهم؛ بدون آن‌که خواسته‌ای را محدود و مقید کرده باشد. اطلاق این آیه، از عجایب و از شگفتی‌های قرآن کریم است. تنها شرط بهره‌بردن از این امکانِ پر از صفا و مهرِ بدون قید و بند، داشتن خلوص و دور گردیدن از توجه به غیر و دست توسل نیازیدن به نامحرم خَلقی است.

خداوند، باز هم می‌فرماید: «مرا به نام‌های نیکویی که دارم بخوانید.» او دوست دارد بنده‌ی وی، نام او را به زبان آورد و بزم عشق بگستراند:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[2].

۱- غافر / ۶۰.

۲- اعراف / ۱۸۰.

و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد؛ پس او را با آن‌ها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می‌گرایند، رها کنید. زودا که به (سزای) آن‌چه انجام می‌دادند، کیفر خواهند یافت.

خداوند متعال در آیه‌ای دیگر، نهایت قرب و عشق خود به بنده‌ی خویش را آشکار و علنی می‌سازد و در هشت مورد، از این قرب و نزدیکی با ضمیر متکلم وحده یاد می‌کند:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾[1].

و هرگاه بندگان من از تو درباره‌ی من بپرسند (بگو) من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس (آنان) باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

اما در روایات، «دعا» سَری بسیار دراز دارد؛ به‌طوری که هم روایات فراوانی بر آن، سفارش دارند و هم دعاهای فراوان برای مناسبت‌ها و موضوع‌های متنوع رسیده است؛ به‌گونه‌ای که جمع گزاره‌های آن، به بیش از صدها مورد می‌رسد. می‌توان گفت گزاره‌هایی که به نحوی از دعا و ذکر می‌گوید یا دعا و ذکری را بیان می‌دارد، از دیگر بخش‌های دین ـ مانند نماز ـ بیش‌تر است. در روایات توصیه شده است: به هنگام دعا، باید خضوع بندگی و تضرع داشت و دست‌ها را بالا برد و اشک ریخت و با لابه و انابه، دعا نمود و استکبار و قلدری در دردگاه خدا نداشت و هرگونه خیری ـ

۱-بقره / ۱۸۶.

حتی نمک سفره ـ را از او خواست. هم‌چنین در پایان نمازهای شبانه‌روز، توصیه به خواندن دعا در قالب تعقیبات شده است و ترک نمودن سریع سجاده، نکوهش شده است.

باید توجه داشت برخی از عطایای حق‌تعالی مشروط به دعا و خواندن بنده است و اگر کسی، دعا و ذکر نداشته باشد، به آن عطایا و مواهب نمی‌رسد. می‌شود گفت: در میان روایات، برای تمامی حالات، آموزه‌هایی راهنما آمده است؛ حالاتی مانند خوابیدن، بیدار شدن از خواب، رفتن به مستراح، تخلیه، ساختن وضو، گزاردن نماز، خوردن صبحانه، پوشیدن لباس، نگاه کردن در آینه، شانه زدن به موها، پوشیدن کفش، بیرون رفتن از منزل، سوار شدن بر خودروی سواری، شروع کار و دید و بازدیدها و برای حق پدر و مادر، آشنایان و برآورده شدن حوایج مؤمنان و برادران دینی و مسلمانان، بخشیدن گناه خود و دیگران. تمامی این دعاها، داخل در ذکر و توجه به حق‌تعالی می‌باشد.

دعا یعنی به بزرگی یاد کردن خداوند. خداوند، دوست دارد بنده‌ی وی او را بزرگ ببیند و او را به بزرگی یاد کند و ستایش او را داشته باشد و برای مشکلی که دارد، از او مدد بخواهد. گویی خدای عاشق، دلتنگِ بنده‌ی خویش است و راضی است که حتی در لحظه‌ی نیاز، با پاسخ‌گفتن به خواسته‌ی بنده، دیداری با او تازه کند و سخن او را بشنود و به بنده نیز توصیه دارد که خواسته‌ی خود را به صراحت بیان دارد تا شرمنده‌ی نیاز و اضطرار خود نباشد؛ نیازی که تفاوت ندارد از چه بنده‌ای باشد و چه باشد؛ نیازی که پاسخ گفتن برای آن جواد مطلق، آسان‌ترین آسان است؛ هرچند بنده‌ای را به درماندگی کشانده است. خدای عاشق، کرنش بنده‌ی

خویش و سجود او را دوست دارد؛ دعایی که طلبکاری در آن نیست؛ بلکه سودای عشق و بندگی است؛ دعایی که خلوص آن، ارزش دارد و رنگ شرک و غیربینی و دوگرایی، به‌کلی از دل بنده برداشته شده است؛ دعایی که برخی موهبت‌ها بدون آوردن آن، اعطا نمی‌شود. باید از مؤمنان التماس دعا داشت؛ التماسی که جدی باشد، نه برای تعارف و احترام؛ چرا که برخی دعاها اگر بر زبان دیگران آید، مستجاب می‌شود؛ زیرا بنده با زبان دیگران، به گناهی آلوده نشده و با صفای ملکوت، مسانخت دارد؛ چنان‌چه در روایت است:

«أن الله عزّ وجلّ أوحى إلى موسى عليه السلام ادعني بلسان لم تعصني به، فقال: أنّى لي بذلك، فقال: ادعني بلسان غيرك.»[1]

خداوند تعالی به موسی علیه السلام وحی نمود: مرا به زبانی دعا نما که به آن معصیتم نکرده‌ای. موسی گفت: منظور چیست؟ گفت: مرا به زبان دیگری بخوان.

چه خوب است که بنده‌ی مؤمن در صفایی باشد که دیگران ـ به‌ویژه آشنایان، همسایگان و همکاران ـ را همواره دعای خیر نماید و برای آنان سلامتی، عاقبت به خیری، بهره‌مندی از عنایت خاص خداوند در تمامی لحظات و بر آورده‌شدن نیازهای آنان را بخواهد؛ دعایی که همواره با حفظ شؤون الهی و با توجه و بزرگداشت حریم حق‌تعالی و بندگان مؤمن او باشد و تجلی‌گر ایثار و مودّت وی قرار گیرد؛ دعایی که عجله و شتاب در آن نباشد و با طمأنینه، صلابت و سلامت انجام گیرد؛ دعایی که در آن از

۱- بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۹۰.

خداوند، طلبکار نگردد؛ بلکه منّت حق‌تعالی را بر خود و شرمساری خویش را از گناهانی که دارد، توجه داشته باشد.

اگر مؤمنان یک‌دیگر را دعا کنند، اجابتِ طلب آنان، شتاب بیش‌تری می‌گیرد. باید هر فردی را از زمان کودکی تربیت نمود تا همیشه دیگران را دعا کند. دعا برای دیگران، به خودی خود، نوعی اجابت و پاسخ است. البته مراد از دعا، لقلقه‌ی زبان نیست؛ بلکه مهم، داشتن طلب و خواستن به همراه فروتنی است.

به هر روی، با این همه برکات و موهبت‌هایی که در دعا و ذکر می‌باشد، باید گفت: ناتوان‌ترین بنده، کسی است که از آوردن دعا و ذکر ناتوان گردد. چنین کسی همانند برخی است که از سلام کردن یا عذرخواهی عاجز می‌شوند و نمی‌توانند به دیگران سلام کنند یا از آنان عذرخواهی نمایند و برای کرده‌ی بد و تجاوزی که داشته‌اند، معذرت بخواهند؛ چنان‌که در روایت است:

«وقال صلی الله علیه و آله: ان أعجز النّاس من عجز عن الدعاء، وان أبخل النّاس من بخل بالسّلام.»[1]

ناتوان‌ترین مردمان، کسی است که از دعا کردن عاجز باشد و بخیل‌ترین آنان، کسی است که از سلام کردن خودداری ورزد.

البته دعا و نیز سلام باید خالصانه و به سلامت باشد و از آفت ریا دور باشد؛ آفتی که امروزه از گرفتاران به آن، فیلم‌هایی مضحک ساخته است؛ فیلم‌هایی که هر شیطان خبیثی را از شکفته‌شدن مَدهای «والضالین» آن در

۱- فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۴۵۹.

کثرت و جلوت، و سستی و رخوت همان نماز در خلوت، به شادی و رقص می‌آورد؛ چنان‌که در روایت زیر آمده است:

وقال ابوعبدالله علیه‌السلام: من ذكر الله في السِرّ فقد ذكر الله كثيراً، إنّ المنافقين يذكرون الله علانيةً، ولا يذكرونه في السِرّ، قال الله تعالى: ﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً﴾[1].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که خداوند را در پنهانی یاد کند، خداوند را فراوان یاد کرده است. همانا منافقان خداوند را آشکارا یاد می‌کنند، اما در خفا، نه. خداوند می‌فرماید: (منافقان) با مردمان ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند.

این روایت، کثرت ذکر و عظمت آن را به سِرّی شدن آن می‌داند. این ذکر قلبی است که سِرّی و خفی برگزار می‌شود و با توجه به کیفیتی که دارد، وصف کثیر ـ حتی کثیر کمّی و شمارگانی ـ برای چنین ذکری صادق است. ما از ذکر قلبی و اهمیت آن، در جای خود سخن می‌گوییم.

«وقال النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله: إن الله تعالى يحبّ الملحين في الدعاء.»[2].

پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: خداوند تعالی زاری و اصرار نمودن در دعا را دوست دارد.

خداوند، بندگانی را بسیار دوست دارد که اشک چشم داشته باشند و خود را در پیشگاه حق‌تعالی فروتن و خاضع سازند و الحاح داشته باشند؛ الحاحی که التماس و زاری در آن است. خداوند می‌خواهد غرور و کبر در بنده نباشد و او را از چنین قید و بندهای ظلمانی‌ای برهاند؛ نه آن‌که آزار

۱- نساء / ۱۴۲.

۲- قطب‌الدین راوندی، الدعوات، ص ۲۰.

بنده را دوست داشته باشد. خداونـد، آزادی بـنده‌ی خـود را از تـمامی قیدها و تعین‌ها می‌خواهد و الحاح در دعا، اشک‌های پنهانی در نیمه‌شب و ذکر را قرار داده است تا بیماری‌های روانی و اسقام باطنی را پاک گرداند و فرد را با آن سلامت ببخشد. این تضرع و فروتنی، برای بنده دواست و غرور، تکبر، منیّت و خودخواهی‌های او را مهار و کنترل می‌کند و اورا از سرکشی و طغیان باز می‌دارد؛ بنده‌ای که اگر انـدکی بـی‌نیازی در خـود ببنید، سرکشی آغاز می‌کند:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآَهُ اسْتَغْنَى﴾[1].

حقا که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد.

این‌که خداوند، دعا و ذکر بنده را دوست دارد، نه برای آن است که دعای بنده نتیجه‌ای دارد؛ بلکه نفع آن به بنده می‌رسد و بندگی او را جلا می‌بخشد و او را از خودخواهی‌ها و خودکامگی‌ها مانع می‌شود؛ به‌ویژه اگر ذکر استغفار به همراه اعتراف به گناهان باشد. کسی‌که به غرور و تکبر آلوده است، اگر بر روی بندگان خدا نیز خطایی انجام دهد، زیر بار اشتباه خود نمی‌رود و زبان عذرخواهی نمی‌گشاید. چنین کسانی حتی در درگاه خداوند نیز دعا و الحاح ندارند و اگر در مجلس دعایی نیز شرکت کنند، بدون توجه به معنا و مفاد الفاظ، آن را لقلقه‌وار می‌آورند؛ اما حال دعا و تضرع را ـ که حقیقت آن است ـ ندارند. کسی که می‌تواند برای خداوند دعا داشته باشد، یاد می‌گیرد که اگر خطایی بر روی یکی از بندگان خدا انجام داد و مرتکب اذیت، ظلم و آزاری گردید، از بخواهد تا وی را ببخشد.

۱ـ علق / ۶ ـ ۷.

کسی‌که می‌تواند برای خدا دعا و التماس داشته باشد، می‌تواند از بنده‌ی خدا هم درخواست بخشش داشته باشد.

کسی می‌تواند سرکشی نفس خود را مهار کند و خویشتن را از تبدیل شدن به فرعون مستکبری دور دارد، که بتواند برای خداوند الحاح داشته باشد و برای بندگان او در چهره‌ی حقی‌ای که دارند، فروتنی کند. چنین تضرع، فروتنی و خضوعی، استکبار نفس را مهار می‌کند؛ بدون آن‌که آن را به ضعف و تحقیر نابه‌جا بکشاند.

کسی‌که نتواند برای خدا التماس و تضرع داشته باشد، به‌هیچ‌وجه به بندگان وی باج نمی‌دهد؛ بلکه با خودشیفتگی، تمامی کرده‌های خود را ـ حتی بدهای آن، هم‌چون ظلم‌های آشکاری که دارد ـ خوب و مستحسن می‌پندارد. داشتن زبان اعتذار و معذرت‌خواهی، هم در پیشگاه حق‌تعالی و هم در حضور خَلق، بسیار مهم است و از نشانه‌های سلامت روانی فرد می‌باشد. در روایت زیر، ذکر استغفار، از بهترین دعاها دانسته شده است:

«قال ابوعبدالله علیه‌السلام: ما من الذکر شیء أفضل من قول لا إله إلا الله، وما من الدعاء شیء أفضل من الاستغفار.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: از ذکرها چیزی بهتر از تهلیل نمی‌باشد و از دعاها چیزی برتر از استغفار نیست.

در روایات برای بهبودی و شفای برخی بیماری‌ها، دعاهایی تجویز شده است. کسی‌که خود را با سلاح دعا مجهز می‌کند و به پزشک مراجعه می‌کند ـ زیرا خداوند طریق شفا را در مسیر مراجعه به پزشکان گذاشته است ـ خود را در معرض این توفیق قرار می‌دهد که خداوند، داروی مناسب او را به

ذهن و اندیشه‌ی پزشک آورد و پزشک را از غفلت و فراموشی یا توهّمات خلط‌آمیز مصون دارد. برای نمونه، بیش‌تر داروهای امروزی از نوع آنتی‌بیوتیک‌ها هستند. آنتی‌بیوتیک‌ها دارای ده‌ها نوع مختلف می‌باشد و هریک برای نوعی بیماری مناسب است؛ اما می‌شود پزشک در میان این‌همه تنوع گسترده‌ی آنتی‌بیوتیکی، نوع مناسب آن را فراموش کند و تجویزی داشته باشد که نتیجه‌بخش نباشد، بلکه برای بدن ضررآفرین و تضعیف‌کننده باشد. دعا ـ دست‌کم به گونه‌ی گفته‌شده ـ اقتضای شفا دارد و فرد را در رسیدن به داروی مناسب خود، که آن نیز اقتضای بهبودی را در خود دارد، مدد می‌رساند. هم‌چنین دعا می‌تواند به صورت مستقیم و بدون دخالت داروها، سبب درمان شود و نقطه‌ای را که به بیماری مبتلا شده است، با دخالت نیروهای غیبی و ماورایی، بهبودی بخشد.

به هر روی، دعا کلید گشایش درهای غیب و ورود به عوالم ماورایی است. رحمت خداوند با دعا به بنده واصل می‌شود و آدمی با دعا از تاریکی‌های نفس رهایی می‌یابد و به عوالم نور وارد می‌شود.

باید توجه داشت در برخی از روایات، سفارش به همراه داشتن دعا شده است. چنین دعاهایی را باید تکرار نمود و بر آن مداومت داشت و روایات حمل دعا، همانند روایت حمل قرآن است که می‌فرماید:

«عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حملة القرآن عرفاء أهل الجنّة.»[1]

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: حاملان قرآن، عارفان اهل بهشت می‌باشند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

ما شرایط ذکر مستجاب، سبک ذکر و ذکرهای سلوکی را در ادامه و در جلد دوم این کتاب، توضیح می‌دهیم و این جلد را با ذکر قرآنی زیر، به پایان می‌بریم: ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً﴾[1].

۱. فتح / ۴.